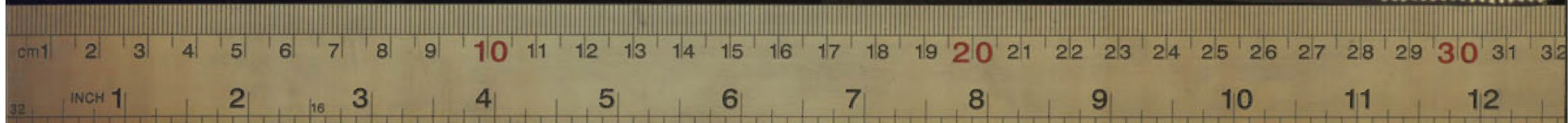


بازدید شد
۱۳۸۲

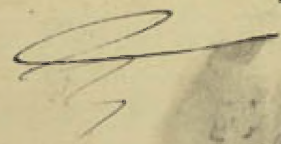
۷۵۳۹-۱

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: <u>السیکس</u>		
مؤلف:	<u>۸۶۷۲</u>	
موضوع:	<u>شماره قفسه</u>	
		شماره ثبت کتاب
		<u>۷۶۴۴۲</u>

خطی - فهرست شده
۸۶۷۲

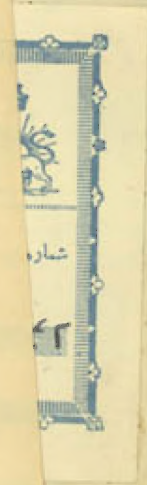
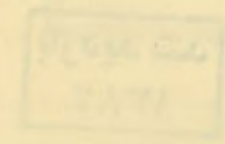


شکر (کیسه کف دست به نه)
 (دل) (کیسه فلفل سفید)
 (کیسه کف دست به نه)
 رست



۷۵۳۹

کتابخانه
 ۷۵۳۹



نقلی - فهرست شده
 ۸۶۷۳



بازرسی شد
۲۷ - ۲۶

prov

۸۶۷۲



بسم
عظم خب
معدنه

بسم الله الرحمن الرحيم
وبه نستعين

بسم الله تعالی این پنج خب بعضی قواعد کلیه است که در
قدیم باجالت بحر برسیه و آنها نیز ممکن و مقصود است چرا که
آنها اسباب فتح در شان نیست می شود هرگاه قواعد قدیم و جدید پنج
پیک طر محکم کنیم علم خب احداث می شود پنج قسم اول استراتژی
دوم گیت

اول استراتژی و آن علم سرداری و استعمال قوت است یعنی طرح خب
و انتخاب و حرکات قسمتها بر بزرگ و بعد استعمال لشکر بهترین

بهترین تمام برادر که اردو انجام محارب

چون فتح حاصل شد بمبداً استراتژی و کار سردار است هم موقع است
آورده نتایج آن را در دست تحفه و تفسیری چنان در آورده که مفاهیم
عمده خب یعنی شش قسمتی که بعد از زعفران هم کرده
دوم گیت دستور و ادواتش و استعمال سپاه است و در آن شرح پر
و استعمال آنکه چون برای توضیح شاد استراتژی در گیت
زید از آن تصور کنیم می بینیم که از شش استراتژی بوده است
چرا که تمام سپاه آنها را در چند درجه فروب شش که تغییر دارد و تمام قسمتهای
مستغرق بموقع در می آید این خب ضربه در شش فرزند را از طرف محارب کننده
از آن طرف مدست شده است شش گیتی و چنانکه بگوید هر چه باقی شش
فرزند شش تن در بین صف خب آنها را با کوه زبانی تو بخانه

بصرف نده لک زنده تکیه

بجای تیران لک و آنجا تیران می شود تا لک می کشد

تقیتم تا تیک

تکیت A تکیت بپی B تکیت می می شود

تکیت بپی و ستر تیک و در آنجا تیک است

دشمن در آنجا

ترکیت تکیت باید بد که باشد در هر حال هم با دشمن ممکن شود

هر یک از پناه نه گانه برای خود تکیت لپی جدا گانه دارد که در ستر

مش نیز لک می شود

تکیت عملی و امداد و ترکت تیک و آنجا تیک و استعمال

این نسبت بهم و یک با ملاحظه میدان دار دشمن

از آنجا که تیک و تیک

اسامی مختلفه قوت

تعریف کله

اول اقام سلاح قوت جنگ و تکیه است از آنجا که

(آدم داب) و شیء غیر روح است که عاده غیر ایند و

مستقل بهم لک گویند

هر سپاهی باید قوت متفاوت و بعضی تیار و دیگر از خود تکیه

داشته باشد و بر این از سلاح مختلف تکیه شده و هر یک یک

قسمی از اقام محارب به پاید

اقام سلاح باین تفصیل اول سوار و سب و سب و سب

که در در مناسب عمل و تکیه کشش باشد در صورت قوت آن برای

است که در مقام تکیه است

حتم توپخانه و آن بر ضد فیر است بدست تکیه و در در برای محارب

از هر دو دست از دست و بیک سکنی برای محاربه در زمین یک پیاده است
 بنابر تعریف باین در قسم اسلحه شش جفت از پیش نشان بر دو کله قتی
 دیگر و تمام محاربه را کافی و این در را متوجهی باشد لازم است و آن سیم
 است و اصل تمام سلاح در برای قسم محاربه چه در چه تعریف
 با اسلحه آتی و چه با اسلحه سفید در برنجی خواه هموار و خواه پست و بلند
 است از این جهت چون ضرر جنگ کون آن و همچنان آن قدر است
 در زمان و نساب تر است قده آن به فضا از سایر اسلحه بیشتر
 قسم دیگر بر فرستد است
 و قده آن کم و صفتش لنگه بکوان باشد همش فرام آید
 بود و معادست و شوری دیگر جنش راه و اتصاله خیر و جود

نبت تمام مقصدی سپاه معین نیست و نیاز به آب جنگی و صنعت
 مملکت است بحسب زمین مثلاً در مملکتی که تمش کوستان باشد در هر چند
 خاصیت ندارد بخلاف مملکت سطح در کشای بزرگ فرستادن قتی
 سر بر پاهای پیاپی یک یک کردن سواران حاکم سینه چانه
 ۵۰ آید بر از فرستادن پیاپی می باشد آگاه از سایر اسلحه بیشتر
 اسلحه در آن سوار در فرستادن پیاپی ۸: ۱ و در سیه ۱۲ اسلحه در فرستادن
 فراتر ۵۸ اسلحه در فرستادن ۵۵ اسلحه در فرستادن ۱۰ اسلحه در فرستادن ۱۰
 نبت به تیر خیزه باری اسلحه چنان است
 و سه چهار توپ به تیر از فرستادن پیاپی می باشد از همه بیشتر توپ
 و فراتر است ۵ اسلحه
 تا به اسلحه پیش از این پیاپی را بیک و سکنی بقیه تر کفر سبک است

در کتب پاسبان

پاسبان باید بقیستهای کلیه تقسیم شود و الا هر است آن امکان نخواهد داشت
تقسیمات کلیه پاسبان را از آن ترتیب است و احدی آن منع گویند
بسیار قسمتی باید در صنف ششم باشد و الا قوت در جنگ حفظ خود نمیکند
و کاری هم از پیش بجهت تقسیم این بزرگ نباید بشود صدای یک
نفر در میان با جزای آن رشد در ترتیب آنها نمیشود و احد
بیشتر نگرانی بزرگ پاسبان

و احد پاسبان که ۱۰۰۰-۱۰۰۰۰ تن قوت دارد اگر چه در نظر برای
یک فرمانده است کم تر از این که پاسبان را غرض از آن گرفت چرا
در صنف آتش نشان می بیند

بطلبان را بنا بر طلب چهار قسم شود هر یک اگر دایان گویند
و احد سواران یکادری است و صد و پنجاه تا هشتاد و یک نفر
از این در وقت فرمانی در ترتیب یک صاحب منصب در نباید

آنها را در میانهای سواران خود را از پنج یکادری در ترتیب یک نفر است همیشه
یک یکادری از آن برای ترتیب سواران است و یک عقب سواران
از خواص یکادری در سیه و فرقه درم ترتیب یکادری در زریان
در سیه لازم است برای هدایت قسمتهای بزرگ پاسبان این فرقه
بسیار مشغول با طلبان قوت اینک به تنهایی استعمال شود

دوازده

در پنجاه تا هشتاد و یک نفر تقسیم کنند ترتیب پاسبان را در میان
در یکادری برای حکومت آنها در صنف پنجم را از بزرگ پاسبان تقسیم شده

و کال که بلا حفظ چند حبش و افغانه اگر چه صحرای کوه کوه
 مواضع قندهار کات است چرا که آن کاهه واری شکر است
 نیست و بعضی آن در جنگ حبش شایع میگرد چنانکه کمی و بعضی سبب
 حاصل و نقل سپاه فرشته در حبش که ۸۷۰۰۰ نفر بود و از سرحد
 آسمان کردند با وجود اینکه پستان قندهار سپاه آسمان فرستاد
 حاضر بود برای بر نفعی آنش خانه و توتیه آخره سپاه صحرای
 نقل لازم است که ^{جریه} نقلی صورت کار میخوان کرد تنها برای حمل و نقل
 فنک اسلحه گانه تبار با مو ل آسمان ۱۵۰۰۰ کال که ده ۱۴۴۰۰
 فرستاد لازم تا ۲۵۰۰ نفر به نقلی و ده ۵۰۰ نفر به توپخانه
 هر یک از آن که برای آسمان ذخیره آخره قندهار ۴۰۰۰
 کال که ۱۴۴۰۰ نفر به توپخانه و ۵۰۰ نفر به توپخانه
 و نقل

و نقل سلبه و قیمت کرده که راسه که چنانکه در بلاد سیدان آفر
 و سایر چیزها در آن است بسیار و دیگر نیز بزرگ و عقوبت بسیار
 که با هر دو باطن این کال که فنک است و یک کال که در بعضی خانه
 ۵۰۰۰ نفر به توپخانه و ۵۰۰ نفر به توپخانه
 و در راه و نه کال که با هر دو نقلی و از قندهار است پس نقل
 سرد است چرا که کال که با هر دو نقلی و از قندهار است پس نقل
 بموقع حاضر است و بهر باره توپخانه و یک کال که در قندهار
 از کال است یک کال که در آسمان قندهار و توپخانه و یک کال
 ضبط می شود

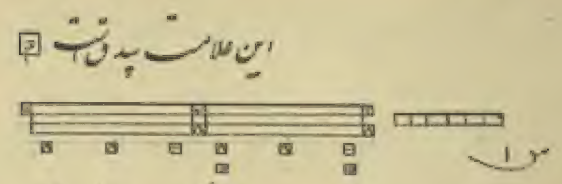
دلی ۱۶

پایه ۱۸۰۰ نفر به توپخانه و ۵۰۰ نفر به توپخانه
 ۲۵-۲۸ نفر

باب اول
در التیفات و تکلیف
فصل اول
بسم الله الرحمن الرحيم

اولی که مان پرستی و قسم و اوستادش پناه و گرمی شود اول سه صف نیم و صف
در سلام و در وقت
شش صد تا سبز بار در صف و در بر سوا قع در صف و امید لارند
علامت فرمانده دست است
نمره یک در این چهار گوش و نینده نمره دست است این علامت
صاحب نسخه است فرمانده دست باشد این علامت و کین و کین است

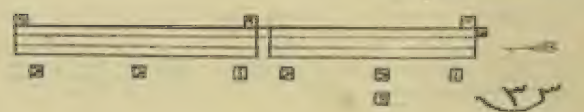
این علامت صاحب
نسخه است این علامت
این علامت پدید است



در سلام دست است این بر صاحب نسخه است در شکل نموده
بجای نینده سلطان بجهت فرمانده اول در صف اول خارج شده است
دو نیم اول بجای ادمی آید و نیم یکم و نیم عقب دست اول قرار می گیرد



صدور است به بان



سورن نظر است



بر کردار نصف می شود و هر نصفی را دشته بان می گویند
باشد آن دشته بان که در هر نصف است اگر دشته بان یا پیر دشته
باشد آن را اول نصف می گویند و بعد از نصف دشته بان را

دره قسمت کنند اگر عدد وکیل کرد آن طاق بشماره اول که
بشماره اول شکل اول صورت کرد آن را اسم سلطان و
محمادی صف اول طرف است که در آن می بیند نایب اول و دوم
کرد آن محمادی اول و دوم تیمیم طرف نخب کرد آن نایب
اول چهار قدم فاصله عقب فیل تیمیم از نایب اول است
هر یک از صاحب منصبهای دشته بان و نایب اول و محمادی
صف تیمیم صاحب منصب است ایله اند که آنها را صاحب منصب
است که کوبه عقب فیل تیمیم از نایب اول است به و قدم فاصله
نیز صاحب منصب است ایله اند که آنها را صاحب منصب است
کوبه وکیل باشی عقب فیل تیمیم از نایب اول است
به و قدم فاصله وکیل باشی در هر تیمیم عقب فیل تیمیم

در دست راست است و نیم به سمت فاصله می ایستند فی صاحب منصبی است
 بر چند نفری در پشتند بدو قدم فاصله در نصف نیم ما بین و یک یک کسی صاحب
 منصب است چپ بر آن سمت میزند طرفت کردن آن بدو قدم فاصله
 در محاذات صف مییم و مییم و نفر در جنب که نفر طبل می در دست
 آنها فاصله مییم و مییم و نفر در جنب که نفر شپور می ایستاده اند غیر
 سلام طبل می می شپور می با عقب دست کردن بدو قدم ایستاده اند
 بعد از آنکه سلطان برای روان دادن از صف خارج شد تا چیم اول
 جای او را که دو پ نیم نیم در جای خوش بجا می کوه دست اول
 می آید سرف در به طرف چپ که که فرست
 بر عکس میزد و به اجزای کردن از سر باز و صاحب منصب بر جای خوشان
 ایستاده طرف چپ میگردند

ستون قطار بر دست صاحب منصبهای تیره بر دین حالت
 پهلوی قبل از دست خودشان طرف چپ ستون می آیند صاحب منصب است
 چپ کردن آن پهلوی قبل از ستون تیره نیم طرف چپ ستون می آیند
 صاحب منصبهای تیره در دست و در دست صاحب شده در دست
 صاحب منصبهای تیره می آیند صاحب منصب بایک که از آنها اسم بچه میخوانند
 خوشان را تغییر نمیدهند
 ستون قطار چپ و چپ صاحب منصبهای تیره پهلوی قبل از ستون
 خوشان در طرف راست ستون می ایستند و صاحب منصب چپ
 کردن آن در طرف چپ ستون فاصله چهارم از قبل و نیم می آیند
 و صاحب منصبهای تیره در دست کردن آن جای صاحب منصبهای تیره می
 گیرند ستون در دست چپ از شکل ظاهر است

ایستاده اند در ستون قطار
 بر است بجا صاحب منصب
 دست بر ۲

صاحب منصبهای رسته طرفت بهلوی رسته اول بهانه اند در خوشان صاحب
 منصب نیز می چپ کرد و آن در خیالات طرفت است و آن بهلوی رسته
 رسته دوم بهلوی رسته است. چه نیم سیم و محاذی و رسته اول می ایستد
 بهلوی بازوی چپ رسته اول رسته اول می ایستد و صاحب منصبهای رسته دوم
 راست کرد و آن در خیالات طرفت رسته اول هر رسته عقب فیل اول
 می ایستد و صاحب منصبهای رسته دوم طرف چپ رسته دوم بهلوی رسته اول
 خوشان می ایستد و اگر صاحب منصب رسته دوم رسته دوم باشد بعد از آن
 دست چپ رسته دوم را عقب رسته دوم ایستاده شود

سرتن نیم رسته صاحب منصبهای رسته دوم بهلوی بازوی رسته دوم رسته اول
 است چه نیم سیم و بهلوی بازوی رسته دوم رسته دوم می ایستد و اگر
 رسته دوم بعد از آن صاحب منصبهای رسته دوم ایستد و اگر رسته دوم صاحب منصبهای

رسته

رسته بازوی رسته عقب فیل اول از طرف رسته دوم رسته دوم
 می ایستد بازوهای چپ رسته دوم

صاحب منصبهای رسته دوم سیم رسته دوم اگر پیش از نیم رسته صاحب منصب
 رسته دوم رسته دوم رسته دوم رسته دوم رسته دوم رسته دوم
 صاحب منصبهای رسته دوم رسته دوم رسته دوم رسته دوم رسته دوم
 رسته بازوی راست طرف رسته دوم خوشان و صاحب منصبهای رسته
 بازوی طرف چپ رسته خوشان می ایستد

صاحب منصبهای بازوی چپ رسته دوم آن صاحب منصب رسته دوم
 رسته عقب فیل نیم رسته دوم رسته دوم رسته دوم رسته دوم رسته دوم
 است چه نیم سیم که دست چپ کرد و آن رسته دوم رسته دوم رسته دوم
 میکند بازوهای خوشان می ایستد

ستون کردن جنگ کینه

ستون کردن از گردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت

چونفرمان ستون کردن باز داشت صفیم بدق کردنهای بلاوت
در مکان استخوان چنانچه صفیم بدق کردنهای بلاوت
در مکان استخوان چنانچه صفیم بدق کردنهای بلاوت
در مکان استخوان چنانچه صفیم بدق کردنهای بلاوت
در مکان استخوان چنانچه صفیم بدق کردنهای بلاوت

صف اول بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
صف اول بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
صف اول بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
صف اول بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
صف اول بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت

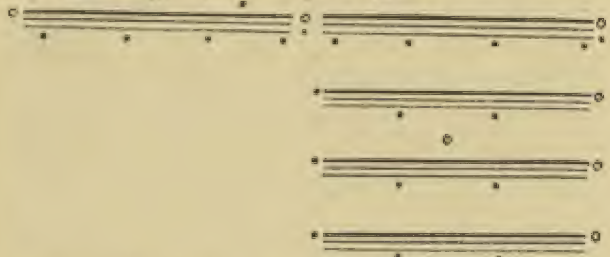
بازوی راست کینه

اگر ناپ در نیم بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت

صف اول بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
صف اول بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
صف اول بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
صف اول بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
صف اول بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت

اگر ناپ در نیم بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت
بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت بدق کردنهای بلاوت

از دست پدق با خن شتون گردان بلا دست پدق این است
تا خن شتون گردان از گردنهای ریز پدق و صف اول که در دست
خون میانه و صف سیم این است چهارده قدم عقب نیند و صف اول
و سیم بر سر است غنچه فاصله هشت قدم از صف اول است اول می ایستد و
سیم و سیم و سیم برای رعایت که یک عقب صف سیم و سیم اول می ایستد
مکان ایستادن صحنه و صحنه است واضح است







بر گردان چنانکه سه طبلچی و سه طبلچی در شتون گردان چه
بلا می است پدق و چه ریز است پدق چهار قدم فاصله از دست تیرانه از می

است

است یک شپورچی به پوری
سلطان دآن و دیگر به پوری صاحب مضبان دست بر می ایستد
بر جا که ممکن نشود به تون
گردان حرکت نکند شتون گردان از سیم و سیم سارده به طبلچی که بلا می
دست پدق نیم دسته های طاق بچپ چپ نموده و سیم و سیم فاصله
سیم و سیم های زوج و ریز دست پدق نیم دسته های زوج بر است
نموده عقب سیم و سیم های طاق می ایستد
صحنه صحنه ای که دست است دست های شتون گردان است و به سیم و سیم
دسته های خوشان بلا دست پدق بچپ چپ نموده بر جای خود نشسته
در دست پدق چون سیم و سیم های چپ حرکت میکنند این صاحب
سفیدها بر جای خود می ایستد

نپ جویم هم اگر حاضر باشد در ستون گردان از نیم رسته که در گردان
اول بالادست به قیاس باشد بدوی نیم رسته جویم از نیم رسته
است می باشد وکیل باشی بازوهای راست خالی
ستون گردان از نیم رسته را می گیرند

صاحب مضامین است بازوی چپ نیم رسته را می گیرند اگر با نیم
صاحب مضامین باشد مثل سایر جاها عقب نیم رسته با می آید چون
فرمانی گردان باز کرده شده سر باز رتبه معین برای حشمت گردان

	در سه صفحۀ سیم و دهم می باشد	
	بالادست بدوی	
	زیر بدوی	
	جوخیم	
	باطالیان در حال این	

باطالیان واحد کتیبه کی پاره است به قیمتات کپاست پاره ترکی
از باطالیان خواهند بود و حرکات آنها بعد از تحریر در باطالیان خواهد بود
و کلاهی جنگ نیز فوثن را با باطالیان فتمش کنند
باطالیان در صف یا رسته بان باطالیان مرکب است از چهار گردان
در است بچپ بازو بازو استیاده اند و رسته جات باطالیان را
در سمت راست شروع نموده با هر رتبه می کنند از دوا و این نیز با تغییر رتبه
اگر چه رسته جات باطالیان جمع نباشند مثلاً رسته سیم باطالیان را
بمرا باطالیان باشد چه رسته سیم گویند



وضع بسیار از اجزای گردان را باطن با وضع استیاده کی نه سها فرزند

کرا بیکه بفرزاد چیم خیم بزی چکیا ز چهارم بار بپ تویمه عقب بسته
 ز پنج کیل حوشانی می بسته، پین بسته چهارم بسم یک پیق دار و طرف
 او و جنبه بپست در محاذی سف اول در محاذی صف سیم عقب بسته
 و در دو صاحب منصب پست بزی است چپ است صاحب منصب می بسته
 فرمان ده بپایان عقبه قدم ازین قرار می آید و پهلوی او یک شیرچی
 و یک طبال می آید و همیشه همراه او بسته پشت قدم منتهی در صف صاحب
 منصب که در صف سیم باطلیان بسته در محاذی قیاسه در فرزند
 باطلیان یک جوان بسته است در محاذی آخر بسته چهارم بطرف بسته
 همین منتهی در محاذی می آید که در محاذی اول بسته پنجم بطرف چپ بسته
 و قبل چپان بسته اند فرزند باطلیان و جوان همیشه بعد بسته و سلطان
 هر که دانی منتهی است در وضع سلام بر روی شش سواره قبل از شش عقب
 خوشان

خوشان ساکت می بسته و ازین بعد بکلی سلام بپایان در صف بسته
 باطلیان نصف ستران
 باطلیان است حش نه راه دارد و تکیه بچپ چپ یا بست بسته
 و این که استعمال شود در سیم بسته هر بسته نیم بسته یا بچپ یا بسته
 سیم بسته اول یا آخر باطلیان می خوشان بسته و سایر بسته چپ
 چپ یا بست بسته و عقب آن بسته
 ستران باطلیان در ستران
 شده بسته با این قسم ستران کردمان فرقه دارد

هر ستران را که بکلیه خوشان بسته یا بچپ بسته یا بسته شده بسته
 ستران باز بسته چهارم بسته بسته بسته بسته بسته بسته بسته

ستون با طایان از سه بهمن کردن که در سه فرشته دارد این است
که بدق دارد با جسمه های خوش بینی و سه چهارم و پنجم هر چند می آید
آجوان همیشه طرف است بدق دارد میانه

در ستون با طایان از سه و نیم دست بدق دارد با جسمه های شش
حق به سه با نیم سه طرف است و سه پنجم از روی است می آید
طال چای پشورچی با طایان از سه پات ستون جای خوشان را شیرینیه
در همیشه بهشت فرم فاصله از خط صاحب منصب است شکی نیست عقاب آن
استاده بودند چه بچک چکینه چه به است چه بچک که در چه
به است مراد بچک چه بکینه از به است

ساخت ستون با طایان از سه بان
در سه عقاب مراد بچک است

بر ستون را در بطریق حش باشد سه گزیده
آل ستون دهنه از طرف است رخن این ستون و صورت دارد
چنانکه پیش گفته شد یا دهنه اول یا سه ششم ثابت می آید چون الحرا

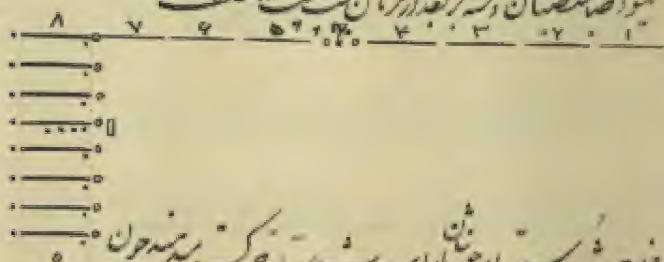
در اینم و نمی در آن معلوم شود
۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
برای ساختن این ستون فرماده با طایان
محض منصب بکلیف دل فرمانیه به است
ستون از آن به است به است چون به است برای حرکت
خاسته فرمان برش میاید صاحب منصب است است خود را برده
چون بسیار است سه اول رسیده است فرشت فرمان داده به
قدم صندل از نیمه گیری می آید در حرکت این سه چهار اصحاب
منصب است اول بکار زده است خود را از آن استاده است به است حرکت

چنانکه باید و شاید نظام بیکلیف صفت بر یک دست و دیگر این است
که او در مکان خورانبست بعد از نصب دست اول در خط مستقیم کشیده و
درست خور نظام بر صند به قدر با صفت صفت های دست خوش بمراد است
چشم حرکت نموده عقب بازوی است آن در ستون می ایستد بازوای
راست دست جارا صفت صفت دست و بازوای دست جارا صفت صفت
پشت یک سر از صفت صفت صفت بازوی راست دست جارا صفت
بازوی راست بر دست می آید تا چشم می که طرف چپ طالیان
نهاده بود از دست آخری چپ دست فاصله گرفته ستون را طم کشیده و از این
جست بن صفت صفت را خاتم ستون گرفته آنگاه مثل سابق طرف راست
دست چپ فاصله داده مقررت محلیست طالی چپ بر چپ ۱۲ قدم عقب
آخرین دست ستون ۱۲ ستون دست از طرف چپ از قرار است در شکل دیده شود

فرمان بده چپ ستون بچپ حرکت

این ستون بپستون که از طرف راست باشد خند فراق جزئی دارد و در

می شود صفت صفت و در بعد از فرمان بچپ از صفت



خارج شده دستهای خود را برای احدی ستون حرکت میدهد چون

بجای بازوی راست دست ششم رسیده آید دست جارا از جلو می خورد و می

کشد و چون دست جارا بازوی راست شان مخاری بازوی راست دست

ششم شد حالت فرودش فرساید به بدق در دست عقب دست چپ

در جز کردنان سیریم آوا جوان نهاده سابق طرف راست دست چپ می آید

تا چشم ستون از طرف چپ ششم رسیده تا چشم بازوی چپ دست

بکه در حالت تا چشم می است عقب از دست کردنان اول ایستاده

بسته مکان نهادن پهل پس چپ اندام خود صاحب جسم نه پهل
 ۳ ستون دست بر

فرمان ده ستون کوچه چپ دست راست را به خشن این قسم ستون
 این است که بعد از فرمان بچپ دست راست و دست باطلان که دست چپ
 و پنجم باشد پهل چپ خونیست و سایر دست جات راست پهل چپ
 چپ و راست پهل چپ است بر است نموده بعد از فرمان این است
 دست چهارم هم نظام گیرند صاحبان دست بر دست جات خوشان می
 بسته صاحبان دست بسته جات بر دست پهل بر خلاف
 حالت بازوی چپ بسته جات خوش را نه یک گیرند صاحبان دست
 پنجم که از جای خود حرکت نمیکند چپ اندام صاحبان هم دست چپ
 طرف چپ بسته پنجم می آید بازوی است در ششم ششم آید صاحبان

۳ ضون سه

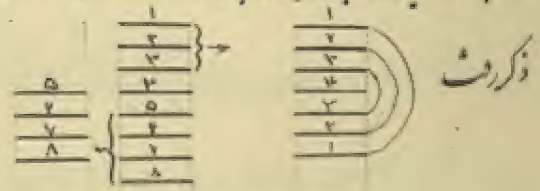
بازوی است گرفته از محاری صاحبان پنجم می آید بسته صاحبان
 دست بسته مثل باقی عقب دست جات قفس میوز از پهل چپ
 چپان صفت دل طرف است پهل چپ و چپ هم طرف چپ پهل
 جلوه دست هم دست هم یک گیرند یک قدم فاصله در چپ فاصله
 هم از نیم و ششم ششم هم است چون عقب ستون محاری پهل
 می آید تقریباً در خط صاحبان
 بیان حرکت از ستون ستون دیگر

(۱) تا خشن ستون در خط ستون دست از این قرده است
 فرمانده باطلان فرمانده ستون در خط بعد از آن دست جات
 بفرمان صاحبان خوشان بر است دست بسته جات
 بفرمان صاحبان خوشان بچپ چپ نموده فرمان

مرش فرامده باطلایان میزند و سه چهارم حرکت می کنند چون فرمان برش
از جانب فرامده باطلایان می شود و سه اول حرکت نموده قبل از
رسیدن بخاری بازوی است و سه جات مذکور بچپ پیچیده و سه به راست
چرخ می نمایند چون بازوی است سه اول بخاری است چهارم رسیده
و سه جات مذکور بفرمان و سه بران آمده در سه بچپ چپ برش نموده
عقب سه چهارم بطن می گیرند و رفت مکان ایشان صاحب منصب است
و سه جات مذکور در فرار است و سابق ذکر آن شد است
و چهارم سه آخر بچپ چپ نموده و بعد از همین حرکت به سه اول
الغیر پیش می روند و این آنها بخاری بازوی چپ سه چهارم بقدر
ایستادن به قدر و جنبه ایشان نشش جات را باید بر سه چون بقدر
فاصله این و سه بقیه بفرمان صاحب منصبان خود است است نموده

پیکت

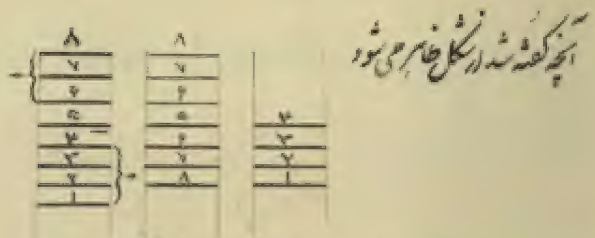
پیکت بخاری فرود است چهارم پیچیده حالت مناسب
صاحب منصب بازوی است و بچپ که حال قبضه ای بچپ نموده
طرز چپ سه خوش است که سه چنانکه از این پس معلوم است بازوی
است و سه خود را یک سر محل تپان طپان می و سپرد می و بدق
و احوال و دیگر صاحب منصبان چنان است و در اصل شش تن در صف



ماضی سترن بر خط سترن سه بطرف چپ

چنانکه خواهیم دید از تبدیل حرکت و سه دیگر از سترن پیچیده نموده
چون فرامده باطلایان فراموشی بر سر را داده است و سه استاده

در سه اول نفران چنانچه چپ و چهارم سه آخر (۲)
 و (۳) و (۴) باشد بر است میماند بعد از فرمان سرش
 در سه اول در چپ چپ و چپ چرخ همان کاری می کنند در سه
 در بر است بر است چرخ کرده
 بر قدم که عقب می بینیم و ساکن است از اول آن در جای خود می ایستد
 در سه آخر بر قدم چپ و چپ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ
 جات نمود نظام می گیرند چنانچه جات (۸) و (۷)
 و (۶) طرف چپ است جای خود که در جهت چپ است
 میمانند از روی چپ سه (۵) از چپ چپان خاتم می گیرند چنانچه
 جات آخر حرکت بکن طرف است در سه جات خود می ایستند چنانچه
 از آنکه واضح شود از جوان و پهلوان می بیند چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ
 آنچه



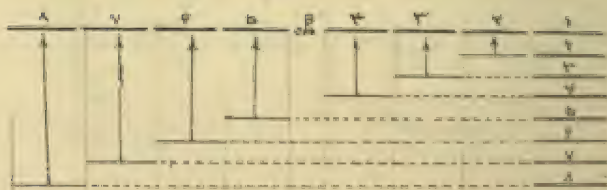
در سه اول نفران چنانچه چپ و چهارم سه آخر (۲)
 و (۳) و (۴) باشد بر است میماند بعد از فرمان سرش
 در سه اول در چپ چپ و چپ چرخ همان کاری می کنند در سه
 در بر است بر است چرخ کرده
 بر قدم که عقب می بینیم و ساکن است از اول آن در جای خود می ایستد
 در سه آخر بر قدم چپ و چپ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ
 جات نمود نظام می گیرند چنانچه جات (۸) و (۷)
 و (۶) طرف چپ است جای خود که در جهت چپ است
 میمانند از روی چپ سه (۵) از چپ چپان خاتم می گیرند چنانچه
 جات آخر حرکت بکن طرف است در سه جات خود می ایستند چنانچه
 از آنکه واضح شود از جوان و پهلوان می بیند چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ
 آنچه

فرمان ده با یکسان چپ ستون فرمان میدهم در همان آن بسته بران
دسته جات غیر از دسته ده یک چپ فرمان دگر و ستون یک چپ

نمایند و چون فرمانده با طالیان فرمان بخش دارد دسته جات (۶)
(۷) و (۸) برست جرح نموده چون بجاری بازوی چپ بسته بخم رسیده
حالت دگر در بسته برست برش نموده نظام بگیرد چهار دسته
(۹) و (۱۰) در بسته عقبه بسته تهایر و دگر به راجع با شش دست و یک چپ است

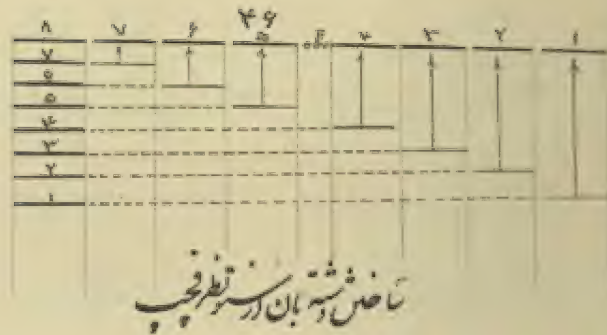
(۳)	۱	۸	(۳)
	۲	۷	
	۳	۶	
	۴	۵	
	۵	۴	
	۶	۳	
	۷	۲	
	۸	۱	

در بین ساقین بسته بران دست
اول در ستون طرفه است



فرمانده با طالیان فرمان میدهم چپ بسته بران یک چپ
غیر از دسته اول با دسته جات یک چپ یک چپ نه جنبه صبا
بازوی برست چپ ست اول پیش آمده جگر بسته اول طرف است
و چپ مقابل هم می باشد جنبه صبا بازوی چپ بسته جات
دگر فاصله بسته راجع است نموده بسته استادن و جنبه صبا
پست بسته اول برست برست نموده نظام بگیرد جنبه صبا
پست بازوی چپ بسته بخم باید فاصله بسته استادن پست در
و جنبه صبا پیش لازم است از دست نماند بعد فرمانده با طالیان
دری فرمانش میدهم بسته جات بسته شفا به چکر نمیکند

چون بازوی چپان بجاری صحنه صفت بازوی چپان را بکشد
 راست غصه پیش می رود عبارت دیگر صحنه صبان است بر که با فضا
 بچپ غصه طر فحی است جات خورده نمود چون بجاری
 طرف است فاصه معلق خوشان رسیده است یا ده دست جات را
 از خود رسیده بند و چون دست جات با فاصله تا ۲۰ باید طاق
 بسته قابل شدن در بین حرکت راست است نموده تا ده دست قدم
 بجاری دست اول مانده پیش می رود و بعد از حالت از آنجا نظام می
 گیرند بدق دارد با دست پنجم حرکت نموده سر را بخود متمایل میگرداند و چون
 دست جات نظام گرفت صحنه صبان است بفرمان فرمان
 باطلایان (صحنه صفت) با یکدیگر میگردانند



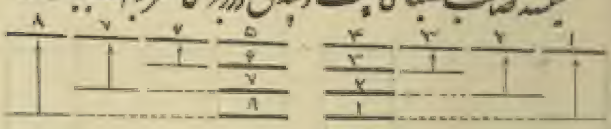
تا خشتان بان در نظر فحی

فرمان فرمانده باطلایان است بدست بان است راست
 مارش نظر بر است غیر از تغییر صفت و تبدیل حرکت فرقی که خشتان
 بان از این نوزاد با خشتان است بان که نوزاد پیش دارد این است که
 بعد از پیش آمدن صحنه صبان است دست پنجم صحنه صبان است
 راست دست جات دیگر دست او ایستادن در صحنه صفت
 دست پنجم صحنه صفت نظام میگردانند یا چون نظام بچپ است صحنه
 دست بر هم که بجاری طرف چپ فاصله معلق است جات خوشان رسیده
 می نشیند و بدست بدست جات با فاصله می بخوبی چپ نموده قبل

بسیار از فرود رفته بان نظر بچپ نموده استند و دست جابر نظام
 و بعد باز روی راست میروند چون نظام گرفته شده رفته بان بغیر از فرمانده
 با طالیان نظر برست میاید در همین حین صحنه صبا پست بجای
 خود میروند و بعد از تامل واضح است

ساحل نشسته بان از سون کوط

فرمانده با طالیان فرمان میدهد برست چپ رفته بان برست
 برست بچپ (۲) برش (۳) نظر برست
 چنانکه از شکل ظاهر است بدین فرود سون یک قدم پیش آید
 برست برست می نماید صحنه صبا روی راست دست چهارم و بازوی
 چپ دست پنجم نزدیک قدم پیش آید و بدین قرار میگیرند
 بعد از فرمان برش دست چپت بالادی برست بدین چون راست

برشته بان و دست جابر دست بدین چپ رفته بان حرکت
 میکنند صحنه صبا بان پست و بدین نظر برست بجای میروند


تغییر

تمام حرکات سون رط باید بار صحنه رفته شود چون
 از نصف اول دست جلوی نصف اول و عقب چپ سون
 و از نصف فاصله دست دوم است

(۲) هرگاه لازم شود که سون از راست یا چپ رفته بان بازو یا بر سر
 صحنه بر باید اول فاصله آن بسته شود

(۳) اگر بدین صحنه عقب هم و پیش رفته بان چپ سون هم نام نروم
 سون باز یازده باید اول سون را فاصله بسته ساخته بعد از آن باطل

فرمان کند که فاش از خبر جمعی بدید

فصل

حرکات و استوائ و ضعف

(۱) از دشت بانه سه صفحه با طالیان استون کردن برای ساختن طالیان
لیان هر صفحه از دشت بانه سه صفحه فراماده با طالیان فرمان میدهد استون
کردن بانه از آن چنان خواهد شد در پیش ذکر گفته شوم

$\frac{7}{1}$	$\frac{6}{2}$	$\frac{5}{3}$	$\frac{4}{4}$
$\frac{3}{5}$	$\frac{2}{6}$	$\frac{1}{7}$	$\frac{0}{8}$
$\frac{4}{3}$	$\frac{3}{2}$	$\frac{2}{1}$	$\frac{1}{0}$

چنانکه از شکل بدید استون کردن در ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
بازوی است چپ جداستاده اند فاصله استون کردن اول از ششم
و چهارم از ششم بقدر طول یک است است
تا هنگامیکه هر کردن وسط با هم میبندد بدق و محکم صبا بستانند

آنها لکن شیو چو طوبال چنان قسمت شده که در مان خفیه و نه
چون ایند کردن از هم جدا شده بدق دارد و محکم بماند
از سی احد است عمود عقب استون کردن بانه ششم و هفتم و ششم و ششم
با طالیان یعنی صاحب منصبی و شیو چو طوبال چنان قسمت شده
نیز نموده جز استون کردن بانه ششم است

(۲) ساختن استون توسط سه صفحه در آن فاعده این است که بالاد
بدق صف ششم و چهارم عقب ششم و صف ششم و ششم
عقب ششم اول بدق است است است است است است است است است است است
چپ شش نمون می باشد و زیر است است است است است است است است است است
در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
چپ چپ

در آن قرار بگیرند و بعضی بر آن فراموش باطلایان [بازش یا فاصده

(نارمه) کپیا فاصده گرفته می آید تا آن بدق در صحنه میان
و غیر از این واضح است در شکل زیر نمایان ستون گردان

۵	۴	۵	۴
۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲

و این ساختار نوشته بان از ستون در وسط و آن چنان است در

صف ذکر شده مگر اینکه دسته جات مخبران که عقب ست جات

در (۱) و (۲) آید و بعضی یا آنها حرکت نموده یا آنها حال نیکند

فاصله آنها از دسته جات نوشته بان ربع است زیرا که بدق عقب

دسته جات زوج بالای دست بدق عقبه ست جات طاق قرار

نکته

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱

در بخش نوشته بان سطر

دسته جات بدق نمیکند

در بیان ساختار مخبر از ستون وسط عقبه آن است که مخبر در

جات عقبه نارمه دسته جات آخر ستون وسط در چهار دسته جات

مخبران (۱) و (۲) بسته بعد از بنیال مخبر نصف جات مخبر

(۱) و نصف جات مخبران (۲) پیشرفته جابر باطلایان مخبر

نیم دسته جات و از بدق است بچشم از طرف

آید و افراد ستون مقدم پیش روند از آن گذشته در دسته جات

در بدق است می نمایند در است باش پیشرفته تصدیه قدم فاصله از ستون

برای کمک مخبر قرار بگیرند مخبران پیش میروند بنیال حالت بدق

زوم اول نیم دسته بای ملک پیش فته بازوهای بخبر را استاده و
باز نقویت از بخبر لازم شود دسته جات آخر سه تا پیش آورده

III	I
۵	۲
۴	۳
III	۲
۴	۱
۸	I
III	

ماضین بخبر از دسته بان
تقریباً حرکت پیش است
نیم دسته جات خارج بخبر است

(I) و (II) پیش فته در خیال جات از بر بازوی است
و چپ بسته بان رو بوط بخبر میاریم دسته جات داخل از طرف
پیش آمد از دسته بان صد قدم جلوی آینه دار محاذی بازوی است
و چپ بسته بان رو به داخل می باشد هنگام زوم در نیم دست است
یا نیم چپ حرکت نموده از وسط بخبر ملک میکنند

III	I
۱۰۰	۱
۵	۲
III	۳
۴	۴
۸	۵
III	۶

نقویت بخبر لازم شود طرف بسته بان بر تپ پیش فته
بعد از فتن نیم دسته جات ملک اول کرد بان اول و چهار
حرکت دهند و از آنها در بین حرکت ستون سازند و آنها را در مکان
بسته و آورند و بعد از آنها بان اول دسته جات عقب را در یک
دست باشد برای ملک بخبر فرستد دسته جات جبراکه (۱)
(۲) باشد برای ملک جاکه از هر قدر نقویت از بخبر لازم شود بخبر
مکوره رفتار نموده دسته جات پیش آورند و واضح است که بعد از گردان
اول و چهارم بخبران (III) و (II) را میباید از فرستد فرمان ده کرد بان (۱)
(۲) با دسته جات (۱) و (۲) بخبر بریزد چه جزو بزرگ کرد بان شان
در بخبر است خط بخبر باید از اراضی منقطع میشد
بیرای بسته بان باطلایان نمیدارند بخبر فرمان حق حرکتی ندارد

و در سایر مواقع حرکت آن به شکل زمین بود و فخر بان است

و سه جات ملک در حرکت مطیع و نچرخند و هرگاه اتفاق بیفتد و نچرخند
پیش از این دشته بان حالت بکند یا بر کرد و دشته جا و ملک بهر گاه است

و با حرکت کنند چون دشته بان با آنها توفیق شود و عده و کله مانع آن

است و سر و قدم فاصله بر است و بچوب چوب

دشته بان جای خوراک و پیش برود و تکلیف نچرخد اگر است و بهر گاه

که چون بستان بسجیل توفیق شد پشال

از طرف بعد از حرکت نموده در جای توقف

دشته بان جمع شود و اگر دشته بان بچوب نچرخد مخالف هم حرکت باشند یعنی

دشته بان پیش رود و نچرخد و تکلیف نچرخد بان است و همین بشود و از

طرف چپ بر است فاصله به تمام نموده باشد و فخر بان

در قدم و حرکت دشته بان جمع شوند و نظام میزنند



در صورتی که بخواهند نچرخد اما ممکن نیست زیرا اندر دشتی باز دارند و دشته بان

برای اصلاح پیش برود چون دشته بان نچرخد نچرخد بان را با فکال آن

دشته و دشته بان را از روی آنها گذرد و چون دشته بان رود نچرخد بان به خانه

بجای خوراک جمع شوند


(۶) استعمال نچرخد در محدوده برون بستان با طالیان راه در نچرخد

در بستان با طالیان پیش میرود و دشته جات ملک اول چه حرکت شد چه

ساکن از طرف کنار دشته برای عبور بستان جا باز کنند و بستان

بطور نچرخد یعنی فاصله طی شود و همین قسم نچرخد بان بقدر ضرورت شده

در قسمت سون از هم فاصله گیرند و چون سون با هم رسیده اند
جای جلوسون بر نخیر سون می کشند پیش روزه و با دست جات
تیراندازی میکنند خنجر اول بعد از پرکون نشاندند چند قدم
پیش قدم نشاندند و با یکدیگر تیراندازی کردند و چون
با هم رسیده صف هم پیش قدم تیراندازی میکنند و هم چنین تیراندازی
تا با دشمن نیست بکنند

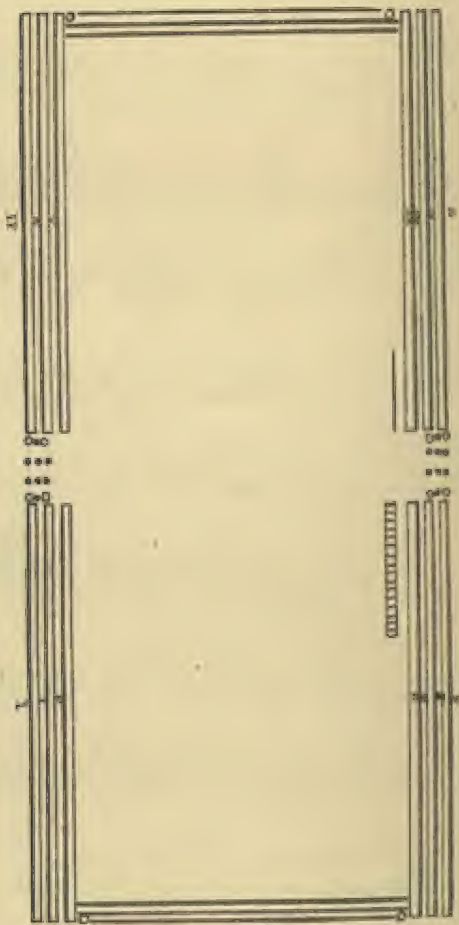
اگر سون برای حمله  حرکت کند و نخیر ناخسته باشد
تکلیف است که نفرانی از هر طرف

نخیر باز دست جات نخیرانی (I) و (III) پیش آید در محاذات
سونان بلای تیراندازی نخیر ساخته پیش روند برای دفع حمله
سوار اگر سون بر نخیر در طرف پیش می رود باید نخیرانی جدا خود را عقب
سرد

سونان سینه و جمع شوند و اگر در محاذات نخیری بقدری از با
طایان خود دور شد و بنده چنانکه برکش و پیوستن برای
آن ممکن نباشد تا وزن است که جمعه برای خود قسمتی
احداث نماید

(۷) در بیان ساختن قلعه از باطایان فرمان نقابسته
مرش (۸) قلعه یار در این فرمان صاحب منصبان بست عقب
دست جات از هر طرف پرودان فیه دست جات جلوسون
از چهار گردان باطایان پیاده و با دست جات پیش آمد و بلافاصله
عقب هم می ایستند چنانکه بر گردان بکلی در تیراندازی
صف داشته باشد و فاصله گردانهای جلوسون عقب را قدم است
در همین حین هر گردان عقب یک جدا باشد طرف

شکل نماید لیکن با وجود نظم و تدبیر و سکوته دشمن در این شکل
 در زن نیز به پیشک سر و قف بفرمان قلعه تمام صفوف خارجه
 از هر طرف مجبه نزه ضرر خفت و صف بعد ضرر خفت می
 کنند هنگام لزوم طریقه حسن قلعه از دشمنان بفرمان است
 ستون باز از الفور بر زبان نزه پیشک زده در قلم ستون
 میرود و چون ستون توانک به تمام رسید فرمان نزه جلای
 از جهت قلعه بار قلعه تمام چنانچه شرح داده ایم قلعه را ساخته
 محکم میشود در صورتیکه باطلایان چنانکه یعنی تمام باشد قلعه
 از نیم دست نیز میزبان است چنانکه خستیم که اسکند کرد و با محکم
 پیش آمده تا فاصله بین آنها و جوی صف هم قرار میگیرد
 در آن حال باید از جانب فرمان ده باطلایان نفس شود که کام



از اضماع قلعه آتش بیه چنانکه گویید حرکت پیش حرکت عقب
 بر چرخیم راست (دو آت) و چون آتش بر دوف
 شد و بغیر از آتش را به نیم یا آتون بدو فاصله پس از به شغل
 در است فک همی فروت را پیش میکنند و تمام حرکت
 قلعه باید بقدم و فاصله که ده شود و فغان قلعه حالت قلعه
 استاده صفوف بقدر برشته رود به طرف عقب
 میکنند برای حرکت فغان مظهر فغان قلعه تمام می شود و نگاه
 خوشه باشند که قلعه بسته و فروت هم را پیش فغان بسته

باطلانیان حالت

حرکت در قلعه می است در حرکت با گریه باشند و در از فغان
 محض است که بر آید قلعه را باز نموده است و از به بی طریق در حجاب

بفرمان سرن باغبان نشانه فاصله از نه فرسنگ نه پست
و حساب این یکی بزرگ کرده

فصل

طریقه جنب کردن بایان و استعمال کردن

جنب باید از صورت از نونیک و در صورت جمع برآید

با وجود آلت در حالت دفع دشمن باشد شتر و اول است

فح جنب بپوشد و هم آن نیز برای تعاقب است چه برای حفظ

خود و پوشش کند اسلح متاثر باشد نشسته در انحراف برای پناه

شتر استعمال آن کاملاً لازم

با وجود این بطن بر خط نشسته که از میان کوبش دشمن و پوشش آلت

اغلب ممکن نشود بلکه باید آن را بر خط جنب از نونیک جدا باشد

منقلب

منقلب و قلباً ضعیف است تا شتر فراهم آید مخصوصاً اگر دشمن

بر خط ضرر بسیار قطع امید کمرش در این صورت غلبه میکند

نیکه چهار طرف ضعیف چون تنه در خط طرف قرار میگیرد برای

رفع ضرر و نقصان منقلب با چوب نشسته در خط ضرر است

جنب باید مرکب از دو نونیک یعنی آلتی و نه پست و آخری

جز مجموع جایز نیست و موقع آن در صورت دشمن بر خط نقصان ناله

ظاهر است ضعیف پناهنده باشد و چون باید بر این جنب

به دشمن نونیک شد حرکت پناه جمع ضرر است و در پس باید پناه را برای

حمله مستماری که چنگل مجزئی نموده با آنها پیش رفت

به نظر آن نیز دشمن در قلباً قوی باشد و آثار انقلاب و حش در آنرا

آه دیده نشود حمله بدون بهنجیه خواهد بود

اگر ضعف فزونی بر خطه آتش مخصوصا آتش توخانه برای دشمن حاصل
نشده باشد و بخوابند یا بکشد برند باید او را بکشد و در طرف فرضا
جبهه و جناحه باشد و در میان جبهه

نظر باطله آتش عصر صلیب است که برای جنگ حصول مقصود
ببخشهای قوی قسمت شود و از آنجمله جنگ را که در صورتی که برای جبهه
پرکنند فتنه بکشد و در مانع بخیر مقابل هم آید چنانکه جنگ ۱۸۷۵
و اساطیر آید و در جنگ برنده برنده

جنگ پیاده هر دو در جبهه می آید که در قرار تعیین و در جبهه می آید
در چند کلمه میتوان نمود و بخیرهای قوی مستعد بجهت جنگ پیش آمده برای جنگ
مضر میشود در حمله هر کون جبهه دشمن

بسیار کم یعنی در اتفاق می آید که جنگ چه تندی باشد چه نرمه

جمع و تبه باید در این صورت متهای آن با ستره کردن آن است
از این پیش جابجاست

جنگ تندی تریب جمع آتش جنگ و از دار اول کش با میوه
نقصان دشمن هم ضعف قلب دشمن که بواسطه کشته شدن زیاد
در حمله است از آتش قوی بماند و کمان هر قدر نقصان زیادتر و
مختصر صابغ پیرست و شکست برت دشمن و بپاک کردن او بواسطه
آتش جمع زودتر و بهتر است می آید و برای اینخواطر جمعی در استعمال خطه
مشقت در نفران و حدت در دشمن بطور صحیح لازم است
چون هر قدر فاصله دشمن بیشتر باشد از او تا خواطر جمع است و بخیر صفا
در هر روز و است با دشمن خود و خود و تیرانه از می به باعث و تبه دشمن
بویانای از خود میشود و بعد از آنکه این است که آتش تبه شروع کنند

و بنسبه برده دشمن فواید شود بر آن محقق آید تا با خمره در فاصله
کم و چنانچه در آتش جمع در فضا کمره بهترین پست برای تیر
آتش جمع شده است چه در احوال آتش فرا سپاه بر سر
آتش برده قسم است (۱) شلیک (۲) سیر (۳) سلیک و آن
اگر از روی کلاه به تیر و اثر و سر زیاد و او با بیست چون از روی کلاه
سپاه با خیار می بایستد هر طایفه آتش و حرکت در ممکن است
ابتدای آن تا صدقه می آید و پیش از این معمول هم جاریست
چون فردش با طایفان زیاد و طرلا است و
برای شلیک بمصرف مخصوص در صورتی که فردش دشمن
کوچه باشد هیچ وقت با لیا از احوال شلیک یا شلیک نفر نه
بلکه در صورتی که و مانده است بان حمله دشمنی مقابل شوند که
هشتر

آتش می تقسیم شد یعنی سپاهیان شلیک در شان هم و تیراندازی
کنند و آتش سریع و چنانچه جنگیان خود دشمن را بپایه پرت
خاک کنند و فرمان قطع آتش برسد

آتش سریع قسمتهای چهارگانه دارد چنانچه در فضا با وجود
و بخارات مسطح جمع است و اجرای فرمان قطع آتش بطول می کشد
لذا استعمال آن در صورت ناچاری و با وجود این ندرت و شلیک
بر آن مقدم علی الخصوص در صورتی که بر پایه آرام باشد و حرکت
دارم جنگ پر است

جنگ پر است و فایده این سه جو (۱) استعمال آن برای حفظ خود
و با هر سه حرم طایفان در تیراندازی (۲) کمره سپاه و چون بخیر اقامت
دقت معادله است نامی عظیم دشمن سپاهیان با دشمن

بآتش جمع و متممها منته در دفع مقادیر دشمن پشت کرمان
سید اردو طرفه داد آتش بخیر قاصد

نبت بخلت زمین و قوت دشمن پیش از آنچه لازم است بخیر
راختن سپاه بقاعده است که در بلای لازم نیست همیشه بخیر
نفاصد بایستادی در یک خطه مافوق است بیکه باید آن را قوی
رتب داد که یک یک بخیر بمانند صاعقه شود و در آن شان
استعمال بقاعده بکنند مخصوصاً طایفه که برای تحصیل آتش بهتر است
پشت قوت و استعداد و اینها بخیر مراعی ضعیف میدان بعضی

بسیج در جنگی کم قوه دارند و زخمی باشند
و بخیر بمانند که اطراف یا بوی خط سپاه یا مراعی دیگر محفوظ باشد

باید بوی فرستادن و حاضر آتش جاسوس از راست و چپ
مخفی

و عقب از حمله دشمن بطلان است
در میدان جنگ چند آن را در خطه اندک پس پیش شدن ضعیف
و کسان آنرا نباید کرد مثلاً اگر قسمی یا دسته است قدم بکلی محل نشین
مانند نیال حارث شود نگاه داشت و سپاهان او اگر جمیع
از دست میرود محض غلط است لیکن نه بجهت بقای سپاه بزرگ
چون راه مانع از بخیر از یک نقطه ممکن نشود دسته از آن را قبل
از شروع حرکت معین کنند که بفرمان صاحب منصب و دیار
است جات نزدی حرکت او قرار نمایند

از زمین که اطراف شان نظر گیر نباشد باید صاحبان دست
خود را نظم دارند و سعی کنند که در سایر رخسار نشوند

آتش بخیر بقاعده کل

قصه پنجم بان باید خوب نزد ترانه نفس شده به تکیه پا ده که
پیش از حرکت پنجاه متره باشد ترانه از می جایست در صورتیکه
نشانه می بزرگتر یعنی نسبت می جمع سپاه پیش از پا نقد بر سر ترانه از می
معیات در حرکت بر ترانه بان و هم نباید ترانه از می نباید کرد چرا
که مقصود از ترانه از می زدن دشمن است نه خالی کردن لشکر
میزان حرکت پنجم پنجاه متره باشد ترانه از می نباید کرد
چرا اینست که باید متوجه شود در این جایست که در زمان لازم و مصلحتی
مشابه برای عبور از راه غیر محفوظ که در آن دشمن باشد باید سریع یعنی تقدم
حرکت کرد

اگر راه دشمن در آنجا باشد به خطای باشد و در آنجا او متوجه باید از خط
رفع کردن جنگ آتش در مصلحت باشد نه نسبت به استعدادهای

برنج

برنج با داد و قدیم دشمن را متصل نمود چنانکه از مفروق خست
و این خبر در صورت امکان در یاد می سپاه خموی دشمن باشد جایست
کامی مصلحت تر است که محله را کم انجام

بدین معنی است قدم ششام قدم پیش شده ترانه از می پنجاه متره
انقد پیش شده تا پنجم است بقصد ترانه و این ششم پیش رفتن که نشسته
از یک حرکت یاد میدهند با مصلحت است نه شروع آن قبل از یاد

قد می دشمن را نسبت

در حدیث پنجم پنجاه متره باشد ترانه از می ششام دشمن که در پنجاه
باید از آن دشمن برتر است بر کینه و کینه در نقطه معینه از مقام دشمن که کینه
در حدیث پنجم پنجاه متره باشد ترانه از می ششام دشمن که در پنجاه

در حدیث پنجم پنجاه متره باشد ترانه از می ششام دشمن که در پنجاه
باید از آن دشمن برتر است بر کینه و کینه در نقطه معینه از مقام دشمن که کینه

در حدیث پنجم پنجاه متره باشد ترانه از می ششام دشمن که در پنجاه

نمیست یعنی بشد و الا باید بخیرین بود و در خصصه خوب شمع
و اما اگر بخیرین خوب محفوظ باشد شسته و بهتر است که بقیام باشد
و سوار باشد خوب بگویند جنب میشود و بخیرید ما محفوظ بر کشتن
نباید که آن تعلقات در زمانه عمد باید بخیرین برود و کات
قسمت های بسته باشد

اگر بخیرین قیامت صحلا مثل جگر دوده و خمره رسیده بر آن است
یا شسته باشد باید پیش حد مقابل حتی لمقد و در مکان معنی نماید و چون
آن رسیده است که دشمن را با شمشیر شست و شست نماید
در تمام حرکات بخیرین و آن است بخیرین ضربت خوب و فرمان
او باشد چرا که است آن در قسمت کاتبه قیامت و سوار است
نقوت بخیر

بخیرین و بطه جزو قسمت های آن است و بشد هم شل قسمتی
چاه فرمان دادن را در سوار یکسند بهتر است که اگر این قسم
سند بخیرین و بطه در قسمت های آن را برای خود بخیر
و محاسب است و بخیرین لای کفست بازوی دشمن
و می مخصوص بازوی دشمن برای شمشیر بخیرین و اب
است از نقوت بخیرین و غوث
ت نیز است از خطه بخیرین بازوی نقوت شطرنج اول
نقوت تمام خط است

دشمن کشتن بشد باید هرگز بخیرین تا که بدی آن فرشته
بموت خود عوض شود بلکه بخیرین تا که باید در کف
بشود و شغل بشود بخیرین کشته تا بجهت آنها است

بسیار باین باشد و الا باید بجنبان میوه در صحنه
 و اما اگر بچرخان خوب محفوظ باشد شایسته و بهتر است که بقا
 و سوارباش غور کرده اند چنانچه میگرد بچرخ که با هر محفوظ
 نباید قسیمی که آن تعلقات در میان عمده باید بچرخان بر
 قسمتهای بسته باشد

اگر بچرخه قیامت صحنه مثل چکل دوده غمره رسیده بر آن
 باشد باید پیش حد مقابل حتی لقمه در دو مکان می نماید
 بآن رسیده است که دشمن را با شش سخت قتل نماید
 در تمام حرکات بچرخه آن است بچرخان ضربت صحنه
 او بسته چرا که است آن از قسمت کای بسته قیامت
 تقویت بچرخ

تقویت بچرخه بطله خبر دو کون قسمتهای تازه بپوش هم شدن قسمتهای
 مختلف سپاه فرمان دادن را شود از یکدیگر بیشتر که اگر این قسم
 ناکر باشد بچرخه از طرف در قسمت های آن را برای خود بچرخ
 در آورند در محارب است او بچرخه ای که فرست بازوی دشمن
 کردن قسمتهای مخصوص بازوی دشمن برای شش بچرخه جدید
 بهتر و اثر تر است از تقویت بچرخه از فروش
 در مساویست نیز است و خطه بچرخه از بازوی تقویت لفظ مناسب
 رتبه از تقویت تمام خط مبادی

بچرخه در شرف کشتن باشد نباید هرگز بچرخه ای تازه که بعدی آن شود
 شده است متوقف می شود عرض شود بلکه بچرخه ای تازه باید در کف
 مقامی حتماً بکشد و شغل شود بچرخه ای که بسته تا بجهت آنها حاکم

خداوند کردگار بخت و اقبال پیش برده چو تیران است
رفار قسمتهای ملک

قسمت شد برای ملک معین شد است باید زنجیر خود بر دوش بسته
که تقوت آید از او بپوشد کرد چنانکه از آتش دشمن حلقه
محفوظ باشد و پوشیده و آید مقام خود را نه بخلقت زمین بسته
مسند از پیشان زنجیر و نشان در عقب و کنار معین دشمنش فرست
بهم نداد اگر زنجیر خسته پیش و فرست جات ملک باید زنجیر خسته
پیش اند

رفار صابر و صبر بر دست

خوب بپوشد و اجماع و خواص زیاد است پیش بر شکل نهاد
باید صبر صبر و صبر بر دست در این فن برقی و آید و کاف

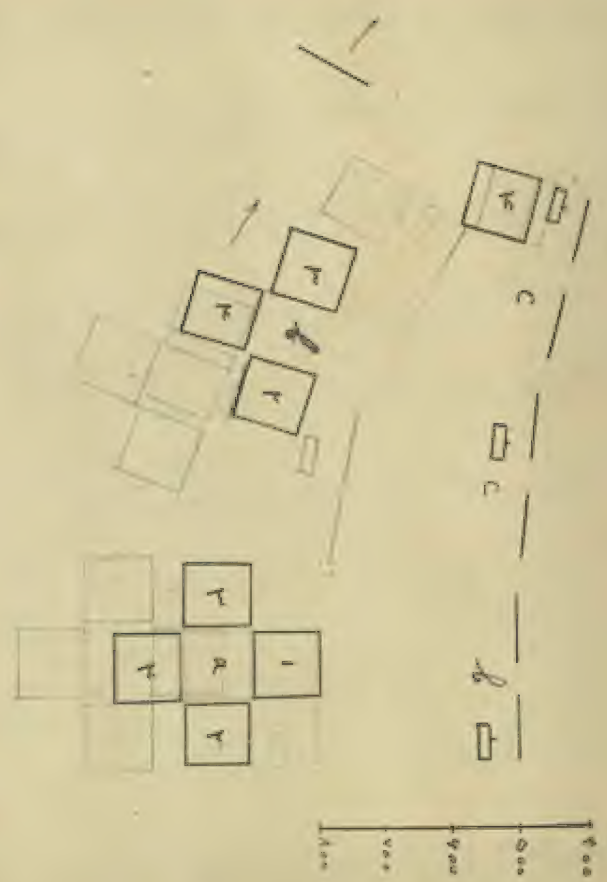
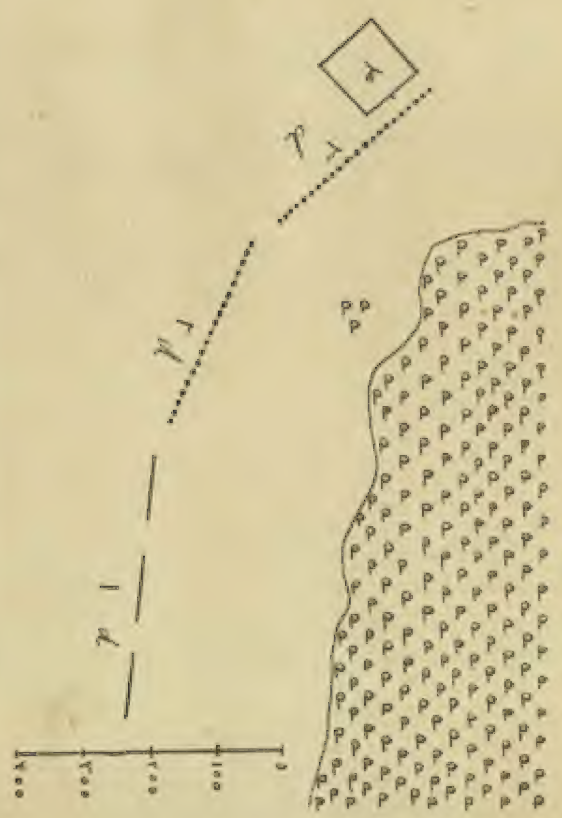
دسته باشد غلیظ نشان کلبه است شست نبی شخص و معین
سافت بقطه دشمن و دیگر نقیصه عدو قتل که بیقطه یا بسته معینه
از سپاه دشمن خسته شود

باید غلبت کند تا بر دشمن فرست کند و دشمن در موضع
قوة گیرد مثلاً در قسمتی که از دشمن بسته نماید و بشود بکام پیش آن
حاضر نشد و بپوشد دشمن را

اگر باید بسته بر آن همواره و بسیار حرکت دشمن باشند که در چه موقع
و بچه و پراکنده از یک بر بندند و بی نظمی سپاه دشمن را

غیر بسته بقدم و نبی برسم حلقه قسمتهای معنی شده را شورش کنند و بپوشد
آنها دست بپایند اگر چه بر دشمن مجبور شد باشند باید صاحبان
مضای کوشش را نمایند و طعنه و طعنه در میان جانان بهم بسته

شماره پانزدهم در میان
نیز در میان



فرض میکنیم باطلی را، سر بر فن پشه با گوشه در جنگ باشد
 و به ۸۰۰ قدمی دشمن رسیده و حالت اختیار کرده است
 و باز دومی را شش سپاه محض است و فرمانده قصد گرفتن دومی
 است دشمن را دارد و باید که دانی را خجسته کرد و دانی اول را برای شهادت
 محاربه پیش فرستد که دو دسته را بنحیر سازند و دسته سوم را محاربه سازند
 است تها و زخمی و در عقبه بماند و این ضمن که دانی دیگر نفرمان
 فرمانده باطلین برای محاربه باز و بچپ حرکت میکنند و بنحیر جلو
 آنها برای این است که خلفا دشمن را بخورند (حالت) و چون باز
 مقابل شدند که دانی سوم شانه را نظر گرفته (اینجا سه دسته است)
 پیش میرود و دسته بنحیری فرستد و دسته سوم را در عقبه وسط حرکت
 میدارد و دانی سوم نیز با دانی دوم نظام آن پیش رفته و همان

قرار قرار نماید مگر اینکه دسته حمل بجهت تقویت عقبه دومی
 چپ و بپاارد و دانی پنجم را هم بر تپ جمع عقبه دومی چپ
 عقبه میشود و در این ضمن که دانی اول تهاست و بخواهد قدم دشمن
 لغو نماید و دو دسته سوم را نیز بنحیر بخورند (حالت)
 که دانی دوم هم که یک نفرش باید زد و دومی محاربه
 قدمی دشمن بر نهد و از آنجا جبهه پیش برود و چنانکه حرکت
 که دانی دوم کرد و دانی سوم با تپ سریع و دشمن را از دانی دوم متوقف
 کند و بر عکس برای از یاد شدت باید هر دو دسته جات سوم را
 نیز بنحیر آورند

که دانی سوم بنحیر را بچپ تها دارد و دانی دوم بعلت
 کمی جاد سه سوم را بخورند بنحیر نماید و چون به دست آتش دشمن یعنی در

پناه قه می آورید نباید برای همیشه برتش بفرمایند و نقاط معینه
نشان دهند برش بر که باید نشود و در مجموع نکات جانیست
و موجب جد کت است نه اینکه باید که شش کند که هست به شش
برسد و برای اینکه بدان چهارم را که در اینست با آنها متحرک بود
و در بجز فواید شده است بمرکز خود بر می آید

کردن چهارم بجز در سینه صدمه را باز نموده پس فواید نموده
طیال چنانش طبل میزنند و چون جانیست که در این قسم مواقع
ستونهای در طرف بجز حرکت کند و می یابیم دست

پیش فرستاده طرف چپ بجز می آید و پیش می رود
چون شروع نمودن طبل شد باید بیابان نیز فواید را بکشند و اگر حیوان
فراموش شود لطیف فواید که در آن است که در خود را که کند

نیز

نیز سرشتک نیز چنانکه بدون نیزه حمله نمودن خط است
کردن چهارم و پنجم و چهارم هر ای کنند و آتش بر می دهند چون
مشی فوایدی و دشمن بر می رسد و فواید نموده بدو شش میزنند
و اگر حمله شان نماید باید سعی در یافتن حد مقابل جنگ کنند و
اگر دشمن چو شش و قلب آتش فایده بخشد و سوار حاضر نباشد
کردن در عقب دشمن را که در اینست و نیزه برای استخوان است و شش
کردن اول حکم همراهی ندارد و در خارج جنگ باید حمله را تقویت کنند
و چون آثار فواید چپ می آید

اگر حمله کرد و دیده شد باید در نگاه داری سینه است و طرف حتی امکان پاره ای
نمود و کوشش جبهه صبان است که برکش بر نیزه نموده و در آن اول
باید در این صورت فواید که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

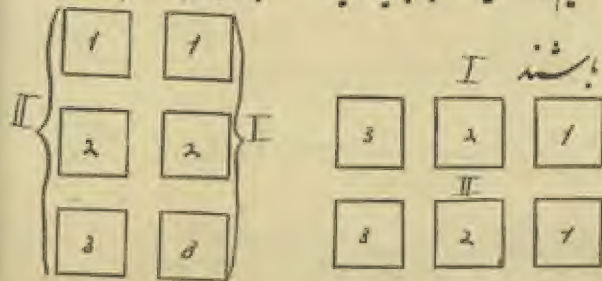
در آن

اگر چه جمله نه تا با ویش بجز تیره میرسد و غلبه دفع
میشود یا دشمن عقب نشانی باید بر پیش که برده میشود بقصد انجام باشد
و بیرون کردن دشمن از مقامی که دارد

فصل

در بیان پیکار و حرکت آن

پیکار و عظم قسمتهای پایوست و مرکب از حرکات که هر کدام دارای
سه باطلایان باشند و آنرا به دو طریق میتوان داشت اول بدو
جیم در سه ریف بسته باید که در میان عقب یکدیگر با پهلوی هم دو گانه



در می میرد و سه ریف در برای جنب نیست که هنگام
لرزد هم بر رویان از خودش تقویت شود

مشق و حرکات پیکار مانند باطلایان است و فایده آن تعلیم
و عمل و جنبان فرمانده در مشق و جنب جدا جدا
در تیر اندازی و تیر اندازی و تیر اندازی

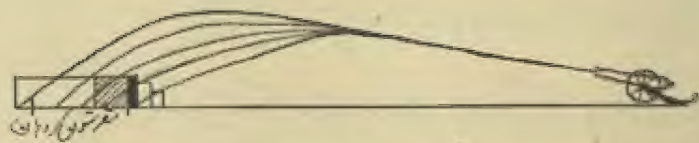
چون تیر اندازی تیر اندازی در کتبات و حرکت تیر اندازی
لازم و لازم است که در این موقع واضح در دست شود و بسیار

تو بچانه شروع گشت

احتمال هر چه تیر تو بگردد و در این باشد در طول پیش
در غرض است که هر چه از حریف که در تیر اندازی
تیر اندازی یا آنکه در تیر اندازی هر چه در حریف

آن جهت عرض میزان لغت یک سطر و نیمه واضح است
 چون سپاه به فضا بر سر رسید از برای سترن در خط آسمان خط پیش
 در سترن گردان خواهد بود و با کلاه و شمشیر و نیزه و پیکان و غیره
 در کشتی که من در مقابل گردانیده و در سترن
 به این پس از گردان پرتاب شده فضای تنگ گشتن و خفا
 زنده می ماند لکن به اختلاف عرضش به لای که در اختلاف عمقی
 و در اینجا شمشیر و نیزه و پیکان و غیره
 پس بنا بر این شمشیر و نیزه و پیکان و غیره
 به مکان و لزوم یک کشتی را از دست داده و پرتاب
 و اگر شمشیر و نیزه و پیکان و غیره به جانب که قبل از پرتاب
 در هم فاسد گردند و چنانکه در این پیش گفته شد و با کلاه و شمشیر و نیزه و پیکان و غیره

پس چنانچه سپاه را چون شمشیر و نیزه و پیکان و غیره



چون توپخانه باید همیشه از برای گردان شمشیر و نیزه و پیکان و غیره
 و در آن وقت صرف نماید به پیکان و شمشیر و نیزه و پیکان و غیره
 خور و بقدر اول در آن دید میسر دبد
 احتیاط از نوع و اوقات حمده اراضی برای توقف حرکت
 خطرات و خطر نماید و در آن وقت شمشیر و نیزه و پیکان و غیره
 باشد در هر یک از این اوقات چنانکه در این پیش گفته شد و پیکان و شمشیر و نیزه و پیکان و غیره
 اختلاف بین این و آن نیست به حرکت گردان فایده کلی دارد که

که شباهت تو بخانه در هر شب باشد اختلاف و بخلاف تیر پناه
آنچه بسته باشد است چندان نشک که در مقابل آن تیر انداز
می شود رعایت تو انکه در قبر اول در آورده دشمن از برای پناه
تخت و سوار است و پیاده کان را در آن مخصوص به چاره تواند
می بود اول آنکه هر دو دشمن را از تو بخانه استغفار نماید و این وقتی ممکن
که تو بخانه پیاده و زرد یک باشد و مشغول یک نشانه چه پیداست چه
در است هم آنکه چندین تیر یک دفعه بکشد از زانو اگر در آن خطه
کنند و این تیر یک است که میدانی و سمی طعم و در خاک خشک
شیرم آنکه بعد دشمن بدو حمله کند و غلب چندین است و شباهت
در حدت هر یک می که چندان ضرر ندارد و چراغ غریب است پناه
زیادت مثلا در لشکر الما در قریب اول تیر سرب که در است

با کج

پنج مخصوصا در دفع حمله سوار که چندان تیر یک شب باشد که در است
بمیزان قراول کشند به آن را بده نموده در دشمن لغت چهار صد
آن زنند هر قدر بعد نشانی پیش باشد غلط شباهت حدت زیادت
خواهد بود در دفع آن استعمال چندین قراول بسیار است
بنابر تجربه قراول زده به طر که کشت لغت صد طر اختلاف
تیر پیکند و لکنه اگر تیر پیکند و یا تیر قراول تیر اندازی کنند است
بسی صد طر عمل مکان بزرگتر خواهد شد و امید آن است بعضی
سطحی در حدت مربع دشمن که صد طر شباهت نه باشد
اگر چه قراول تیر اندازی نماید صفوف اول و سه جاده ثلاثی در آن
در قراول را در صفوف عقب دیگر را احصا کنند و در سه قراول
در سه را قراول را دهند و چون در استعمال چند قراول بیشتر تر باشد

حکم بان جزو ناپا بر آن هم در صورتی که غیر از طریق تفریق تصور نمودند
 گفته در حقیقت چه اگر تر که نه بسیار را در حین کرد و در هر جا
 یا گناه گیری گری میث

در هر صورتی که این قسم را در اندازی می شود و است یا بقیه
 عمیق بن سترن در یک دست و غیره بر تو خاند در حین جا که رفتن
 و تغییر مکان که هر کدام در قیاس چند پشته ام نه در چرخش و طولی بر
 پایه بر نسبت بر اندازی پیش در خلاف عرض است در مقابل آن هم در کلمات

کم عمق در آن است

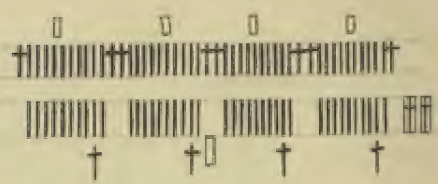
نیت به یک دست شکاف می نمودم عفر شایسته دارند و آنها را بر
 در هیچ جزو نظم و در اندازی ممکن میث و از به به برابر هر کدام
 که نظم است و در اندازی به بر سکینه یا بر بر دیگر میث و از به به

تأثیر

تأثیر میکند تا کمالی سواره

واحد تکی سواره کاردان است که به وسیله تفصیل که در امسب جبر است
 اسب عقیده در صفت کار کاردان شده می شود و منقسم چهار دست که
 هر کدام بیشتر از نصف چوبین می باشد و کمر از ده پس اگر کاردان
 در حالتی باشد که در تقسیم چهار دسته جانش کمر از ده فینل شود و باید
 به دست قش کنند و دیگر نباید در تقسیم بر در حالت اندام دو قار

نموده شده جاد سازی نماید



در حقیقت کاردان که سلا می باشد به قیاس و صمد بر آن می است و عقیده
 یک پشته می جانشان و دست بر پشته هم تا صد جبر است جانشان



پایسته در طرف هر یک از صف اول در جهت عقب و جلو
عقب رفت یک قدم فاصله میزد اگر آن پنج می هم در مکان
باشد یک قدم فاصله در جهت عقب و جلو اگر در فرار
میگردد و نیز هر یک از آنها در جهت عقب و جلو در جهت
جاء اسکادران را خطی در فاصله میزد و در این وقت که از
شروع نمایند اگر عده قبل از جات به قابل جهت نباشد
وقت آخر یا در فاصله میزد و در این وقت که از
کدام عرض داشته باشند در صف میزد و در این وقت که از
در عرض داشته باشند در صف میزد و در این وقت که از
در صف میزد و در این وقت که از

زنی پیش قدم فاصله میزد و اگر در یک سینه و اگر سینه نباشد
از اسکادران میزد و در این وقت که از

پس در بازی است اسکادران میزد و در این وقت که از

حركات مقدمانی

آنچه از ای حرکت در جهت هر یک از راه است چهارم اول قدم
در دقیقه ۴۰۰ قدم در هر دقیقه ۳۰۰ قدم در هر دقیقه ۲۰۰ قدم
در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو
حرکات مقدمانی در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو
در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو
در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو

در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو

در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو

در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو در جهت عقب و جلو

بر پشت

کرده و پاهای زانو را همیشه در قدم بجای رود و اگر در حرکت قدم دیگری
باید اول بعد قدم شده در آن بگردد و کلیت سوار را علی الخصوص
بگردش نغزیند و گویان که بعضی شاکلی جا که زبانه شده و گوش را همیشه
پرخش تمام بسته جات کند

فصل

در سوار نه خطا

هر گاه سواره در برای حمله جمع منتهی است بهشتان و در سوار که حمله
نمیزد و در سوار نیاید و در سوار نیاید و در سوار نیاید و در سوار نیاید
آید و در وقت خستنی سوار نیاید و در وقت خستنی سوار نیاید و در وقت خستنی سوار نیاید
صد دشمن بماند و باید که یک قدم باشد و در وقت خستنی سوار نیاید

سوار

سوار می که به هم سوار می باشند و در سوار است از دشمنان به فضا
ضعیف تر و غلبه منور و خجسته و بوی سوار که سب سوار را به
که با سب و حمت که صلاح سفید و حقا در دشمنان جمع و حمله و در
و هم از سوار است که به هم بکار می رود و دیگر باز می آید طرفین سوار را بر بازی
دشمن تجاوز کرد

ضعیف ترین تعاطی پاد و در تخانه و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار
در سوار از اول سوار در در فتن باز می آید دشمن باشد و محفلت باز می آید
از دشمن از سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار
و به سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار

قبل از دخول محله حرکت دشمنان مناسب است چرا که حرکت سوار
دشمن باید و سوار جهت به سوار حرکت با فزودن طول سوار است

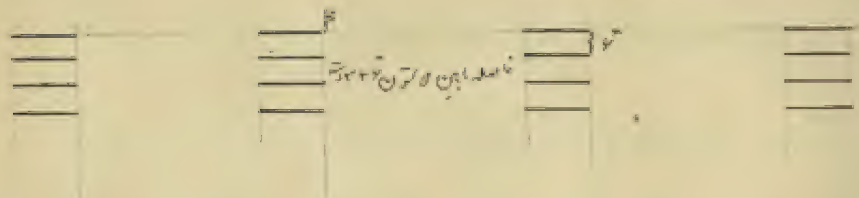
و اگر نا همواری در سینه پیدا شود که در که شش از آن ناگزیر باشد سباب
اختلاس و پاشیده شدن ششبان در سینه خواهد شد پس از برای سوره در حلقه
حرکات مناسب و زیست که تبدیل آنها به ششبان محکم و سوزنی باشد
باشد و تا خیری در درش فراهم نیارد

در حرکات اسکا درین و ششبان

ستون دهنده را از ششبان بجز خوش باریه یا بکشت فرو ششبان حرکت
اسکا درین ستون دهنده ستون دهنده ستون دهنده ستون دهنده ستون دهنده
دسته بکشتن فرو شش می شود از برای کمر از برای سباب می است
از آنها که فاصله ششبان بر کشتن نیز خارجیت عینه باید اول ستون دهنده
آمد از آن و ششبان احد است نماید و ستون اسکا درین ستون حرکت می یابد
است که چون جمع بشود ستون دهنده بقا صله حرکت نه طول دهنده

و وقدم

و وقدم به پلوی بعد که فرزند گیرند



از فواید مهم این ستون کردن این است که تبدیل آن به ششبان سهیل فراهم
می آید و کمر فاصله زیاد آن که زیاد ترش نیز می تواند کرد از برای کشتن
از موانع سینه آن مناسب است و زیاد دارد

فاصله های ستون های اسکا درین را که تا قدم ترین دهنده چنانکه فاصله
حرکت از میان بقیه ستون در ششبان پیدا می آید و آن را از ششبان مثال شش
مکراین که اول ستون اسکا درین ششبه آنها را جمع کنند بجز خوش از اینها
که اسکا درین را معین نمایند تا نظام از دیگر فاصله شود و ستون های دیگر را بداند

چرخ یا چپ چرخ نموده چنانکه با قدم ریه یا چپ چرخ یا
براست چرخ نموده قرار گیرند در سمتی که بطل و راست
ایشان عقب است باید بمن قدر پیش حرکت کنند

برگشتن از سمتی که در میان استون بکدام یک از دو طرف
است یا بر است یا چپ در میان ترکیب اجتماع سواران است
آن در مکان آن است که میسر آن موجب ضرر افراد نخواهد شد
نشان نظریه ای است از برای توخانه و خارج از محل محروس مخصوصا
از برای تعبیر جهت و کردها و کسبها و کجاست و چون با شش دشمن
در کتبه حصار و فاصله حرکت چپ

فصل در جنگ سواره

از حمله سواران در یورش است و مقصد از یورش حرکت بر روی دشمن است

از دشمنان

از دشمنان بفرار و پناهنده شدن و دشمنان را با شمشیر
سیف و چون سیر حرکت در دشمنان و سواران قبل از حمله قدمی
دشمن سواران را به دشمنان نیاورند و از حمله قدمی با سواران دشمنان
باید چپ و نقل حرکت کنند و قدم آخر را به دو حریف
بدو باید صفوف سواران را هم قدم فاصله بکنند و در سواران را در
قدم و دیگر نیست با شمشیر یا نیزه تا از حاضر ضرب طعن بردارد
در یورش سواران قطعاً حجت است که از برای انحصار سواران میسر
از هر طرف سواران چند صنف فرود است و از راه

از آنجا که در صد قدم آخر موجب حشاش است بکلیه برای نظام
و حرکت در یک خط متعین است یا در سمتی که دشمن و در سمت
سواران بدل سواران در دفع حالت خرابه بود در استعمال سلاح سفید

فایده آن

چاپ زنبش

از تجربه همین قدر محقق است که سواهی پوش را آن آخر جمع با نام
رسانیدن بتواند باینکه لازم میباشد و مشرق میشود اگر بعد پشرباشد

غالب خوله آید

چون پوش بر شمشاد یعنی دشمن از در آید چنین درگاه بود که پیش از
آوردن باید از چای الله بکاف تعاقب نمود تا بر فوی مجبش نماند
لذت است که سبغی از نور الله بکاف در یک سده و در زمانیکه
اسکادران در برای حفظ نور استعاقب مخصوصا از عقبه و در چای
کرده اند و بیکر در سوار در چای بفرق جنگ بعقب بر خیزند
و شوار است شرح آن را به دین سید از جنگ تر اندازند
باید که بی سوار نیز بنده بیا که قبل از شروع پوشش و نماز عقبه

سعی نمود و از قوا صد هم گشت که از سوار که هم مقابل شود
غالب آن خواهد بود که دست آخر لغو ای مانده لغو است تواند شد
فقط اگر بکاف در پوشش برسد که خیزند از اتفاق محلی و حربه
لک از آن جا نیست ولی باز اگر حمله آن تر شود ظاهر از برای لغو
تعاقب عقبه لازم دارد که در موقع از خودش با عقبه سوار از چای تعقیف
ناید و سعی است اول حفظ خیزان از خود دشمن و در این جهت با عقبه سوار
همیشه در سوار باشد و الله تعالی و شاری نصیر همه دشمنان سوار پس
از بکشتن دشمن بخیج سوار خواهد رسید و بکاف عقبه میل
بسی و حمله دشمن منصرف است حرکت نماید و هم آنکه خود بخیج دشمن
پوشش بود این در صورتی جایز است که دشمن عقبه نه شده باشد
سیم آنکه اگر ذال دفع شود در بکاف سوار از برای آن مرکز می

که بدوش کوه آید چهارم آنکه چون زده اول مضحمل شد اگر دشمن

مقابله بشود برش باز دارد و در صورت عقب باز دارد

در جمع شدن سواران هر یک آن است که در میان خود صف بفصلد

بسته فراموش آید بدون رها تریب جایز از دشمنان سوار پی

نیز خلع بر یقین جناح و قوه پله ناسته به یقین فرمانده در میان است

در مقابل سوار باید فاصله پله باز بماند و در صورت عدم پله، تمام

بشکنند

حمله بر پیاده پله است و در صورت پایداری صدمه پله با حاکمیت

قدم باشد و حمله بر پیاده باید حتی امکان یار باز باشد

با پشت سر

با وجود کسب سلاح آتش زنی حمله بر سوار بر پیاده و سوار است

و وقتی

و وقتی پیچ خورنی بخند که حرکات جنگی قبل از یورش مخفی شود

و غفلت بر پیاده پایداری آنکه اوقات پریشان در پی پیاده

چنانکه جمع شدن و نظم گرفتن بر نیمه عمرده یورش بر درازان

جست که در جنگهای آخر اغلب صدمه های سوار پیاده نیست

بهترین قبل از یورش بر جمعی صان کل مخصوصا واضح و آشکار

است که یورش یورش خواهد شد و بر سر حکم یورش در میان سواران

بر یکا و پیاده عقبه حرکت

از برای آنکه سه زده دشمن با یک کرده یک طبری در درازان

اندیشه در درازان غلظت در درازان غلظت استعدا در پیاده و وضع خوش

گرفته دشمن غالب با مغلوب سازد

جنگ پراکنده

سواران پند پیاده کار از هر چه گویند پیش پرانند و دیگر
 انبوه که دومی را می شود بکار غیره و ماتحت بند و است
 در بسته جاده اسکاران چنان است که هر چند دهنه دشمن را بسته
 باشد پیشتر از دهنه نامی باز پیشتر نشسته که باید از جای خوب پیک باز
 ماتحت نمایند تا دشمن برسد چنانکه در از می فرود است و پیشتر
 شوند و در اسکاران بسته دست کمر این که این جای بی بسته
 اسکاران بخش می آید

اگر اسکاران پیشتر به دشمن بر خورند و ماتحت کریزی نه بسته باشد
 باید اگر فرمان در کون نشسته است و بسته بکوبانند و کلبه
 جنگ سوار پرانند که باز پیشتر پیک و دو چنان در آتش است قسم
 دیگر حرکت سوار در آتش دشمن است و آن در صورت است

که چنانچه

که چنانچه بدو خیل بر افه و محاربه بریدیم هر دو کر و بسته
 در این صورت قسمتی پیش فرستاده که در بسته آفرینان شوند و اگر
 سوار از طرف دشمن خیل فرستاده شد و بسته باشد از آن
 و آن قسمتی از اسکاران که بسته است که باید چنانچه از آن بسته شود که اسکار
 از آن که از آن باز نیست بسته پیشتر رفته چنانکه بسته شد و چنانچه
 جنگ سوار بر پیاده که

بسته و در دو دانه
 در میان اسکاران

و آن در اسکاران چنان است که نمره های یک چیده شده
 و نمره های که اسبهای ایشان را نگاه دارند
 از پیاده و کانی بسته اول و دوم و پنجمی و دیگر کانی بسته
 سیم و چهارم و پنجمی و دیگر کانی بسته و ماتحت ایشان چنان است که
 در جنگ غیر پیک و بسته شد

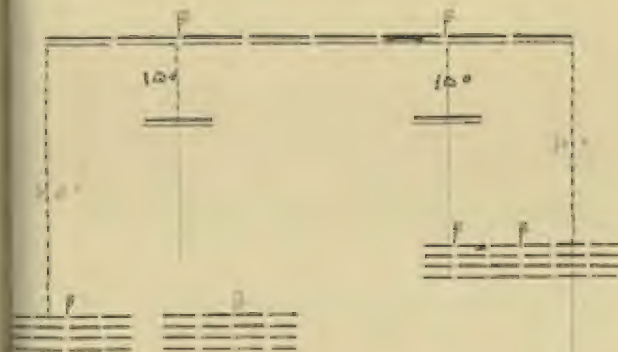
اگر پیش از آنکه کشته بشود قستی از آنرا برود و حقیقت قرار
بدهند یک جا از برای حفظ همان سر و یک جا از برای پناه
بردارد اگر موقع بد آید

اگر بی خالی را باید از نظر و آتش دشمن پشید و محفوظ داشت
فایده جنگ سوار پیاده است که او را از سایر اهل پناه نیندازد و
مخصوصا در آن عصر که سوار همیشه بنیت از پیاده پیش است
سواران خود را به دست پا درند و مجبور به تامل در شکار پیاده میگردد
میروند بجای او مقاومت نکنند تا اسعد او را غلبه بد
باید داشت که پیاده جنگ کند و سوار را از برای رفع احتیاج است
نه از برای دفع دشمن

در این سوار مرکب است از سه بریکه و ده در میان و نیت احتیاج
قسمت

قسمتی از چنان سوار

صورت جنگی آن است که در دست که از آنها داده اول در دست
دراز برای پوشش است در ده جز نیم در سترن یکا در آن از عقب
پیش میرود از برای پیچیدن اول آنکه اسعد او شتابان حرم پوشش
بازدی دشمن سترن در سترن در میان برود و در اول است عقب
بازدی که ده حرم عقب آن نباشد و باید از برای کمک حین حمله
جنگ عقبه باشد تقریبا ده قدم و شتابان ده اول چند یکا در آن
در دست است که اگر رخنه در شتابان پدید آید آن را بکوبند یا اگر دشمن
اول را شکست جلوان در پائین و دیگر دشمن را جهت عقب
دیده بدست تامل پیش برود و یکا در میان کمک را از آن جدا
عقب بکشد

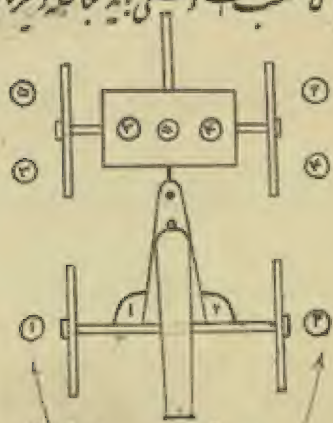


بالک ریجی ریخته شرح احوال توپ

توپ کت در قسم شدن باله و در خانه باب حرکت به
این قسمت هم متصل و درش دادن در قسم متصل شده
بر توپ را به جفت آب بند که آنرا نسبت به جفت جلوه
و باید که توپ یعنی جفت آب بی که به آب توپ بکند
توپ به پهنی سبب طرف است سواره حرکت میکند دفع
خنده توپخانه پیاده سواره تفاوت است در توپخانه پیاده اگر نباشد
بیش

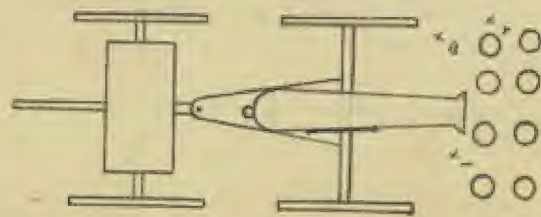
بار باشد و نفر خدمت بر توپ به طرف آن قسمت میشود چنانکه
در نفر زایشان یا در خانه و در نفر توپ و در نفر زایشان یا در خانه
سیلند و اگر فاصله باشد در قدم متعین توپ و در صف نظام
در حرکت سریع تر از قدم خدمت بر توپ و در خانه سوار شود و این
که در نفر زایشان می نشیند و در نفر ای جا باشد که بحر فدا آن توپ

نفر ای پان نصب شش باید بکال که ذخیره برود



خنده توپخانه سواره شش نفر است و در نفر زایشان آن از برای نگه داری
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

اب و این همیشه در صف عقب اند و آن بر قسم است
 باز بسته باز نیست که صف اول از من توپ پنج قدم بسته
 و صف دوم در صف اول دو قدم و یک پا از من یک قدم فاصله
 آن حرکت سریع و از جانب بدوی ضمت و موقع استعمال آن
 در حرکات جنبه اگر باطری در پشت نباشد در سایر مواقع بسته
 در انصورت صف اول از عقب توپ دو قدم فاصله دارد و
 هم از صف اول یک قدم و فاصله از کاب یک کاب می باشد



درازی توپ بسته در پیش از بیان صلیب و من توپ ۱۸ قدم است

در صفر

و با خدمه در توپخانه پیاپی ۲۳ قدم و در سواره ۳۴ قدم یا ۲۷ قدم
 چون توپ باز کنند و فرخانه را از آن خسته کنند و در من توپ
 و بدین من توپ که فاصله از من است و فرخانه را بسته قدم
 عقب توپ نگاه میدارند و فرود آن را به عقب است بادی
 توپ در انصورت پیاپی با توپ از خدمه نفر با توپ
 اندوخته نفر با فرخانه

فصل

و اد اشقی و تقسیم باطری

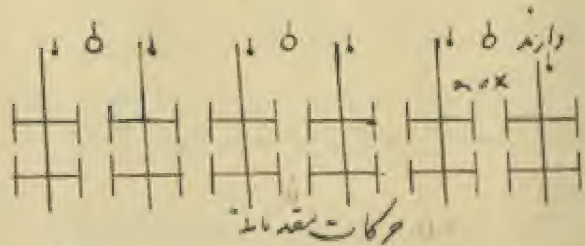
و اد کنتیگی توپخانه باطری است و هر کس که از توپ ۸
 کالک که در خدمه کالک که از برای است و است بطری و یک
 کالک که استکری در سطح از چهار توپ است

دستبانه آن یا بکف دست یا به اگر باز باشد فاصده در چهار
 ال بند تا ال بند ۲ قدم است و فاصده یکی و اگر بسته باشد
 پنج قدم و چهار از طرف است و چوب نموده گذارد و در هر دو
 یکدسته گویند دسته بر آن جلوه وسط دسته خوشان بدو قدم باشد
 می بسته و فرماده باطری جلوه فردش پیش پرچی است
 می بسته که لازم باشد نظام و کمانده را از توپ بزدی
 است گویند

دستبانه باطری از برای بسته شدن است و آن را بسته
 توپها بصورت جنبا کسر سیدل می توان کرد و از این جهت
 بهترین کسب است از برای حرکات جنبا باطری دستبانه باز
 و دستبانه بسته را در شش دشمن سهال نباید کرد و قوی که جای بکند

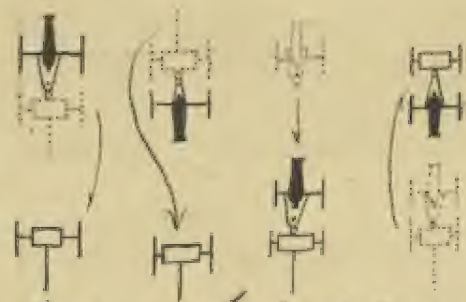
باشد

باشد از تنب جنبی توپخانه جنبت باطری باز در دستبانه فاصده
 جنکی دسته برای در این صورت باید و جلوه وسط دسته خوشان قرار



حرکت توپخانه سوکت کردن که توپخانه پیاده جنت انداز توپخانه
 سواری بعضی مواقع تا ضمن غریمه حرکات جنبا هر دو سواری
 بازگشت توپ در جنت جنت و بنال فداق را از کل قلا
 قورخانه نبوده زمین گذارد و قورخانه شست قورم پیش رو

از خود ماله بزرگ را که در خانه جنت
 در خانه جنت



در پیش رفتن توپ از قورخانه بار کرده قورخانه را که در پیش
بجای عقب توپ آورده و خدمه توپ باید در این ضمن قدم بگذارند
چرخیده درین آنرا به شش کشند

از برای این جهت عقب رفتن باید توپ را پشت قورخانه عقب
خانه یعنی کوچه در پیش رفتن باید قورخانه صبر توپ آمد خدمه
توپ را که منتهی بآن بنده

کرده شای توپخانه همین گوش پاکیه است که خارج کرده شای
توپخانه هم که هر قطره دارد

حرکات در ششبان

حرکت توپ در ششبان با کوهسار توپ حرکت میگیرد
در ششبان است چرخ در خانه توپ از هر یک از این دو
اگر بموجب مانع طبعی فاصله توپ از آنکه تغییر پذیرد تا ممکن
در باره بیاورد باز اگر چندانی فاصله در ششبان بهم نرسد

در حرکات نیم بطرف هر توپ با نیم بر است با نیم بچپ
حرکت میکند و در برشتن اگر ششبان باز باشد از او
توپها را که بسته شده نای ششبان بیکاره طوط چپ
باز است که ممکن نیست

مثنوی

هم قطره آن چنان است که توپها از طرف است

یا پیر بر عهد عهد می مشوند به چهار قدم منتهی از دکان

توب تا سر اسبهای بلند

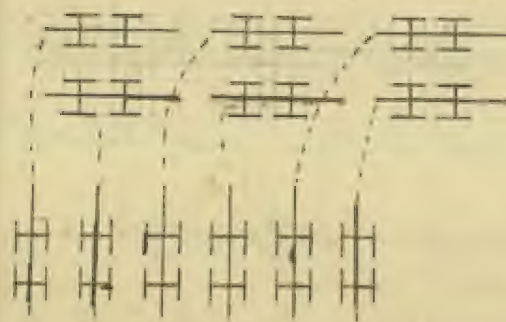
قطر ترکیب میان حرکت تو بانه است در طرفت

عور نه صورت فاصله از چهار از عهد عهد می مشوند قدم بزم

دریم سترن دسته باز و از اردو شنبان باز راز

با نمک دسته جات بگر خند بدون تغییر فاصله

باشکن دشتیان



نمونه

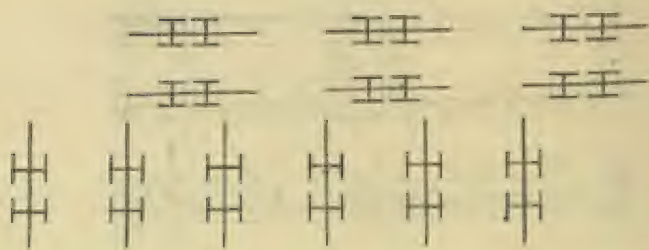
سردم سترن دسته بسته از اردو شنبان باز بگر خند

دسته جات باشکن دشتیان هر دو سترن رفت

عور هر صورت باید تو صبر بسته نشوند از عهد عهد می مشوند

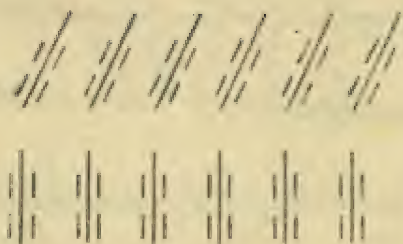
از اردو شنبان بسته نهان باشکن دشتیان از اردو سترن بسته

باید همیشه از توپ تا توپ قریب به ۲۲ قدم باشد



چهارم نیم سترن از اردو همیشه اردو شنبان باز بدون تغییر

عور بگر خند نیم بطرف است به پیر راز



کوده درویش

هر سه ایچ چله با طر لایک کرده مننه درویشان
 نفاصله بسته با باز نریب نفاصله ۲۰ قدم زیر دست
 هر که صفت میکشند هر کات دشتبانی آن نند
 با طر است و نظام آن با طر هم از باز دست در
 چرخش سمت بازوی دن رفردست تازه سل
 اختصار فروده سایر با طرها نیز با بالی دست از

پایه

پایه در طر لایک

سترن با طر در در خفورت با طرها در سترن دشته
 باز نفاصله ۱۰ قدم از هر یک قرار دارد از او از دشتبانی
 لکشتنی با طرها یکبار که سازند از سترن دشته چرخ

با طرها



سترن کرده آن نند سترن با طر است که می کشد

در نهر با باغها از حد کبریت قرم فاصله دارند

|| || || || || ||

|| || || || || ||

|| || || || || ||

در جنگ توپخانه

جنگ توپخانه همان با اسلحه آتش است در اسلحه سفید از

بوا در دفع دشمن دست به لقمه است و آن در غروب

مرکز خورشید در توپخانه منتظر آتش خودشان باشند

نفر نفوذ در کشتن جلد دشمن یا عقب او فرود میاید

تعبیر آوا

تا حباب از انفجیر متبلبلند کرد و اگر سبب نهد و تپا

شب و خیره نهر لطفه مکنس باشد تا بر توپخانه است

فاصله ریل نیز خندان مانع لطفه تر است در آتش دارند

از پیش از ۲۴۰۰ مطلق را اغلب بی فایده دانسته اند

و دیگر توپخانه تا سکان نماند تا شیر غنیمت اند در حرکت نشان

به زکات از برای دشمن برکت از توپخانه است به هر دو طرف

از آتش عقب کشیده باشند در عقب مکنس است و از آن

برای باب زکات است که کشیده شود و نیز موقع در تا بر توپخانه

اگر کجا دارد باید کمتر امکان منع شود از نهر چهار در توپخانه

قریبه دراز در هر چه هر طرف یک توپخانه در آن در

بگرد و تنها در لورش باید توپخانه به هم را چنان برود که در

در شش اند تقویت تواند کرد و قاعده که در غیر مقام تو باشد
آن است حقیر الکفان فز و چایک از اثر و غیر که زد
و کوه صفا دست میدهد دست در بخت و همه در شش
باز بسور موقع دیگر برده تا دینا له توها فوهر و الکف و در جود
خدا بطور تغییر مقام دهند باید در حبه حبه باشد
انده کان غلط پیش رفته کان کنسند و کفنا فاده تو باشد
آنست در درام تبرای چایک اولی که داز غیر مانع از آن نیست
در تو باشد از درام تقوی حجت بخت نزدیک شود از اثر او
نراشته باشد خود را در هر فقه کاه و حجت در تو
تا آن آفر در مقام خود غائب باشد و در هر دست از دست
توبه موجب مردود است نه شکر کنسند و اگر با طر عیال

شدن ذخیره مجبور بود شش نشد باید نقد در مقام خود باشد
که از درام ذخیره تازه تمایز کنند چرا که بختی در غیر
بخت شش قلب دیگران مشورت معتمد تو باشد شش از دست
و نه الا حق او میباشند و ضرر آن کمتر در آن بهر دست نیست
برای هر که در لطف تا بخت تو باشد کم است و ضرر آن تو باشد
یک ششم یک یک با نقد ضرر شش چایک و اگر تو فرقی حجت
تو باشد خود است به شش باید همه استند او از استعداده
کم نشانه نمودن همیشه از اول با پیش از لایحه در سپاه شمشیر
مستعد است توپ در مقابل او و ضرر که غیر حجت فردا
توپ و کوه آوردن آنها در هر بدنی است در ^{در هر} ~~در هر~~ ^{در هر} ~~در هر~~
حجت یک برادر ۱۷۴ توپ موقع سپاه خواهد

در زیر آتش می‌باشند در مراحله آتشی است و زرد دل
تا سر توپها را بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
خوب نیست شود و پنهان ماندن بسیار است و تحت
کیمیا مانده است و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
مشبه است با طریقه نهانی است و با کیمیا و با کیمیا
سبب کیمیا و آتش است و بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
فرمانده باید که از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
و بر عهده است و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
سپاه مطلع باشد تا به اندک و از آن بکشد و از آن بکشد
نقطه مقصد است و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
از بر آتش توپخانه و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد

چرا در بدن ضعف توپخانه و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
داشته باشد و چون موقع یورش می‌شود کفیف توپخانه
در در تپه یورش در کف کفیف و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
اعلیه قاعده است و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
اگر توپخانه مراغه و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
و چون به یورش می‌رود و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
طقت و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
غلبه و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
بر عهده و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد
و از آن بکشد و از آن بکشد و از آن بکشد

در انتخاب موقع و جایی

اوه منور توپانه هر جوخت خود واره حرکت میکنه با پیر از
تست مقام توپانه را همین گشته تا توپانه در اثر موجکات
برای مجبور نباشد

در آخر آب مقام در خط تا بر غروب در خط مقدم است
و میدان وسیع نظر گیرم منع در خط تا بر نرنگند از جمله حقیقت
در اینجا بهر خبر جاده عقوبت و تبه است و دامنه آنها
در نزدیکی دشمن همواره شود

تیرا رنگند از برادر در خط میدان نسبت که از برای
مقام و تست مقام باید بقدری باشد در توپ که در آن
داد و کمتر از ۱۰ قدم فاصله جابجاست که اگر کمتر از ۵ متر مجبور
رنگند و اگر مقام متغیر از خط تا بر نرنگند فاصله

توپا را تا چهار قدم و تست مستبران داد و از این جهت رنگند
در کشش مقام و نظر گیر آن بشود

تیرا از سر از سر سپاه موافق با پیر از میدان منع شود و اگر است
و دشمن از هر چه که ممکن باشد باید بدون تا تر نشتر توپانه را بکشد
قطع کوه از انواع تیر در تیر نشتر توپانه بر سر است که
شرایط کار برنج و فوئاد ساچمه کو

که در میان پیکشور است انواع نشانه را میشد و چراغ است
در تر نشتر و جوار با غرضه از رنگدانه میکند و بسته برین میدان است
و اگر آن است بشود از اثرش میگذرد و اگر آن متغیر از اثرش میگذرد
توپه زدن توپ هم حوائج تا چهار هزار متر است لکن زدن
نشانه بسته بهجت است بعد از آن است

ملا خطبه تر از هر وقت ممکن نه هریم شراب بر آن فقط می
 نش نه ذرود است چراورده قطع نش نه و شکست
 هر کیم زمین میده اند و تیر آن بدقیق دارد چراورده تیر آن بنیست
 در هر روز از هر وقت و کوله کایرا در هر روز در هر وقت و کایرا
 از آنجه از هر وقت نه در وقت حفظ باشد شمس انواع
 تیر است که اگر تواند صلح انداخته شده باشد استعمال آن
 و شود از استعمال کوله است تقیید است افزوده آن
 و از آن سوره فاطمه و از ۱۲۰ الی صحرارو یا نصفه مطرا
 شمس است با شراب و شمع در بقا دل در سیران آورد
 از آنجه تحقیق قرادل بگیرد به شوم کار صح یا قوی را چه
 چهار صد و نوبت از هر روز و میدان آن با نوبت باشد
 ماله

با کوله کایر در زمین نور از باز فیه شود استعمال آن هر است
 و از آنجه مناسب دفع عمل با کوله سفید و بیا آن شراب تیر
 مستحکم که در آنجه فیه باید بسوزد به شراب بر آنجه و از آن
 و از آنجه که در شراب به شراب از باز شروع کند به باید از باز
 با طریقی شده باشد و فیه دست بر آن تیر را در باره
 از باز وی اول شروع کند و تیر توپانه چون متعارف باشد
 ۱۵۰ تا نوبت یک و سب تر فایا کسسه و نوبت تیر به از هر روز
 پیش از آن ملا خطبه شده باشد و غیر از آن تیر توپانه هم بطبع است
 هم سر بر تراد الی آن است هر توپانه فیه و با طریقی
 دو تا با (هر شریع - ۸ تا نوبت) باید فیه هر قدر در روز یک
 و کت کسسه در هر روز و تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر

اگر هیچ راه نباشد دست به شمشیر بزنند و نه زنا اگر لازم شود
 و قوب کار ابدی در قیامت برشته اند و کینه
 کالک ها با طری

کالک با عواده هر قیامت با قیامت کینه در آن قیامت اول
 رکت از آنکه در عواده و غیره و عواده اسباب غمزه است
 و هر آینه که در آن بر است قوب در وقت در خود دارد و کالک
 و قوب در وقت و کالک در وقت اول و بیشتر عواده همراه
 با طری در عواده و کالک در وقت و کالک است و کالک
 و کالک در وقت و کالک در وقت اول و کالک ۵ - ۱۰
 مطر از بار و عقب حتر الله که در کالک و کالک و کالک و کالک
 با طری در وقت و کالک در وقت اول و کالک و کالک و کالک و کالک

و کالک

در قیامت کینه در وقت و کالک در وقت اول و کالک و کالک و کالک و کالک
 و کالک در وقت و کالک در وقت اول و کالک و کالک و کالک و کالک
 از ذخیره قوب و کالک در وقت و کالک در وقت اول و کالک و کالک و کالک و کالک
 ۳۹ تبر در قیامت و کالک در وقت و کالک در وقت اول و کالک و کالک و کالک و کالک
 هر با طری ۸۰۰ - ۹۰۰ تبر از کالک در وقت و کالک در وقت اول و کالک و کالک و کالک و کالک
 کالک در وقت و کالک در وقت اول و کالک و کالک و کالک و کالک و کالک و کالک
 هر دم در وقت و کالک در وقت اول و کالک و کالک و کالک و کالک و کالک و کالک
 رسید به کالک و کالک در وقت و کالک در وقت اول و کالک و کالک و کالک و کالک
 فانه کار در کالک و کالک در وقت و کالک در وقت اول و کالک و کالک و کالک و کالک
 بر ذخیره و کالک در وقت و کالک در وقت اول و کالک و کالک و کالک و کالک
 ذخیره تازه کینه

حفظ و خواندن پادشاه و فعل الم

تو بجا نه چنانکه غیب یا به سبب تر خرد و حفظ است انداخته
 از آن بقدر مینان همیشه سپاه دیگر از برای تقدیر و خط او
 در نزد یکا و اگر باز در آن تو بجا نه کند بر شد به پند باید سپاه
 دیگر حفظ آنها بکوشند و فراموشی تو بجا نه حق دارد هرگز سپاه
 نفوذ کجاست حفظ قسم خط تو بجا نه را بخوان و شایا عبادت او اندک

تو بجا نه بعد و طرف
 آن یا بلیت و ارباب
 نواد و غیر آنست نه
 و طریقی از هر یک
 و از هر یک
 مقام شریف است

است و اگر حفظ او کار تو بجا نه در نیست لکن شمع شود و عرصه کجاست باید

بکار

تا ممکن است و است از آن گشتن و چون شمع در باطل
 رقیق گوشت باید تو بجا نه است یا سبب خود بر نه و تو بجا نه
 سواره در حرکت کجاست شمع خرد و خط تو بجا نه
 کشف آن است و تو بجا نه فرود آید و شمع را پیشان
 در مقابل است

بسم الله الرحمن الرحيم
والكتاب على
وكب

[illegible]

تتمتع از هر یک محتاج است و بیشتر در سپاه یا هرات
در زمین سواد بیش از این حد مقدمه معلوم شد بسیار
از سوار جنگا خیار که از زمین سوار است و از زمین سوار
از این جهت از هر یک کمتر از ده مایل کم کنی از این
و بیشتر در یک سپاه و از مقدار آن سبب معقود است
کرده سپاه که بعد از برای تقویت مقام و آنست که سوار کم و شمر در کوه
ایشان سوار آنها کافی است و از هر یک بسیار آسانی
در ۱-۲ سوار در زمین سوار آنها کم کنند و اگر سوار دیگر
در این کم کنند کمتر و نه نیز هم از این کم کنند و قوت
سوار را به نسبت فرادان میکنند و این از حد ضروری است
بهم چنانکه سوار را با نسبت از نه تا ده است و در زمین سوار

که هر بدون توپخانه تاب مقاومت کنی را از درو با وجود
 سرعت سوار باید توپخانه همراه او فرستاده شود در وقت
 جنگ بسیار کارگشای و بسیار باشد و تا از دست
 بر نیاید توپخانه سواره را مورا بخار باید که در جهت فرست
 توپخانه در دست سوار همراه او آهنگ زنیان قوت
 داشته باشد و نه در تقارب جایز نیست هر آنگاه
 یک الی در باطل و در پناه اسکا رویش روزه
 بیایم هیچ وقت سواره حرکت نکند مگر آنکه ناکز باشد
 و سواره دست نه اگر چه یک دسته بهم بسته آید هر آن
 اسم از برای باطلین فداست زیرا مستلزم
 کف نمیکند چون بیایم کار آمدن از سواره است و بخت نمیکند
 کون

کند مستلزم از بود بیایم اندر توپخانه و نه
 چنانکه از برای یک باطل تمام آهنگ یک باطلین بیایم در دست
 توپخانه را هر که تنها باطل توپخانه ترکیب سپاه کرد
 بخت نسبت مستلزم از بود فرجه شهر آهنگ اول سواره
 تا چند اسکا در دست هر یک بر یکا و سوار با یک باطل
 سوم یک باطلین با یک اسکا در دست چهارم یک در دست
 بیایم با یک اسکا در دست سواره و یک باطل توپخانه بیایم
 بر یکا و بیایم ۲ - ۳ اسکا در دست سواره ۱ - ۲ باطل توپخانه بیایم
 ۱ - اگر دکان نمیشد و غیره و نه و تا شش و نه در بعضی خانه

در محالوت

بناست به باطلین بیایم بیایم از برای محالوت و نه در

بازشنا منظم طرک منته حرکات چنانچه در هر یک از
 و تفرقه و تقصیر رتبه بخوبی و فاطمه برارش این از جمله اولاد
 مؤکد است و حق است ^{سپاه بکلام} و اگر است درم و فقط
 منته و فرزند از برای خیر و خوشی و غیره حکم نیست در یک
 هفت ساقی از یک راه و آنکه حرکت و حال و حرکت از
 پیش تر است و حرکت و آنکه سپاه هر در هر یک حرکت و منته
 پاکباز از حرکت بنده هر قدر سپاه انده تر باشد
 حرکت از یک راه و شود از حرکت و اخراج سپاه
 سخت ترند از سانبه و جاس و ادن از برای نگاه از سپاه
 الزام حفظ محنت است و فرزند از هر یک سپاه و منته
 کتاب مشروح است و حفظ محنت سپاه بسته به دوری
 از آن

و فرزند از حرکت بدین و حفظ محنت که در لغت است به گونه ارشاد
 برکاتش و فرزند از آن فرزند شدن به شرح است از زمانه هر روز ارشاد
 چنانچه در روز یک و شمس است و حرکت منته
 در ارشاد سفر و مقصد و حمله و مقصد است و حرکت از حرکت
 آنکه با و در وقت از هر یک از روز و آنکه از آنکه حرکت منته
 حرکت و تفرقه راه کار از آنکه حرکت منته و سواره راه و حرکت
 راه و آنکه از حرکت و در ارشاد چنانچه از رعایت بر باد است
 از هر یک از حرکت منته و در یک و غیره و تفرقه و آنکه
 هر یک از آنکه بسته باشد به دیه از روز و آنکه حرکت منته
 پیش از آن که از حرکت و در روز و آنکه از برای حرکت منته
 و آنکه از برای جمع آورنده و سلام و آنکه از برای حرکت منته

بکلیه که بکار از میان بنید از نه مارش مشت با شیب دار است
 تا اگر از ده و یکم به بیشتر حرکت میکنند و کم حرکت است
 و بنیم روز پیش از ۵/۷ حرکت است و بنیم از ۵/۷ حرکت است
 و باید از برای حرکت با یک سپاه در عرصه برایشان
 حرکت کنند و باشد سپاه را تا قوت دارد و حرکت
 و نیز قسم مارش جبر تر و گفت و نیز حرکات جبر تر
 که از نه واقع در جهت حرکت از حرکت و حرکت
 از حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت و حرکت
 باستمال کاسکه راه آخر و اول را با یکبار عده سپاه
 مستو اند و یا صریح و چون با هر کاسکه ده نفر حرکت است
 و از برای یک با طایان صد کاسکه لازم است و لهذا حرکت
 بهینه و نامیده

سپاه بنیم با کاسکه حرکت
 و با طایان اول در سنه ۱۱۳۰ سپاه بنیم خود را
 ده روز از برای سپاه کاسکه حرکت است و از برای هر نفر
 بنیم با طایان ۲۰ کاسکه در اسب لازم دارد و سپاه از
 سه چیز بنا بر باشد با یک پیش بهر از نه مارش است و در یک
 و شش و اگر الواح اسب هر کدام به نه یا حرکت کنند بهر
 هر پنج شمشیر است و در ۳ - ۴ و دو نه در ۴ - ۵ و ۶
 و شش و نیم پیش روز و اگر هر یک پیش روز مناسب حرکت
 بهر است و از هر طایان است و در یک سینه بهر است
 و ساخته باشند هر هر قدر کردن عقب بیشتر داشته باشد
 از حرکت مارش و در هر یک حالت ظاهر و بنیم سپاه و

بگوشت در شش از کجا دارد از جهت آفریننده در آیه از حلیت
 بهتر از سایر است در وقت جنگ و معی او است در وقت
 در بطن و تو بپایه بیشتر از او است از حرکت اند و باید رفت رفته حرکت
 غلظت میکنند و لهذا حرکت در سطح از غلظت اجابت است
 از شش به لب است زیرا که در وقت پیرو و چون من نطق و تهنیت اوقات
 از برای هر حرکت است ترک آن ادب است که آنکه از حرکت
 ناگزیر باشند

با انجام رسانیدن ملکوت

قبر از هر دوش باید اسلحه و غیره و در سپاه بگویم که شوق در راه خود
 او را از پا در آورده و تو بپایه نیز در یک نفس اسب از راه خط باید غرض که
 حرکت نباید زیرا که همیشه حرکت به قبر از حرکت پنج و در حرکت

و این

و تو بپایه قبر از حرکت و از نصیب در ستان قهر از این
 بیشتر از حرکت و چون سطر شده و دیگر در وقت موجب خند
 میشود باید از جانب زنانه که هر یک هم حرکت رفت و هر یک چنان
 میفهمند که چنانکه در وقت و جمع آیند در راه سفر افراد
 اسلحه در دوش است و در وقت حرکت هر یک بپایه
 پهلوی بر سر رنج حرکت حرکت که هر یک بپایه و در از ط
 نیز بیشتر است و حرکت است از برای در کردن حرکت و در
 و از هر آن است در زمان که که را و یک بارش در کنار
 بر بر نه در تغییر یک تبضع وقت است و هر یک در وقت
 هم در زمانه توقف در راهش چنانکه هر که در زمانه نگاه
 و در پس باید اول از آن گذشت از این همیشه بپایه است

و بهر من رفا در کشش بسیار می باشد حرکت میکند و حقوق جری
 خوشن را از هم یک قدم و یک انگشت تا حرکت حرکت باشد
 از برای آنکه سترگ دراز شود و حقوق اول فاصله خوشن را
 از هم یک فیهب غیر منهد و حقوق دوم یک قدم عقب بر انداخته و یک
 انگشت استه است هر قدر سترگ می شود برینجه اکثر از دقیقه استه
 مطهر نیست و از برای آنکه آنکه متعلق فیهب از سپاه یکبار از
 حرکت باز دارند و عقب می گردانند ده قدم باز که از ده عقب
 هر پا بیانی یک یک که در ۲۰ قدم در پی هر در بیانی یک یک
 یا کرده و بیانی ۴۰ قدم عقب هر یک که در ۸۰ قدم هر در بیانی ۳۰۰
 قدم فیهب بسیار می باشد و در کت سپاه است و چهار در که در پشت آنها
 فائده آنها را از میان می برد و در کت یا در کت یا در کت است

نظم

نظم یابنه سپاه است فیهب از برای آن که حقوق نظم را
 در جیب نگاه دارد از نظم و افه سپاه است و سترگ
 و حفظ است که از بازماند

تحصیل اطلاع و اعلان

یک از سایر حده جنگی که است در آنها سپاه است در
 کارزار و تحصیل اطلاع از حرکات و سکونت دشمن ها
 اهمیت را دارد و هر چه است سپاه و لایحه لازم است سپاه
 بمناصب دشمن است و از آن گاه باشد در نزد یک دشمن
 باید عقب از برای حفظ قسمت سپاه از آن دشمن و فیهب
 باز از احوال پیش رو و در هر پیش قراول حقوق از احوال
 استخبار احوال دشمن و بمناصب لازم است و اگر دشمن هر باشد

و بهر من رفا

هر جنگ زنده اتفاق می افتد چنانکه این دست و شمشیر
 فاصله باشد باید از برای استحضار حلال شدن و کتب اطلاع
 قوت ای غرض می بیند آن همیشه سوار غلجه بود خط قوت
 و غنای در یک عصبانم امور تقشیر و شمشیر و شمشیر
 سوار است در خیا اوقات روزگار از دست چپ است
 پیش می رود کار آن است در حرکات شمشیر را لغوه و
 حرکات دست به پوشد و گاهی از برای آنها لازم می شود
 سواره شمشیر را با یک عصب بر نه و لهذا لازم است در قوا و قوت
 همراه سوارش قوا و قوت حفظ باشد در عصبانم و نظم
 سپاه است بقدرت و فائده و پیش قوا و از برای سپاه
 آن است که سپاه نیست و نیز لازم نه اند

در قوت

بهترین است در دست صاحب است برای تقشیر و شمشیر
 در چند نفر صاحب منصب را با قیاس سوار شرط کند سبب هم تمام
 باشد پیش دست و دست و دست در دست صاحب منصب
 دست جاسوسی سبب گفت تقشیر و شمشیر و شمشیر
 بر هر دو حکم باشد چنانکه شمشیر شده و قیاس بر سوار آن شمشیر
 و مقام اردو در خط موازی چنانکه باید و دست به حکم شود و دست
 حق محارب دزد و خور و نه از دست سوارش بجا یک در حرکات
 و دست تقشیر و شمشیر و نظیر تیز و مدتی سر صاحب با
 از آنچه در مواقع هم صاحب منصب اتفاق افتد و با یکدیگر
 کمترین و اکثر چنان است که در دست و شمشیر آن بدین
 تقشیر مدتی تمام در حکم باشد که نگاه سوار از برای

اعلان بار و بر سرستند

دار صاحب منصبان حق تعالی یک تا در دستم راه

داشته باشند دست جاسوس اعدا بشود آن چنان

قوت دارد در میان دست جاسوس دشمنان خطا

اوپیش برود و از آن رگورده بشود راه بیاید و در خط است اورد

بکشد و در آنجا برآید راه باز رفتن خاطر جمع باشد و باید چاره

جاسوسی پیش از آنکه دشمن فرستد خود را از آنجا خبر آید اورد

تهدیه احوال دشمن را قوت و یکجا بشناسد و بهر دست راست

دان چنان است هر دو معنی سخت در آن بوند و او را بگوید

نکستند هر قوت خود را بناید و از برای این هر قدر چنانچه بفرستد

باشد بهر طرف بود و این رسم شناسایی دشمن را امروز و دیروز

بکار آید

بکار آید چرا قطع مایه غلب بکمال میسر شد و هر وقت

مقام بری میشود چرا و چندین مرتبه در دشمنان استعدا در بنا میکند

(حرب ۱۵۶)

ایستادند و در تکرار اطلاع در این ادا فرستادند چنانچه

کمر است در همیشه قوت و اسباب را به هم در فرزند هر

کمر لشکر مربوط دارد و یک اسباب نفس فر با در آنجا

در هر صوره اسباب چاره باری فرستد از با آن فرزند بسیار بود

لشکر با در آن مقید شد تا به تخشیه از نفیس و فرزند و بعد کثیر

هر ای کوشش فراوان دارند و لشکر در آنجا بیشتر معصوم

ترتیب بگوید تا صد است با وجود این هم اسباب کثیر اطلاع

تجربه خاص کم خراط جمع است چنانکه یک از او با نظام کمر است

بکار آید

بکار آید در هر صوره اسباب چاره باری فرستد از با آن فرزند بسیار بود
لشکر با در آن مقید شد تا به تخشیه از نفیس و فرزند و بعد کثیر
هر ای کوشش فراوان دارند و لشکر در آنجا بیشتر معصوم
ترتیب بگوید تا صد است با وجود این هم اسباب کثیر اطلاع
تجربه خاص کم خراط جمع است چنانکه یک از او با نظام کمر است
بکار آید

وقت بزرگ از چند روز در یک بشکری میرسد مخالفان
وقت بزرگتر غلط در پیش از اعتبار لیکن حیوان است

اعلان

اعلان لازم را اگر متغیر وقت و است باشد همواره داشته
باید داد و در اعلان زبان قاعده کلی از قریب آن است
در قاعده را قریب از رفتن امر بفرماید تا پیا می را باز
که به دوستانه پیغام با مضامین نامه ضارح محبت متبرکات
صورت خواب اصلاح تا تر لازم است منفرجه در
بخش و شبانه در رفم آن ممکن نباشد و با اعتبار
پیغام محبت سلیس باشد در توان (کلمات زبان و نیت)
باشد و عبارات تعلیم و پیغام بجا است و با نظر

ادله معلوم شود و از مطالب آن که ام بطرز یقین است
و که ام کلن و با معلوم باشد و خبر را در دستنده پیغام
صحت داده است یا از دیگر شنیده یا اتهام میدهد یعنی وقت
و خبر فرستادن پیغام با به معنی باشد در نامه مکرر و شکر نامه
شکایت است مخصوص نامه اعلان را با به همیشه در پاکت که از
و با پشت پاکت معنی که در قاعده بچه آینه حرکت کند
و لهذا از این هر قدم علامت قرار داده اند (+) کام قرم و کام
یورتم است (+ +) علامت یورتم یک نبه است
(+ + +) علامت ناخفت است یعنی در مکرر باشد
و پیغام بر با به همیشه پاکت نامه که اند پس از آنکه وقت ورود
آن در پیش نه داشته شد و این غیر له یقین رسیده است

دست به است اولی و ثانی و این راه لازم است در
 هر مرتبه بار خورشید و بهر تا عهد دهنه و این را از راه که
 مختلف رود آنکه گشته و کام هر از برای خنیاط هر یک است
 هر اسیر هم خسته و با کاسکه هر چه فانه عید آن هم خنیاط
 میفرستند و اگر چه راه زیاد خواند که باشد چراغ آنها می
 چند نیز نفر میهمان همراه دارند و از برای این راه در بیشتر در است
 خنیاطها فراوان آوردن و بسیار معنی است
 غیر فاصله با صید میفرستاده حاضر میارند و خنیاط با قوت
 تازه منزل دیگر میفرستند

اینست در حرکت

جونی مدتی از برای خنیاط میفرستند و این را از راه لازم است
 صحت نماید است باید کمتر از این سبب هر وقت که راه در
 ناکه لازم است همراه سپاه کوه دانی عبارت است از اینها
 سه نفر دیگر هر فانه کاسکه و فرستند به هر دو نفر مستند از
 با کاسه با بی چهار صد مظهر هر یک در بی ۱۵۰ مظهر و هر با طری با کاسکه
 و آن ۴۰۰ مظهر عمیق دارد و در این مقدار هر قدر وقت است
 سپاه رعایت شود و از برای این که مستند دارند
 کوتاه تر شد خنیاط هم کاسکه و هر تو بانه سه با طری
 از دنیا کاستن حرکت دهنه و باید اسطه هر طری
 ۱۵۰ مظهر کوتاه میثف اگر در کستنها از راه در از خنیاط
 باشند به این راه هم یک از وقت و آن یک بعد از این

خواهم رسید با پس از حساب هر فو صرطی
 شدن سلات آن قیمت به ۵۰ تقیم نماید
 در هر تقیم مدت مقصود است بر بقعه و غیره با هر گنگ
 مضر عقب شدن از م قطر را در ذخیره داد و قه و غیره
 حرکت میدهد در هر دقیقه باقی آن یک در سده و شصت

دارند

عن هر آنکه کور در مارش باقی م کاسکه هر آن نزدیک به ۵۰
 کیلومتر و طول هر روز بر یونیا در مارش ۱۱ کیلومتر است و غرض آنها
 به دون بند زبانه هر چه باشد ۱۸ و ۸ کیلومتر است
 اگر محکم شمس با هر روز در راه یا زبانه حرکت دهند بشرط
 آنکه آواره و سلب با هم مقدار از یک باشند و در هیچ جا قطع نکنند

ایم بگویند

و هم بگویند روز و ما نفراتین آنها باشد و بدشان از
 هر یک بیش از نیم ستون و ۹ یا ۴ سیکو مطلقا شود

فصل در حکم جنگ

آن قسری از سپاه راه رفت خوانی یک کرم است فرغای
 از پس به انبار که دو لند از زمین است در از راه رافع
 قهر از جنگ معین شود که ام وقت با سپاه باید تمامی
 اوقات جنگ را با هم باشند و تقسیم لشکر را
 حکم جنگ گویند و حکم جنگ در بر نرسد و در این سوره

منتر میسند از شد

مثال در حکم جنگ

de bataille

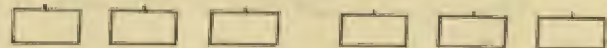
در زین سوم باده درخت فران مرتبت دوم

بر کاه در چشم
بر کاه در چشم

رژبانان تقیم باده
رژبانان یازدهم



رژبانان دوم باده
رژبانان چهاردهم باده



باطلانی شش سر دوم

رژبانان هم کوا ریزه دار



کوه هم ریزه ۱۷ توپخانه باده

+++++

کوه

کوهان اول بخت



طاهیان و زین



حسین بن خاتم



قسم که بر تیر سپاه تقیم که است دکان جبارت است
از اینکه سر کف کان فران ده سپاه خود برای آنکه
رانی و غولیه میسر است که سر کف شد تقیم که قبر از ایشان
در پیش قرادک دهنز سپاه یا از برای حرب (به عقبه میام)

در باید بحسب چه بود از آن

نفسه را از او می کشد

در دو فرقه پیاده

پیش فراول

صاحب منصب بستم X

در زمان فهم پیاده

☐ ☐ ☐

مسلم کادون و از فقه در زمان

☐ ☐ ☐

بک باطوی

+++++

یک دسته بر بار خدی یا اگر ندیدم بشد تمام کردانی یا خط در بر خورید

☐

نصف

نصف از مرخص خانه

☐ مغویا

در زمان ده پیاده

☐ ☐ ☐

بریکار ششم پیاده

☐ ☐ ☐

☐ ☐ ☐

نصف کادون

☐

بطور صرم بطور صرم بطور صرم

+++++ +++++ +++++

دانه بان طوق

زانه و یادر

نیم الکادون

☐

با طایبان دریم شکر

☐

بریکه دریم پیاده



کوهان مهمل



قطار میل



نصف کوهان مهمل



قسمیم بر کتب سپاه ترتیب بدین است و آن عبارت
از تین جبهه است امر سپاه بدینست که هر کدام
جلو بروند و که اندام عقب و حکم این قسم ترتیب و هم درین
جبهه بدینست بلکه فرماندهی معتبر مانده پیش و اول و غیره
باید ترتیب حرکت سپاه خویش را معین

بفرمان

توپ مانش

سپاه کوهان



بک باطالان



بک باطوری



توپ باطالان



مهمل



نیم مهمل



نیم کاهری سواره
باطالبای خود شامور



مخرب غوان در آمدن و رفتن

پیش راد	۳ باطن	۱۲۰۰ متر
	کمی باطن	۴۰۰ متر
	دشمنان خدش	۵۰
	نیم دشمنان فرغانه	۱۰۰
	در حال اجراء و فرغانه و خفر	$\frac{۵۰}{۱۵۰۰}$
	فصله منسپاه	۱۶۰۰
منسپاه	نیم باطن	۳۶۰۰ متر
	نیم باطن	

نیم کاهری
شیر بزرگ و قوت کار و کاه
بهر فرغانه و اجراء و خفر

چون فاصه شد از آب شست و قوت نمود
۸۰۰۰
خارج قوت و قوت است و قوت و قوت و قوت
 $\frac{۸۰۰۰}{۱۰۰۰}$
در ترتیب و قوت و قوت و قوت و قوت و قوت
با قوت و قوت و قوت و قوت و قوت و قوت
بهر قوت و قوت و قوت و قوت و قوت و قوت
سوار و قوت و قوت و قوت و قوت و قوت و قوت
اوست و قوت و قوت و قوت و قوت و قوت و قوت
بهر قوت و قوت و قوت و قوت و قوت و قوت

بیرون نینفاده باشد و آن پشت بر پشتی غیر محکم باشد
و توجیه آن که از رتبه هر یک از اینها که در پیش آن قسری
سپاه در رتبه هر یک سپاه و امیدارند و پیش قواد
از یک جا بجهت اند

در حرکت قوت با هر یک سپاه را یک یک با هم
و از هر یک با لایه داشته باشد و از هر یک با لایه
حشد و در این رتبه و تحت و وضع و تفکیک بفرمان
مردود باشد و اشتباه در رتبه موجب ضرر فرادان
و خنثی در رتبه مستدانه شده و استمال حکایت است
و چپ و جلد عقب با این محسوسات که در میان
مکمل است و بهترین محبات انصاف است و در آنها
المنه

اول

استنباط مکن باشد و فراموشی و در دست فراموش
و آن فراموشی و غیر استنباط و فراموشی و در دست فراموش
لکنت بر تپ و یوزن بر تپ و در دست فراموش
و در آن مکرر باشد و آن قدر از حکم مکرر را اظهار کنند
از برای اینهم مقصودشان لازم است بسیار لکنت
بر هر دو فراموشی سپاه نامرد است و در حکم با اینها
مخصوصا در حلقه نموده و لکنت شده باشد و اینها آن
طبیعت اینها و فراموشی است و در اینها و فراموشی
لکنت و لکنت پیش قواد اگر غیر بر کوبد و چه غیر
و در حرکت و غیر از اینها و لکنت و لکنت و لکنت
و غیر از اینها و لکنت و لکنت و لکنت و لکنت و لکنت

لطف لطف حکم مارش در صورت فرض حرکت نشین
در جنب صاحب منصفان محترم شود و اگر شمر بر بخورد
در حرکات او جنب که ^{نفس} خیز شده باشد سر در کم فزاید
در چه باید که لطف سپاه از ادل بر خوردن بدین
کلی است به وضع جانبی و میماند است و حکم مارش
باید لایه مطالب نیز را شمر باشد

(۱۶) در بعضی الملاح از حمل شمر و از حرکت حرکت
و سکون سپاه خود جنب اندک در برابرش محبت دارد
(۱۷) تبیین مفهود تا حدی در بعضی آن از برای فرماندهانی فر
لایه است و مرافق خیال فرمانده که نه به پهنه اگر چه
حکم صادر نشد باشد

(۱۹) نفس لیسیم

(۲۰) تبیین حرکت حرکت در راه از برای قسمت مارش
و حرکت حرکت آه آن کار در اینر باید جنبی نمود و در آن
تغییر نکند

(۲۱) تبیین جالبه فرمانده در جانب مارش خواهد بود تا جنب
باز زنده زنده باشد

(۲۲) الملاح از جابر قطار را می بیند و بان جنبه بازگشت بر معلوم
می شود ترکیب و قوت پیش قرار داد

سپاه در سنون مارش قاهر مراغه و در جنب و قوت
لایه دارد و ترکیب جنبه در آید و لایه باید استواری باشد
از آن مخوفی باشند و شمر غفلت بر سر آنها باز د و خط

در حرکت بر حده پیش قراول است و قیمت آن هفتصد
 و هشت است در هر روز پنج سواره جلو خدمت باشد پیش
 پیش قراول باید با او یک سپاه مناسب باشد در
 آنکه اگر در هر چهار صد و در هر روز ۱۶۰۰ سوار در هر
 ۷۰۰ سوار چون نفیض از هر روز با سوار همیشه تهنه
 دفع را کاغذ نیست و باید بکوبند او را از عقبه پیش آن
 باز نیست و مظهر که باید با هم در قوت هر دفعه
 بیشتر است با و آن کار در دست داده شود پیش قراول
 بزرگ بخواهد نیز محتاج آن که اگر در هر روز در هر یک
 در آن که یک و صد آن باز مکنه است پیش قراول نه
 سوار باشد در جای هر در صد آن حاضر مقرر باشد

نیز

بپیش قراول سواران هفتصد همراه که در یک حمله
 و در روز در هر یک پیش قراول باشد یک سوار از بغل خانه قوت
 پیش قراول که هفتاد و یک ششم اند یک چهارم مه سپاه است
 که پیش از این نیست تبارها نیست تا قیمت آن را حساب
 بر لبان شود شش از یک رزبان پیاده پیش قراول
 که آن جلوفروسته بلکه اگر شش گردان لازم شود تمام با طیار
 جلوفروسته قیمت پیش قراول نفیض میباید و دشمن لازم
 بهتر میباید و سواران کوه با طراف نفیض میباید
 باید در یک طرف میباید آن شود و اگر تا هر یک از این لازم شود
 که در هر یک کمتر تر جمیع باشد که تا شش آن باز باشد
 در در حمله با آنهاست و در حرکت میکند لازم قوانین نفیض

باید پیش قراول چنان فرام یابد و در مانع حرکت
سپاه باشد

کلی از یک آید هر که بیاده از سایر پاد پیش قراول
سیر صد الی چهار صد سطر باید و از برای نفوذت سپاه پیش
برفت تا سوار در کسب تمام و فارغ از تمام باشد چنان
پیش قراول بقصد ضعیف از دشمن بر خورد و باید بدین شرح تا در حله
به برد آورد عقب نشانی و اگر دشمن قوی بر خورد باید در سوار
از پیش رفتن مانع شود اگر در حرکت است و باید پیش قراول
او را بکشد از برای خود مقام خست بسیار کم است چنان
خط کشیده شدن پیش از برای پیش قراول موجب است پیش از آنکه
منور سپاه با در برسد با محض یکم دشمن قوه را که کوفت و خورد

این قرار

این قوت در باعث قهر کار دشمن باشد گفتا بکن
که لازم شود هر از برای خود خانه که در حرکت به خط کشد
خسب باج غنیه و لهذا قوت است در سپاه در این وقت
تا هر گز سپاه بر نماند بلکه دانند و بپایند و دسترس می شود
با یکدیگر رزمند و از برای نظم عواید خانه نیست و ضرر امکان از
سپاه در زمانه

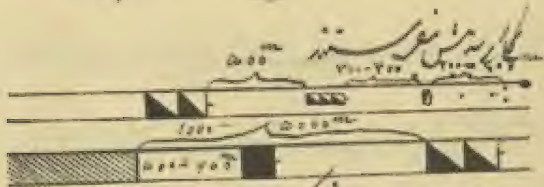
نحوه پیش قراول

پیش قراول را در یک قسمت است و یک قسمت شود هر قدر
بیشتر رود که یک تر شود و قاعده هر کدام از آنها این است
در قسمت بزرگتر هر روز و خودشان که از این میگذرد و در یک
آنها بسته به دوری آنها است و قسمتها را بنیاد یک پاد

چند آن از یک دیگر در پشت سر یکدیگر
 غفلت بانش نیست از طول از دستهای در عقب
 پیش رفته و چون با به شایع آنها باشند در حرکت
 در هر رتبه اگر پیش فزاید بسته بقوت آن است
 در پیش فزاید که یک بسته و یک بسته در سواران
 مان یک پیش و یک پیش بسته و یک پیش که پیش کوه
 پیوسته است باقی پیش فزاید که پیش فزاید و باقی
 در شتر ترنجب ارش یک هر یک در از آن پیش کنند
 زنجب بسته که در پیش فزاید از هر رتبه است و در شتر
 پیش که حرکت کنند ۲۰۰ - ۳۰۰ متر از آن بسته است
 دیگر که در آن و با لاف ۵۰۰ متر عقب تر که در آن و با

مردان

پیش در هر یک که در فزاید پیش فزاید بسته
 میانه آن ۱۰۰۰ - ۵۰۰ متر عقب تر باشد و از آن
 تقریباً یک که آن از هر یک که در آن فزاید بسته و در آن



بسته

پیش که حرکت است از هر یک که در آن فزاید بسته
 فزاید ۲۰۰ - ۳۰۰ متر از آن بسته است و در آن
 در هر یک که در آن بسته و یک از آن بسته و از آن بسته
 پیش که در آن بسته و یک از آن بسته و از آن بسته
 پیاده باشد از آن بسته و از آن بسته و از آن بسته

دست کوچک باشد بر بصر چشم بسته پیش شکو بایست
 پیش کوه را از آن گرفته باشند و فراموش آن باید بر آن
 در مجموع چشم نقش را با بر ما دارد باید تقویت پیش کوه بسته
 و سبک بیدار غیر نظر کرد سبک بیدار است در از طرفین
 جاده نیز با خبر باشد و لهذا مستی و با طرف کوه بسته
 در سواره تا ۲۰۰ متر و کوه جاده تا ۵۰۰ متر و در فراموش
 کوه پیش شکو است و جابجاست در کام از او تا کوه پیش
 پیش کوه بر فو و ضامن کوه را در راه است است تمام
 بر خنده از شکو است در کوه باز در است ۱۲ نفر و سبک
 باز از آن کم در دست است نقش اطراف می تواند سبک
 باز و پیش باز از خود پیش کوه و کوه طرف خفاک
 باید بسته

باید بسته

پیش کوه کوه پیش شکو و کوه سر شکو
 جاده بازو کوه پیش کوه سپاه بازو
 کوه بازو

پس قراول و قمار آن نیست در در کشتی و خراج از او بازو
 تا آن حرکات لذت را با بر ما دارد به دن نامر و طبع
 و شرح را با بر قراول و قمار آن به دن زرد و خرد و زراعت خرام
 یا در هر آن پیش قراول از کوه او را با داده و نشو و کوه کرد بسته

از او هر چه پیش قرائی در قمر مستوانه دست جاری زنده در جوانی
 جاریه نباشد و باید و نموده هر طایفه خوانده و پیش قرائی
 بیاد در و بگشتن بر دانه آله داکو محرابه نذر شد امتداد آن لقب
 یافت وقت بیشتر جایز نیست و در سر قرائی به هر قوت سراره و بگو
 نبرد داشته باشد بهتر از هم است و هر چه از قریب در حلقه
 ده با هر در مکان منحرف شود و اگر سپاه بسته شده و بگشتن
 مجبور شد و تکلیف پیش قرائی بس دشوار است در سپاه
 کرد و بگو تا ب مفاد است نذر و بگو چون کلاه شقایق
 و میان سپاه قرائی از جده و جیاست و جایی
 در هم در فرار از قهر و دهم اش کلاه غر فزانه داشت نازده
 نفس ن آتش نذیره کان کرد و نیم قوت پیش قرائی
 در کاره

بر کما رند سجون پس قرائی پیش قرائی کجا بجا است
 و شرط است در شمع از است نذیره اگر چه در مسدود
 خود را از قاصد غلطی کفم بسته قهقار سواره قمار بسته
 عقب بیایند هر چه بنده از شمع چه شود و اگر نذریم نباید در
 بازگشتن نیز پیش قرائی تو کجاست نذیره از هم پیش تو بر حد
 دراه از مواضع به بر داند نادر حرکت کرد و تعلیقا به به نای
 از هم تیر بران اینجاست سر باز نذریم است در کار کاسکه
 بسته به هم سواره و عراده خانه باید نیز قهر الد مکان از
 پیش روانه شد

جاء و سپاه و جنگ

منزل کوفی سپاه در میدان بر سر است کجا که

در زیر آسمانی تهنیت گشته دانه بطلد سبب
 هر چه پاک (cantanema) گویند در آنکه در محاکمات
 چادرینک گیرند و اینجاست که در آنجا که
 آنرا کان تهنیت گویند (cantanema) گویند
 و از هر تهنیت از برای جهت سپاه کان تهنیت است
 و از هر در جای که آباد می باشد منسوخ و پاک
 از برای حاضر ملک یعنی است و تا گویند سبب
 بطریق پاک جان ندهند در بر تن کان تهنیت
 بر تهنیت پاک ترجیح دارد و گفته کان تهنیت است
 قبول و تهنیت هر قدر در تهنیت و تهنیت
 هر تهنیت تهنیت و دواغ است و هر قدر تهنیت سپاه

۱۸۷

جان بجزند از برای آنها رحمت کمتر خواهم بود بلکه زودتر
 حجت خوانند شد و در هر در هر جان دادن و مشق
 سبب دوست آنکه است و هر چه صفت خانه کمتر
 رحمت هر خانه بیشتر خواهم بود و گفت سپاه در ده
 تهنیت خواهم گرفت تا در هر در کافران با سپاه
 صبر المقدور مبار دارد و با تهنیت هم جان داد و تهنیت
 تهنیت سواره و پیاده را با هم فزنی داد تا هر چه طوطی
 تهنیت که برده و هر چه اسلحه محفوظ بماند و تهنیت
 تهنیت از تهنیت تهنیت است و تهنیت در مکانی فزنی داد
 و از برای هر در تهنیت با دیکر سپاه تهنیت از برای
 و در تهنیت با هم سپاه تهنیت و تهنیت و تهنیت

بیش وقت و خلقت سپاه در آنی جمع شوند و این جمع
باید چنان واقع شده باشد در هم اطراف هم در آن
یک مرتبه در یک سینه در یک سپاه یکجا نیاید و در
دو پخته اگر احتیاج به دشمن بر سر است نفوذ
دشمن بر دهنده و جمع آنها با یکت خوشای فایز
مکانی باشد و در هر کانونه مانده فراز هر مکانی بر جبهه
صاحب منصب است و در هر کار تر باشد و در غیر آن
نظم صفای انجام حکام لازم را فیه نیست

در کانونه مانده در غیر نفوذ باشد باید در راه آن
محض لطیفان و اول و اول است و لطیفانی بر آن
کم در زیاده و مانده لطیف پیش و اول است و اول آن

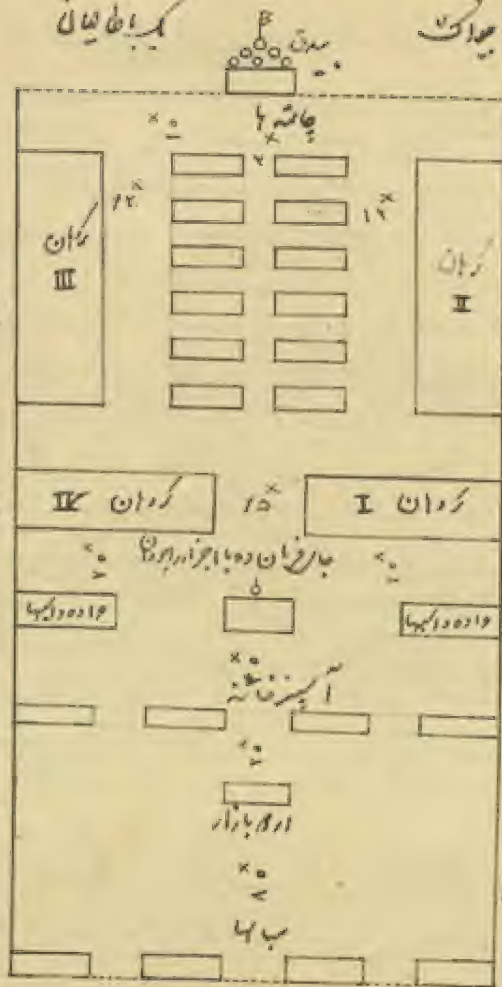
و این نظم در آنهاست سینه با میان از سینه سپاه
گرفته میشود اگر در آن در مکانی باید وقت که لازم است
در هر مکانی مختار وقت خط پاکیزه که در وضع کفایت
شود تا سپاه مندرست باشد و از نا خوش محفوظ باشد
حاضر کفایت کانونه مانده به آن زمانه توانی شده و در هر خانه
مقرر یک نفر خدای هر شیاء باشد و شب و روز
در آن باشد پیش از این از دیوار هر خانه سپاه هر
جمع کردن آن یک جا در خانه ها و وسیع حاضر میشود
مانند مسجد و انبار و در هر صورت اسلحه را بر سر سپاه
هر جمع آورده کنند و با یک سپاه با یک همراه دارند
و در هر خانه خود شده و رحمت میکنند و در راه و در خانه

براق و زین اسرا بر انداخته و در بعضی مواقع مستعدان پرت
 رسا بر لاده که است به کشت در فرمایش در محراب
 حله دشمن فراموش شده باشد باید تا سائیر
 که در بنده خط و محاسبه که از بر آن آن
 گرفته دشمن را از آن دفع کنند در انتخاب
 باید چندان در حفظ و تهیه است سپاه کوشه در غایب
 حاضر چند نفر از آن شد و باید در حفظ نزدیک محفظه
 از نظر دشمن از دست و در محفظه است و در مقام
 بر آید و در آن مدافعه خواهند کرد بهتر متفرق
 از بر آن سپاه که سیده بهتر مدافعه است چنانکه
 از بر آن مصاف پیش باید رفت گفت بر غیر کند گفت باریکم
 حکم

جنگ بود اگر از قریب دهند مگر آنکه سردار در توپخانه باید
 یا تعداد فاصله پیاپی ده پشت گرم باشند در محراب
 شدن آنها را وقت بیشتر با چوب تبار به داک در یک
 رده در در محراب است و سلم و ادله ادب است
 در هر چند است به داک زیاد تر است در چند به داک
 که یک به از یک بود که بزرگ است در محراب
 بزرگ تر باید فراموش کرد که فراموش از هر چه به میانه
 در متوجه نظم و قرائل و غیره باشد و از برای ملک او
 از هر وقت سپاه صاحب در محراب
 روز و صاحب در محراب در هر محراب

کتابخانه

مجله



از برای حفظ بزرگ و تین خط آن قراول از هر میرا

از هر از این دیشان اغلب پیاده باشند و ده شان

سببه با قیاس است قراولان از هر میرا

و یک قراول نعل و نعلیف ایشان همان نعلیف است

میدان دارند از برای حفظ نظم هر وقت بسیار

از برای حفظ قراول و از برای جیب مکتبه و آنرا

در پیاده و سواره قراول بدون کوبه و توفان

قراول و نعلیف این قراولان چنان است

در در سفل

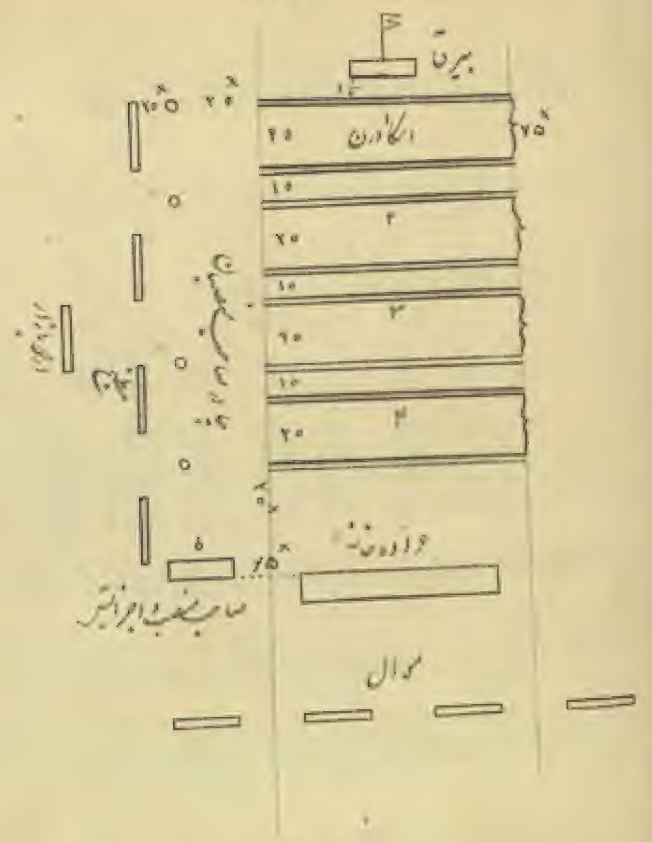
پیاده در سفل بزرگ و اگر کشنه مواضع مکن

پیش و با طایفه ها با یک ملک و تاجار خود بر ران

و بفرمان فرمانده و سواران پیشین که در
 از برای قرار له متفق شده اند و سطح مایه
 پیش میروند و آنجا نزدیک و نظم آنها بر عهد
 صاحب منصب سپهرت در همراه دارند و در
 این ضمن فرمانده امور سرکشان و دستیار
 عقب هر زده قدم فاصله میگیرند و در
 خلف جمع میشوند و اینرا در هر میر
 بآنها بیاورند و پس از آنکه هر کس که در
 مکان حضوره و به خلف و فرودگاه
 بزرگ یک زبان

سواران

لادام سواران

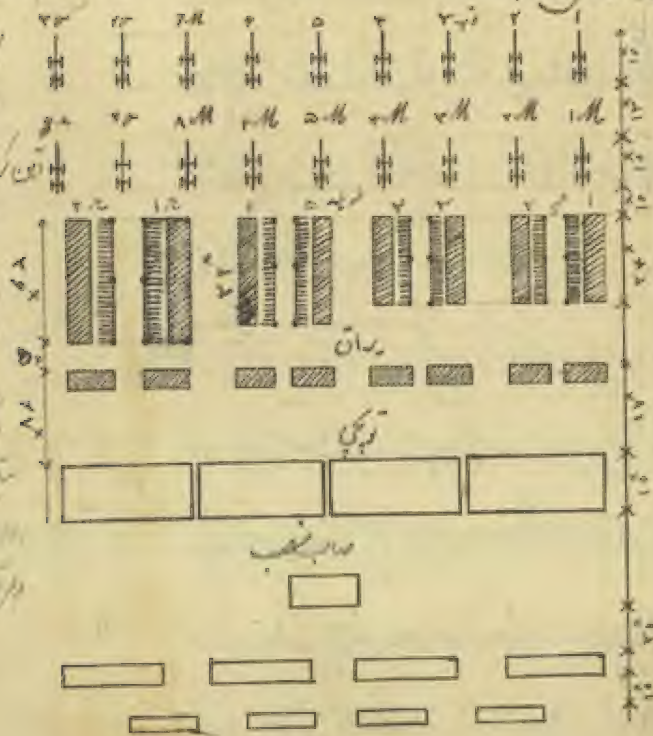


سواران در سواران با یکدیگر و با یکدیگر
 نیم فاصله از هم میروند و به صفوف هم نماندند

موصوف آمل بکاران این خوشانی عقب روزه
 و سنج طوطی آرا بگوایان بگویند و نایب آنها را
 هم به بندند اسیر ازینج و در کبر عقب کار است
 فرو گذارند

تو بانه در باطن را به توپ و یک کالکه
مونسيدن و همه کالکه ازار را خط اول و بيا
کالکه کاه در خط حريم و ادارند و پس از آن
جاء است و اسبها را تقسم نموده هر قسمتي را
عليه بار بند در هر دلف چنانکه اسبها کله کله ام
واقع بشوند و پنج طوله کاه را بين آنها
از هر دلف کوبه و بسته شد است قسمتها را
در هر دلف کوبه و بسته شد است قسمتها را

مفتی مکنتہ دینے و رکب اسبہار عقیدہ انہما کہ انہما
چنانکہ در کفر پیوست



عربیٰان تَقْلِبْ عِوَالِ اَلْاَدَمِ (Adam)

مقرر شد از آن لازم چهار سپاه است و قضاوت
اسم از حالت مهمت و از آن غلبه بشیر
و کامرانی مستعدان مناد و قشیر توان کرد و آخر
رسیده است از برای که آوردن سپاه در
آنکه مدت

چون آنکه در پدید آمدن پیاده افراد سپاه رویه
خف افراد سپاه رویه شتاب آورده و از
برابر آنچه بکند پس از فرمان تفکک را بر بکند
و از او استیفاء و در سواره هم که برود و از آن
خف را از غیر کند و اسلحه خود را بر دارد و توپ و سایر اسلحه
از او داده و از آن به رن اسب فرایا با یکدیگر حرکت باشد
و تا قمر حاضر

و تا قمر حاضر حرکت شده باید فرامده از هر رسته نظر کند و از
دلیل از هر فرایا باشد که ملاده شود و هر وقت باشد
بیا که لازم باشد بشیر خنده و قرار دادن حمله
کشتک سپاه با آنکه رگشده پس از آنکه هم
پس شده و حرکت کنند

در بیان کوچ کردن در

اگر تغییر فرق داده در حرکت نباشد وقت کوچ
کودن را از پیش منی کنند باید فرامده از هر حرکت
قبر از آن وقت بشیر و شجور را کند اگر نزدیک و غن
از سبب آن مانع نباشد و چون سبب آن توپ باشد
و سوار از برای که حرکت کنند و یک ربع حرکت قبر از غن

و تا قمر حاضر حرکت کنند
و تا قمر حاضر حرکت کنند
و تا قمر حاضر حرکت کنند
و تا قمر حاضر حرکت کنند
و تا قمر حاضر حرکت کنند

حکمت قرار دادن قیمت خوفناک کننده و سپاه مهر

حکمت غنیمت بیاکنند و عداوت خانه با بیست و یک نفر

تا حکم حرکت بر

در میانند کنه کجاست

۱۱۶ بقاعده اعتبار (Système de requinisation)

و آن عبارت است از آنکه سپاهیان با حضور آموختن

در تفکیک خود دارند و از این تقسیم نفوذ سپاه

در حرکات خوفناک است از ادوار و دیگر فقط در وقت

کافی تواند بعد از حصول آنکه دست قلیا سپاه

سیر دارد و در از این ملک بکنند کم مهر هر قدر از ادوار

آذوقه منتظر توان گفت همراه خویش بعد از بدو سپاه خود

فروانده

نخستین همراه دارد و از برای روز چهارم در عداوت آن آذوقه تهیه دیده

شده است و از برای اسبها خوراک یک روزه همراه است

و آذوقه قطره با فوخرانی است بنابر روز و فوخرانی صادر کرد و در هر

نهار یک تنه از قطره آذوقه همراه کرد که در آن چهار روز سپاه

ایستاد از هم دشوار تر تهیه نای است بقدر کفایت

الغذا در هر کار که یک ستون نانی و این مقررات در وقت

از نانی سپاه را از عهده بر می آید در وقت سیر

خوراک سپاه و سینه انبار (Système de magasin)

De magasin چنانکه در میان سپاه در نقطه

مغیر آذوقه سپاه را که آورند و از آنجا سپاه تقسیم

اینجا انبار را در جویسته از دوطرف پرچینند و از آنجا

فروانده و خوب نیست سپاه لازم است و با وجود این

چند دار و پایی رسد نیک آرد و فرمود سلیمان

چون در علم غیبت بود

از قیاط قاعده ایبار و انبار بر آن پدید آید و آرد
انبار را در از انباران ملک دشمن بکند و از هم کرده
تر از بر او صاحب منصب و بر بار خیر که در قمر از صاحب
فان است و افسوس بر آن قسم چند روز در شب

مکن
تکلیف پیش فرار اول کل

تعریف کلی

تکلیف پیش قرارل خط سپاه پشت بر است
از حده ناکمان دشمن که می سپاه بر است

باشد

در باشد و در روزه باشد و از این بهاد و فرصت

از بر این سپاه توقف در بعد رت جنگ در آید

و این وقت بچند چیز میرسد (۱) از وقت شناختن دشمن

(۲) بکفاده داشتن او مجار به در نه محض نتیجه بلکه از بر این

وقت باشد و لکن پیش قرارل باید به سبب

چیز و سایر مختلفه از یک طرفه زید و یکنه نه چنانکه

شبهه تواند شد و چون لازم شد از روز و روز

و نیز باید بداند بدویش و در وقت دشمن باید

بدان استعداده و دیگر دفعه نمود زنده شناختن دشمن

معه و مدار است در صورتیکه تغییر در پیش رفتن او

محول کفایت پیدا است و تاب مقاومت

از دست داشتن به پیش از ده ۵۰۰۰۰ (زرغ) آنرا
 قیمت مرده هرستید بقایه دیگر مرده در
 تمام مقام پیش قراول باید در نفس تمام باشد و خانه
 کفار و دغا نه شد و راه دخول دشمن بان راه چیده گردد
 باشد و مقام در دست نظر داشته باشد حفظ قوت
 بفرمانده و باز را با سایر مکان بقا ط خوش مرافقه
 یا موانع میدان قراول را اگر ممکن باشد باز را
 و پس به چینه یا استعدا کا یا دهنه و غایب از خانه
 در دهن مقام از مشام محفوظ باشد در یک متوکل
 یا کت اگر شب بفرم صبح زود بکنند گاه است
 سده راه آید هر شبح و دست بکنند در مش قراول

از آن

مارغش) در مقام شب با وجود مجهولیه میله آن خسته
 جانین قتیار دست بر دهنه و اگر اتفاق افتاد
 از ده خارج نباشد

فقط جا بکه سپاه دشمن زیاده نفوذ باشد
 چون در یک قلعه پیش قراول در مقام کت از
 تا قوه قراولان کم شود و اگر از میدانها کتیش تواند ضایع
 خلط قراول به آید اگر سپاه جانین بود
 شب از کارزار دست کشید و بلا فاصله تمام
 دیگر استاده باشند پیش از رساندن پیش قراول ممکن
 نباشد بلکه باید سپاه در محله حاضر
 چنان حفظ و نفاط همه را بکنند و منتظر زمان صبح باشد

مهر کرد پیش قزاق را معین انتخاب بکنه پیش لشکر
 و قزاقان را در راه کار لازم بفرستند و رعایت
 مهر در پیش قزاقان قرار دهد و در هر خط
 راه کار و پیش بر سر راه و در نظر مایه و دیگر بای
 فرمانده پیش قزاقان معین کنند و اگر در هر خط
 قبل از هر وضع ادعای خط پیش لشکر یا در کرد
 بای خود در هر صورت ادل بای و کوه در کار
 تقویت پیش بر سر در صورت ثانی بای پیش
 پیش لشکر خود را تا حد که پیش کشند
 قوت سواران پیش قزاقان متوکل بکنند و مارش از کار
 تقویت اطراف امور هم بود و در کار بای پیش کشند و
 مزارات

مزارات قزاقان است و بایده در هر خط در پیش
 اول در هر خط موده و قزاقان را در خط معین
 و در پیش قزاقان بایده فرمانده پیش قزاقان بهر
 تقویت و تبیین لازم باشد و در هر خط در پیش
 در بایده از جبهه پیش لشکر سواران شود پیش کشند
 و بایده در هر خط در پیش قزاقان بایده در هر خط
 قوت پیش کشند و در هر خط در پیش قزاقان
 تقویت پیش کشند و در هر خط در پیش قزاقان
 قوت پیش کشند و در هر خط در پیش قزاقان
 قوت پیش کشند و در هر خط در پیش قزاقان

خسته باشند دست رخت میبندیم و هم بخارا
 باید تا مسند ز مهر او دست میبندیم نمود و در پیش
 قراول و پیکر سپاه از برابر حرکت و نقطه عده آن
 و لشکر با حفاظ مانده و لهذا دست پیش تر تواند گشت
 و پیش قراول تازه آقله بجا آورده
 باشد

پیش گزیده

قوت پیش گزیده متعارف در سواره متعارف یک دسته
 و در پیاده نیم الله یک دسته است (۷۲ - نفس)
 لیکن مناسب تر این است در رکاب یک پیش گزیده
 بقدرت یک بسته دامن توان داشت پیش گزیده
 که

هر کدام بقدرت نیم دسته و ادارت و بنا بر غلب
 به یک از پیش گزیده پیش لشکر همراه سوار
 از برابر یک بندن اعتبار بحق میکنند
 در فرستادن قراول و آن بر این متداول است
 صاحب منصب بنظر این است و نقطه عده
 چون با یک رسته گزیده پیش میروند در پیاده
 آنها قراولان و امیه اردو عده آنها باید با یک پیش
 از هر یک پیش گزیده تمام و یک بسته تا یک نفر آن
 از برابر گزیده یک یا یک تا یک نفر قراولان است و خود
 در درخت از میان او پیش تر فرد تواند گرفت و در درخت
 ربا در گزیده و دست تقش میانه مفید است

تا بسیار قراداد می آید و در وقت قراداد
باید یک دفعه شمع و آب بر خف و دستا و باید حساب
منصب شخصی از مقام قرادادان مطلق و در طریقی
باشد چون چندین سال پیش قراداد بهادر
نمیداد داشته شده و باید قرادادان با قهر است
هر ساله در وقت در قاطب یا سال پیش را دارد
از غیره و باید حقیقت قرادادان پیش گرفته مقدم
بر خودشان چنان است بسته در میان حقیقت
قرادادان به روی دیو شدن به وقت که رفتن
کرم به باشد و لهذا باید فاصله حقیقت قرادادان
در پیاده از ۲۵۰ مظلوم در سواره از ۱۰۰۰ مظلوم در
کلمه

کلمه پیش گرفته پیش قرادادان صف پیش از خود پیاده
تا ۵۰۰ مظلوم نفر مستند از غیره و باید حساب
وقت قرادادان و شمار بر تعدادی یا بر وقت و از این
کلمه دفعه در از بر این پیش گرفته لازم است از دست مظلوم
و قراداد پیش گرفته با هم مضطرب بشود و سواران را
ناهار از مظلومین مستند آن و دستا
دره ادشتن و ادل باید ملا فطه که در فطرت
و سیح و با سپاه بود همین مرتب باشند
پس از این هر ملا فطه یا بر وقت در ملک حفا
مکینند تا راتر آن است و قرادادان
در پیش و در دهنده و غنیه را مگر ترند است و دیگر که

در شب قراول کوش است

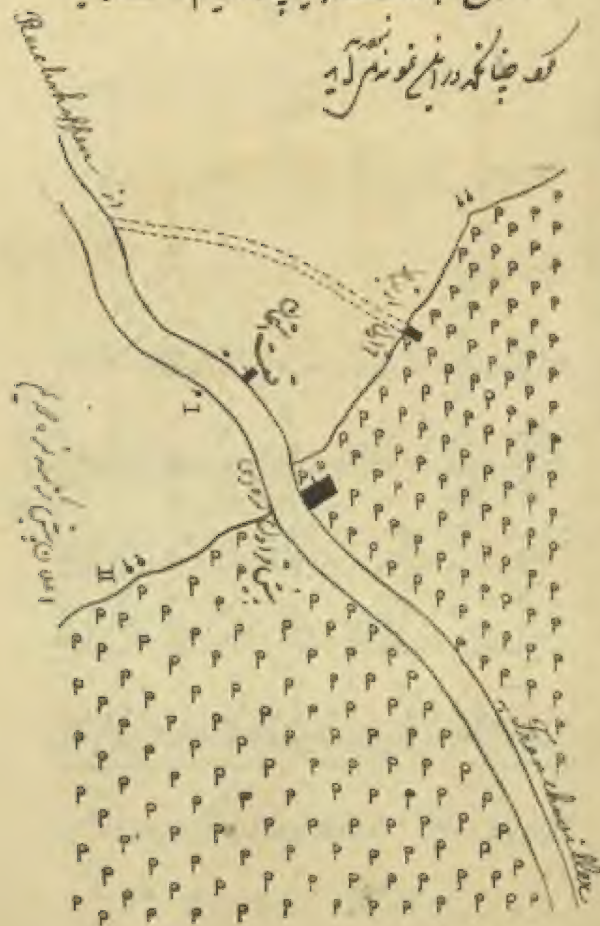
اگر لازم باشد نقطه را خارج از خط قراول در
خط است باشند باید دست قراول در وقت
زمان صبح منسوب فرست (۹۵)
حفظ آنها تا سرگشته در بنصف پیش گرفته
نموده قراول پیش و نشسته یا بکند صاحب
و بار در جای صمیمه آن نظر گیر باشد خود
نفرستان گزیده با طواف حفظ کنند و
دسته قراول را با تمام یا نیز محقق کنند
گفته است گویند
انقباض خط قراول سپاه امتحان نیز محقق کنند

در بایه گذرنده کارهای پیش گزیده بود

نصف مقام ثابت پیش گزیده را صاحب منصب
پس از سرکش خط قراول بکند تا بتواند شرایط آنرا بگوید
و فایه از فایه نسبت پیش گزیده را حفظ کنند
خطوط قراول مفرد دارند و نزدیک بر او و یک خط
در بر دست پدید او از شمع نهانی باشد و از برای
پیش گزیده پیاپی لازم است در مقامش کم و بیش
مراغه باشد عقل صمیمه آن صاحب نیز از آن
و از برای سراره هر صمیمه ای را در آب اندازد
شسته بود و نسبت دشمن حرکت توان
کند و چون شب پدید آید پیش گزیده پیاپی

چون صدها را دادند و در این مدتی که از مقرر شده است
 و قرار داده شده است پیش گرفته را از خط اسب مخصوص
 مسکن بسیار ملایم است و از خط قرار داد نظر و آن
 دولت و از این مکتب باشد باید قرار داد واسطه
 مابین ایشان نمود و است در این مکتب اسب
 و از قرار داد و آن مکتب قرار داد است
 در این مکتب پیش گرفته را از خط اسب و این مکتب
 و تنظیم دسته جات گرفته باید حسب مضب
 قیاس خود را نوشته بفرماند پیش قرار داد
 اعلان دارد و مقرر المکان باید مستقیم از نقشه بر اعلان
 بفرایه و اگر ضرورت از دشمن داشته باشد بفرماند خود را
 و این

و در خروج مجار است باید چون در این مکتب است
 که چنانکه در این مکتب است



در نه چهارم خورشید ۱۳۰۰ سال از دستبرد

عمر انسان در میان *Reichthum* در میان
 وقت صاف غنی و صاف غنی ۱۳۰۰ سال و چهار روز و پنج
 صفت اول (۱) دنیا (۲) به حق (۳) به حق
 صفت اول (۱) دنیا (۲) به حق (۳) به حق
 صفت اول (۱) دنیا (۲) به حق (۳) به حق
 صفت اول (۱) دنیا (۲) به حق (۳) به حق

در نه چهارم خورشید ۱۳۰۰ سال از دستبرد
 در نه چهارم خورشید ۱۳۰۰ سال از دستبرد
 در نه چهارم خورشید ۱۳۰۰ سال از دستبرد

در نه چهارم خورشید ۱۳۰۰ سال از دستبرد

دو و فاشن کیمیا و سوره

اگر سلام در سوم تو اضع پیش تو هم منوع است
 و اگر بوجوب حضور بزرگ لازم شود را پورت بر همده فران

۱۲۰ سپاهیان باید همیشه چنان گوش بزنند
 و بسته دارند سر زلفک یا هر یک و ضرب باشند
 کیم سواره هر کوزنی ایشرا دارند ارد باد و دلاویزین باید
 دست و بسته شود و هم چنین خزانان و نوشان
 چون دشمن زبانه زد یک باشد و یک اگر همه
 متهدر تواند لب باید بر لازم فاضه جنگ افروزد و به من
 و تیره در روز راد بسته دست و چرخ باشند

و غذا پریش کنه رایش لشکویه نزد از افروختن کنش
 و بنده کون مرد باید سخت به بر سر نه فرانه پیش کوم
 ضایع است هرگاه هر چه به آتش پیش کنه
 حاضر حین باشد و به به حکم است استیلا
 قوام بیاد در هر صوب از دیار فرست سپاهیان
 از برای حاضر حین شدن باشد از میان کاه
 پیش کنه پیش لشکویه را پیش سر سبز بطریق حسن
 اهلان توان داد در هر مورد غوغا کنش یا فریاد

الدرم خدام بعد

در عینای حقیقت قراول بیاد و شکر

تفت حقیقت قراول با پیشه محبت خنجر یا به آن عمر گذران
 بلند

باشد و آنچه از سرش نغمه یارانش اهلان هرگاه
 نغمه اسباب خنر تواند بود یا هر را تلقین به باشند
 با حقیقت قراول کنش سریع به منهد تا پیش کنه خنر
 یکا به خنجر پیش کنه رود تا تحقیق احوال یا فرانه بگوید
 بگو خنر و به در حقیقت قراول بنده شود هر که شرم
 یا اسم نبات فقط بگوید یا بفغان حالت نه ایست
 غیر از این صریح حقیقت قراول اذن ترانه از آن در
 تا سپاه عقب بر مات بیفاده به قنقه حقیقت قراول
 با به پیشه در شکر بسته در راه در هر یک با اسلحه
 بر هر یک بسته باشد اسلحه هر یک را به دست
 کنه به نهان قالی در ریاست نغمه زار است در از خط قراول

سجده و تقفیش احوال دشمن و چگونگی آمیدانی عامه را
 روز سوار و شب یاجا میگردد دشمن زیاد نزدیک باشد
 پیاده از غیر قدر انب و الله است و گاهی پیاده هزار رزح
 از خطه قرادلی بیشتر خوف در عهد و بیکه سواره را پنج الله است
 هزار رزح پیش زان و دستار و اگر مناسب چنان باشد
 صحرای پیاده از غیر شتر و حصه و بر قوت از غیر آینه و صاحب
 برایشان لگاری نه با وجود این که بی زیست و زار
 هزار تبارند که گشتند

در حدود زنا از شتر و ضیال او محمد است یا محمد صفا
 در نزدیکی او اگر ضیال حله داشته باشد از صحت و جود
 شب هم سر راه و هر غنمه که سواره را دارد
 آنرا

گفته را باید فرستاد و روز جاری از آمیدانی را در بین
 آنها از برای قرادادانی مکرر است شب راه آید و لطیف شمع
 میزد و بقوا تقفیش نمیکند و در عهد و بیکه از آنها
 نادره مکرر باشد و تقفیش بنا به زیاد در بند تر است
 و بیرون فاعده به الله یس در زمان

کتابت علم حوب

فانده اصحاب جنگ را در محله و شمع باشد و از برای و زار
 سپاه است آید اگر هر چه در غنای در شمع
 باشند محارب و بیکه و هر روز و هر روز و هر روز
 در آن محله دارند و در هر موقع هر یک را با فائده است
 جنگ یک نفر

محاربه چندین قسم است و این مختصر در مقدمه مذکور است
 قوا و عظیم را در محاربه حفظ باشد مقدمه لازم است
 و مقصود از مقدمه زود خیز و استقامت بسیار است
 و این در این وقت که گفتند که در وقت آنجا که
 سردار کمر است اگر دشمن این را از اجراء آن حکم دراز
 سردار کمر سیه مانع نشود باید از برای کفایت مقصود و غرض آنجا
 که گفته شد در نامه آن همیشه به یاد که در دشمن است
 و در جمله است از هر جهات عقوبت و آردل و پیش و آرد
 متوکل بر کفر و تقویتش است و یک روز و خود است
 در حفظ احوال سپاه بر پایش (تغییر سابق) و
 هر وقت که خبر آید (دفعه) دیگر غوغا می است

چنانچه

و از برای این که در آن محاربه دشمن در پست کوه در
 بلند نشسته اگر ممکن باشد در صحرای کوه و غنای درخت
 و مقصود از این است که در این وقت که گفتند که در
 (چه خوش بود که یک یک که شده کار)
 اگر دشمن در این کثرت دشمن را در این ناخوش و یک
 حکم نباشد باید در مقدمه در هر کار است مقصود
 دشمن را از نظر داشت بقیمت دقیقه از تقلب
 معین خود گذارند باشد اگر چه ضرر و خطر
 متحمل باشد

بنا بر آنچه مذکور شد نسبت به مقصود در
 قسم است اول ختم زاع و تفریق بجای

در هر قدرت مقتدر یک پادشاهان شمر است
و غیره شدن بر او میسر آید بعد از هر طور دیگر
در شرح آن بیانی رسد

هر چه در قیاس و تقیید آن از برای فایده معلوم شد
آن چنان که در شرح بطریقیم و در جملگی در قیاس
خط خارج شود

هر چه در کار را یک سره تواند گفت بحد قدرت
برخی است و یا شد در هر چه در هر چه در هر چه
بدل باشند و خوانند و مقام مناسب و متواضع
در دست دارند و کار را در هر چه در هر چه
مسئله میگوید کار او از آن مختصر شده باشد

هر چه بیشتر مناسب باشد است و بحد قدرت
با تمام آورده شود از هر چه در هر چه
جاسوسی خوانند که یا خوانند یا باشند
که کم کنند یا در میان خود ثابت دارند یا حقیقت
ایراد قبول کنند چنانکه هر چه از هر چه
مقتدر از هر چه در هر چه یا تلفیق بسیار باشد
هر چه از هر چه در هر چه یا خود در اول شروع برود
روشن نباشد و اغلب زرقه زرقه از مقتدرات
عرب دشمنان یا قوت و مقام مخالف
در هر چه آن چه شده انجام کار را در هر چه
خود در هر چه در هر چه هر چه تلفیق که نمی تواند

در زم زم سپاه بزم آفرین پیش رود
 کشته است هم است در آن است قهر از
 سپاه را در بر نفاق طمعه ان بکشت زار کرد
 در قهر از سپاه را در بر نفاق طمعه ان بکشت
 در کمر تا کمر کشند در دشمن اسیر کم دار مهر مهر
 در بارند تا خود در موافق ام تر تا بر بفرج بیاورند

فخ و شکست

فتح مهر تاک بجا مهرب عبارت است
 است بقی بر دشمن است و از آن مشتاق
 شد در غافل از رهافت است بکشت و کشتیم
 شد بکشت و کشت سپاه مار در بر خود قبیل کند
 در آن صورت

فتح در مهر با هم عبارت در مهر در کمال نظام بود
 چهارمیه از ادالته از کشت چند آنکه در مجرور شود
 باشد به ترور از میده ان باز که اند فتح منبر ترور
 فاخته لب جدول فتح جدول معتدل و نقاد است
 در مکتب است با و خود بکشت مقصد
 بانجام رسد

(Langensalz)

خدا به طبع فتح چیست

اول شد است سپاه و کار دانی و جزیره
 صاحب مفسدان سپاه را نظر ز مکتوب است
 کشته و قوه از اد است بکار بر آن

چشم بکشد تا میانه است

کرم آب در دهر

چهارم اندر سپاه

دیگر بفرستاق است در وقوع از پیش معلوم شده
دیگر را در وقت نه بر آنها را در هر هم زرقه نموده
که بنده بگیرد و وقت نیست در انجام کار نیست
نسبت چنین قوه در انجام محاربه نه است غایت
را دارد و در آنکه بعد از وقوع مفیده بقوه افزونی و در
رند و غلبه کند یک در تقابل همه و یک از
قوانین قوام آید تا در است لیکن هم شایسته
سپاه هم است پاشویه است در چون

نادر

تیار پنج جنب در کور کشتار منور سرداران لشکر کشی بکار

از آیان دشمن کشی بسپاه اندک دشمن زنده

از بیام در آورده اند دست گیر نموده چون فردی گیرند

دیگر پوشیده نماند در فتح اندک بر لشکر بدنی قابل

انج

سردار نفی یک جمال غایب

انقدر است در غلبه بیکار آریان و اندر در را طاع

بنده یاد بر گشته در بهره فدا و در خدمت

اقب است

نایب فتح کنگر معنور است بیکر شکست خاتم ضرر

سپاه از گشته دشمن نیز دارد در غلبه غریب

اوریا دست از قهر توپ و تفنگ در اوق

از همه فتح ضعف قلب شمرست بمیرد و بطلد
پای در او را که میان کمر شرف غنائی خستیار از دست
بر بر سر و نطقش از ام سر باشد

هر قدر فتح روشن تر قلب شمرست و شرف غنائی
ادبتر باشد دارد اتباعب و غیر تر و الی کف
و قطع و نقش آید و هر دور بر آن است
نقاب است

حرف میان بعضی اصطلاحات

حرف نام هر قدر بجا در است میگوید مملو و فتحی عبارت
از زرد و خرد و سبزه و سبزه خرد است و در
فستقها و بده شکو را هم در یک جلف گویند آن حرف

خبر

است

جنگ نفی در بیان آن انجام لشکر است
جنگ میدان چنان است در طرفین قبر از دخول
موقوف است آراسته و بر تنش نظم کلمه باشد و در
اینج را جنگ آفتاب و ماه طلیده گویند آن بدین هر گونه
نزد است و سپاه را برتر در دارد میدان بگوید
بکار زار دارد از جنگ جزا خست از جنگ است
و مطلقا آن از جنگ است بدو کلمه پیش است و یقینا
هر جنگ را که است از جنگها و خرد و صر آنها روی
هم رفته نتیجه جنگ را به آورده
صر جنگ از خبر و حکم است و از هم تفاوت

داشته باشند هر چه شب کم اتفاق افتد
 و از سوره و توبه و غیره در شب بیدار بماند
 و در شب سبب قتل و عظیم است
 در درگاه نظام لشکر و نجات آن بابر غلبه اتفاق است
 و کمال عبادت از هر چه است در شب و در شب
 کرم گرفته شد و خنده و توبه

وَحَلِّهِ وَمُلْأِغِهِ

از برای مقابله دشمن یا بیدارش بایر و فرستادن
 و یا بیدار افه بایر و فرستادن
 و شروع به افه و مدافعه و توفیق و روشن است
 و آنها را از هم دور است باز و توفیق و توفیق و توفیق
 بخار

بجای هر چه گرفت بجز هر چه بود و است هم میداند
 و محضات عهد و بوردش باین تفصیل است اول تا آخر
 آنکه در دشمن است میگوید در دل او میاندازد
 و بیشتر هم قدر سریع تر باشد و بیشتر دشمن از درددل
 آن و غول قوه زبا و از کجا دارد

هر چه غنی در آفتاب فرصت و مقام حله
 در هر قدر در هر زمانه و با هم است و در هر
 برود و با بغیر هم است و مخالف و غنی و توفیق
 و کمال غنی و سر در کم شد و یکسایه و غنی و از دریا
 خارج کند یا در او در موضع غلط جمع ادری
 من

سیم تفوقی محاربه در فقط محله دست کرد

مخنات مدافعه

اول در مدافعه استعداده را از استعمال بته
می توان گفت و باشد در آوردن بوسیله قلعه ساز
محفوظ و خودی کنش نکنند

هر چه در اثر آتش مدافعه در درجا محفوظ بماند
بیشتر از اثر آتش پوشش دارد و باید حرکت
کنند و نیز در مدافعه را سینه نماند

این تر است

سیم شناسایی می نماید از زوایای محله شرف
از آنچه گفته شد معلوم شود محنات محله بیشتر می شود

دارند

دارند در افیه بیشتر می است ترجیح عمل مدافعه بر یک
دیگر است به وضع می دهد است قاعده کلی آن است
اگر منافات جنگ با هر قسم محاربه منافات نداشته
باشد باید محله را گشتی نمود و در آن حلیه آرزو
همیشه محله را بر مدافعه ترجیح داده اند و هر یک با هر فایده
حقیر از دشمن پوشش را از دست نهند

قواعد حمله

فقط در حمله کاذب جایز است در هر محله
لیقوت تمام حمله در گردن در حمله متداوم و الله در حمله
در از آن فایده تفوقی بخواهم باید آنجا است موقع
پوشش را در محنات محله است از دست نهند

و لغت همه را با یک قسمت مضرب از موقع دشمن
 حمله برد و چون آن قسمت را در کثرت بسیار
 دشمن زد و تروپا بسیار کشت و زخم نمود
 و بنا بر این هر حمله دشمن بر حمله اهل کاذب یا غیر حمله
 بود

در انتخاب موقع یورش صرف نظر از ملاحظات
 استراتژیک و بنا بر آنها حمله اوقات لازم است نقطه
 مضرب از مقام دشمن را حمله بر زنا دشمن را بر آن
 جهت مطلوب از میان بردارد و حمله را یک
 زبر از برای انتخاب موقع یورش مناسبت خواهد بود
 هر نزدیک شدن پوشیده و غیر اهل ملاحظه

به انزال

پوشیده و با غیر اهل ملاحظه است و از برای
 غلبه قدرت و چه از برای در دست

هر یک مکان و کجای موقع مطلوب از چند طرف با یک
 بار یک برش بدان بود که هر قدر امکان سپاه زیاد
 یک دفعه بانی مقابله بتوان داشت و لهذا مواقع یورش
 در وقت سه خصوص باز و آن حمله را نباید و ایست
 میم ضعف موقع منظور مقام دشمن و خوشی اثر
 آتش توپخانه بر آن

۴ به موقع یورش از مقام محکم حقیقه دشمن چنانکه گفته
 موقع یورش دشمن را بشود برین لایق نیز باز و تندی
 موقع یورش است

نجم است موقع مرید بجهت بکر کردن سایر
مقام باشد و آنرا بناسبت نقطه لکیده
زان گفت

در حله رخنه و در حله

از آنکه اینک نکر شده طاعت در حله توفیق بر قسم
باشد اول آنکه قسم از فرزند دشمن و حمله
مضمحل کنند و بایر کنند را بجهت زیر سرگرم دارند
در این حله را حله رخنه گویند
صیم آنکه با رزق حله این مضمحل کنند و فرزند را
حمله کار مشغول دارد و در اینجا باید سپاه
حله اصحاب در دست تو خیمه بسیار

در حله

و مقصود مرید باز باشد و با نرسد آنرا علم دارد
گویند

حله رخنه چون کار کنند دشمن را برین کند
و قرار آنرا از آن بپاشد و نسبت حمله در این فایده
دارد و وقت حمله آن در حله و در حله آن
بکار رود و از مرگات زیاد و فرصت گاه
است و در این حله رخنه از در است آید و در
بطحله آن حله رخنه در پناه سایر سپاه
اتفاق است و در حله در حله بر این خط آن است
در حله رخنه با نرسد بر دشمن و در حله رخنه
او بشوند با حله و در حله و در حله و در حله

تغییر است مگر است جمله رفته بسیار رفته باشد
 در سوغ آن از میان رفته و در هر یک جمله رفته تا پلیدان ادرار
 خراشته از سایر ازارها بوده امروز اقدام در آن جا بر نیست
 مگر وقت در شستن ضعیف را در اندک زمان از میان خراشته
 باشند بر دل و بر دلی رعایت عین و کفر است
 هر چه یا اگر دشمن قوت خود را در امتداد بر باد
 بر آید که باشد با لاف و در آن که لذت
 نیاوریش باشد ضعیف و پوشیده بر آن توان
 رسیده و حله نه بر آن مگر باشد
 دست گیر کردن جناح کینه مهر تر است در آن آفت
 خیر که در اطراف آن که در حله اصغر جناح بر قوت مخالف
 با آن خیر

تا غیر بیشتر کند و چو بسته دریم نیست استقام
 عقب نشین راه بر شستن او شده و شود جمله در بر بارگاه
 بکب زان معمولی تو مطلق تر است و عارف
 اقامه بر یک باز در مخالفت دارد و باشد در
 باز در حله بر نه آزار حله عین با کینه در دست
 ضد حله رفته است چرا در حله رفته و کینه
 دشمن است و در حله عین منظر در درم نشود است
 و از این در حله عین است حله است که نه در حله
 دست و تلافی حله در آن جناح با صوره مهر شفا
 اندام دشمن تواند که در چون در زیر آن لیکر عین
 در حله در حله مگر است حله در حله در حله

افزونی باشد

چون سپاه از در سر حمله اعظمه آغاز کند
دیگهار بریزند اغلب حمله منافع خفیدار
شرف چون *Königgeat*

در حمله کا دیخی

فائده آن اهرات حراس دشمن از موقع برش
داخل حمله است و دیگر نابت دشمنی قرار نگیرد
در تیراندازی متوجه حمله است که در دهنده و لهند باید حمله کا دیخی
تسیر نمود داد حمله است را ماند اگر چه ضعیف
تر است و با حمله آخر اگر حمله شرف قهر از حمله است
مؤثر از قهر دشمن است باز گشت نمود در حمله
کا دیخی

کا دیخی نیز تقریر شد

در اعمال فوای جنگی حمله

در پیاده چنان رعایت باید کرد در رنج سپاه حمله کا دیخی
و نصف آن حمله است بر دانه در رنج آن عقبه است
توسعه خانه با نموده حمله است را آهسته باید و دراز
کنند و سوار از برای نهند و جناح دشمن که بر رنج است
خورد آن همه آن را از طریق نفوذ کنند

پیش در اول تنوک حمله محمده در استعداد عرب اقدام نمود
تا که در صورت صورت دیگر حمله بسیار شد و از حمله
در رنج بر رنج در اول در خدمت قهر دشمن
استعمال پذیرد و در حمله الله مکان پوشیده

مقدم جناح شرف

عقبه را در گذر بدست نه قهر المقدور در زیر یکا راه
بازگشت چنان دادارند صوم جمع نقاط خط و در
زود تقدیر تواند نمود و هم در تنگ دستر مجموع
بودنش صاعقه آفرانده بر دناشای نفوذی صاع
شرف و پایداری صاعقه در قوسه مقام و تقیم قوت بیش
از اندازه اعتبار کرد

در محله رخنه فستمر از کفر و شغل شوقی جناحی شغنی
آمریکس نه دنیا بر کوشش قوادلی راه انجام بدو شش
بازر بهمنه و عقبه دستان وسط مهتره اد
حوب قرار گیرد

دزد و سرکردن

در احاطه جناح دشمن حمله برند در هر کون سرگشته
که و میال آوا بگریزند دفا نه آن آن است در کون
سلا بازگشت دشمن در از مقام خود حرکت
صحنه دفا رنج گشته اگر بگرامه یا قوسه
با د حمله برند در کون بهمنه شش است
که هر مرد داشته باشد در هر سرگشته خردم
کشم شده است و فقط دتر باز است در دشمن
تسلط زیاد داشته باشند یا دتر در راه باز
گشت مخالف را عوف بهمانه که بدون آگه
از برای موافق خطر مرتب باشد اگر با کشته ادی

ازک خیا مراد که کشنده از برای آن است
 و باز گفتی عله اعتبار در هر نایب بکنند آن سپاه
 ازک مراد مطلق و تا شمان هر روز در
 کون باشد در فطر کما است در عقبه ملک
 عده هزار و دوازدهم است حال از حرکت منفرات
 در جنگ که متناظر با یکدیگر میباشند
 در فروع مدافعه و فرار
 در مراقبه صفات مقام ملک که با آیه و جمله آن
 است تعهد در مراقبه است در مراقبه چند در
 آن مطلب است (مراقبه تعلیم) فردی که تحت قرآن
 بلکه اگر ممکن باشد با غیر مقدم فردی که در بعضی
 از کلمات

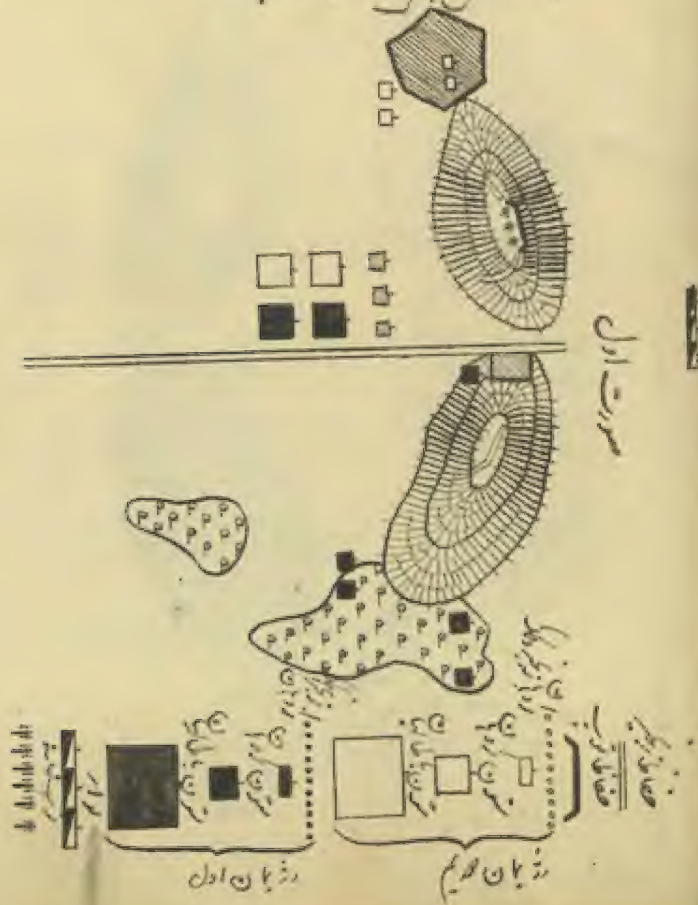
مقتضای باز در قرآن (ازین بیکدیگر یا خبر آن هر دو شمس است
 در درازد) و امکان آنکه حسنه مرافقه توان گفت
 با و در بر اخلاقی بکار آید و اگر در ضرر مرافقه نظر منفرد داشته
 باشند (مرافقه تقریر) باید مطلقا است به آن
 هم با قوا را اعتبار را تا از بود و چنین مقام خود فردی
 میباید باز خواهم هر آن حرکت است که در هر یک
 تا چون فرصت است آیه است از مقام کشیده
 با بر میده این بورش که از این هر یک از مقام این هر دو در جلو
 فردی یا زنی یا کدر از مقام باید بترک باشد
 و نهایت بکوست که در مقام قرار مرتفع شود
 و (۲) در این روش باید که از (مرافقه تعلیم) یا با زود از

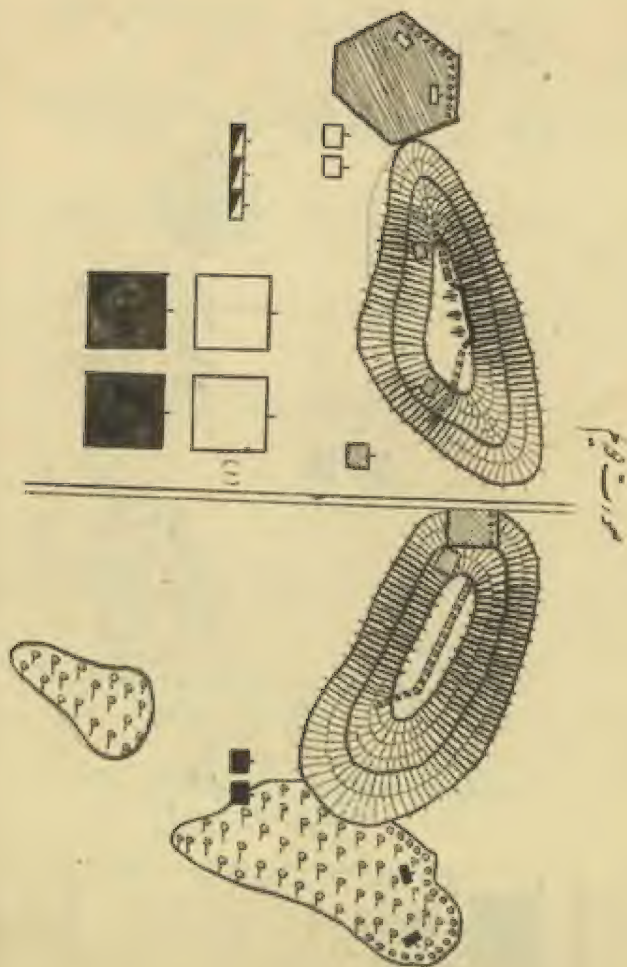
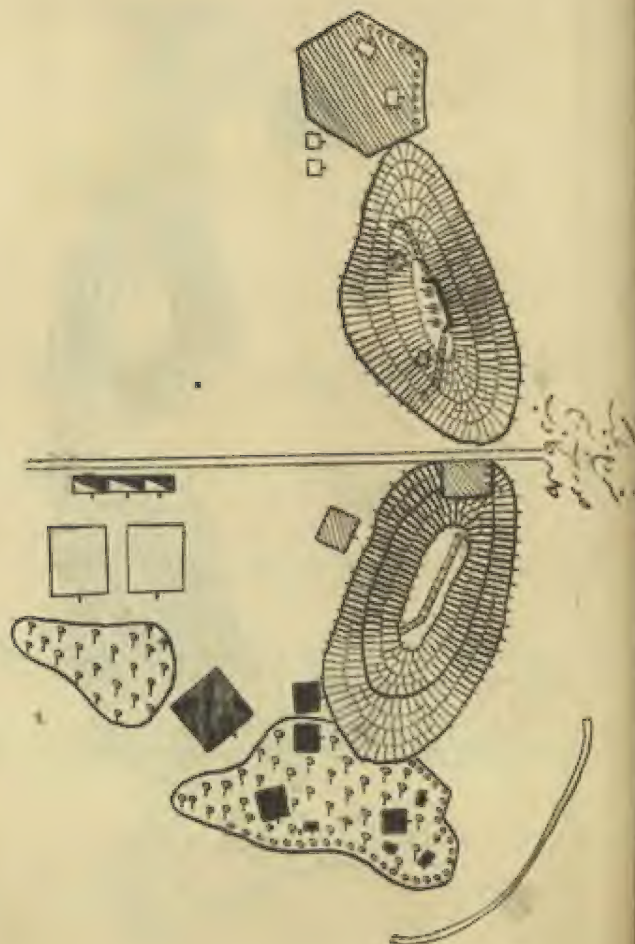
در مراقبه صفات مقام ملک که با آیه و جمله آن است تعهد در مراقبه است در مراقبه چند در آن مطلب است (مراقبه تعلیم) فردی که تحت قرآن بلکه اگر ممکن باشد با غیر مقدم فردی که در بعضی از کلمات

مراغه در وسط نیز یک پشته (۳) موقع مقام بایر
 وسط نیز بوقت نگهبانی در سپاه نبوده
 چنان حاکم گشته هر بر هر قسم فرزند
 ۵ - ۱۰ نفر باده برسد در دستهای خود
 سپاه باید در خطرات و نیز آمانه قرار داد
 یک گردان ۲۵۰ را خوب مراغه می توان
 که یک باطیان ۵۰۰ را خوب مراغه می توان
 که یک رزبان ۱۰۰۰ را می توان مراغه کرد
 یک چوبین ۲۵۰۰ را می توان مراغه کرد
 از این جهت بیست و پنج سپاه در دنیا و در جنگ
 نسبت به اول فرزند باده کرد

مراغه

مراغه حفاظت نقطه نقد است مراغه (در جغرافیای هند)
 و مقام خوشی اثر از این مراغه داشته باشد

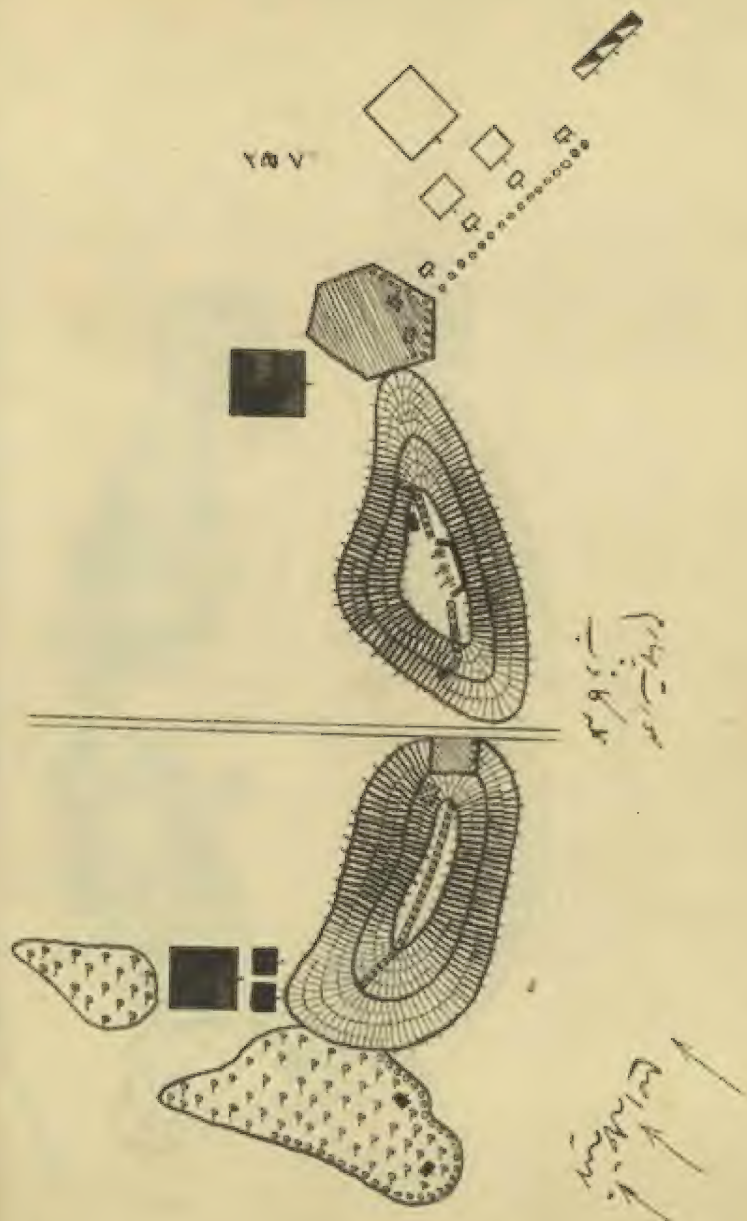




۷- سپاسیانی باید در حرکات خود در مقام دست انجام ندهند و کار را در شکم در مقام فرجه و ابرام و در حفظیات در برابر درازا و درازا

از هر پویشید: و بیع چون جگر و بیشتر بزرگ
و میه آن کثیرا لطیف از برای مرا فعه پسندید
نبت در ضرر امور است

(۴) الاخری شتر باید کشتی را مستقیم
عقب نشینی تا البته بعد سپاه منهدم
گردد و از نظر دشمن پنهان تواند شد
و باید عقب نشینی نماید تا راه تنگ
و استیلا



در زمانی باز حمله گشت باید نمود و فرزند
مقام باشد و اگر این ملک نباشد باید آن
از فرزند هر کدام در کوه انبیه در زاویه
واقع است و فرزند مقتدر شود چنانکه
در این سفر است

با قوت و تقاضای عام

فرزند

موجب ضرر و خسارت و کجا وجود دفع محتمل است
در راه معاودت دارند از راه صلاح و فیه کونیه

در نصرت مقام

(۲) متصرفین مقام را به خدمت رسانند و کجا از آنها
خطم

خطم مراغه را تصرف کنند و دیگر با طراش عقبه بر دارند
دفع دشمن در حمله اول است در هر یک که تا به تقدیر
نرسد و در موقع برش در کایه یا پشت سپاه را در باز
گشتن باز خواهد کرد و کم دارد

از بر این نکته من است و شما قاضی حمله مراغه مقارن شود و باید
پیش آوردن آنها چندان در دست نگذاشت و مقصود
دشمن معلوم گردد و لهذا باید عقبه در ابتدا شام حمله قوت
مراغه باشد آنچه نصف سپاه

تو چنانچه از غلبه استیلا مراغه عبیدان آورند و ملکی است
اتفاق اودنه در کف هر شش قره است و چنانچه با بر و در هر
دشمن دشمنان را در موقع برش مناسب میباشد

سپاه خطه مصر را فخر نقاش عمده و فخر داشت
 متصرف شدند و باین آنها را بازگشت و دست هر یک
 نماند بلکه کامیاب شدند و باین واسطه دست هر یک
 مطلق شدند و بهر یک از آنها دست فراموشی
 داده باشند و خوف و خوار شوند

حقبه در صورت اجتماع که در آید و تا دست
 پوشیده و میان وسط با نقطه دیگر از سپاه است
 کما داشته باشد و خوار شوند

سوار مدید و هر از سوار سپاه شیرجوبه تا در خطه
 پیش آمدن دشمن بکشند و در انجام از خطه
 خارج نگذارند و در بازوی از بازو از مقام ساکن
 نفوذ

نیز از آن عهد تا خفت بر دل بودند بر جناح دشمن
 بیشتر داشته باشد

سپاه هندی در تدارک تعیین مقام هر از آن هر کس
 عقلت زنده کردیم پیاپی که در راه نماند
 و چون عاریه بظهور رسید اجماع است در ادکم
 مانی کرد و در تربیت سپاه گاه با و راه بازگشت
 و آمد و شد بسیار و قیمت بر دارد

در مقام حوب و اما در کینا

در مقام حوب و اما در کینا
 چنانکه آمده گفت دارند هر روز و مقام مرا فخر در هر روز
 نمانند که

از دست بردار و در دست چنانچه فواید

مراغبین را در دست بردار و در دست چنانچه فواید

حفظ فواید کتب مفید را (در فواید و قطعات مفید)

حفظ فواید کتب مفید را (در فواید و قطعات مفید)

آن مفید است بسیار در دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

(۴) در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

در آنجا به دست چنانچه فواید

است و نیز قسم چهارم اگر دست نقیض نباشد و در انبیا آن
خطا نه زود طاهر نیست میگوید و نیز ضرب خواهد شد
در شش و نیز مستعد کند و طریقه ادب و هم زنده

قراردل پیش از آنکه ده نقیض طاهر باشد و از خط مستقیم
واقع شده باشد به نشانه لطف ندارد که نه این آن
اگر گفته شود اسباب نزول قلب سبک و سبک
خواهد بود و اگر سبک در صدر کلمه و یا در او بر آید
باید در غیر مقام مدافعه بکار برد و بر دارنده روشن است
در مقام مقابله برایش نیست بعد از ضعف مقابله است
و نیز قسم نقیض طاهر قراردل در افتاده پیش از افتاده
یا پیش از افتاده آن گفت نقیض طاهر مدافعه را
در مقام

در مقام اول و اما در افتاده باشد و در غیاب آن نقیض واقع
باشد باید به چشم میخورد مدافعه به اینها نظاره نمود بلکه باید
آنهارا تحت تصرف کرد و در کمال محقق از مقام
نیز مدافعه فایده کجاست

در شرح صورت

صورت اول مقام آماده کمال افتاده (۳) و در خط
در آن حفظ نقیض طاهر است اما غیر حفظ با زور است و با
کمال راه و بیای نزدیک با زور صحت مدافعه است
در صورت اجتناب عقب و عقبی و در مقام در پناه نباشد
جسم آید و نه پناه میقم و در راه در تقصیر است
صورت دوم مقام چهارم است و در ابتدا از خط طاهر

از رزبان غره چنگر را میخواند (هر کوه آن در هر دو
 کوه آن عقبه) با کفایت که رده ده و حفظ از بخت هر چه
 مقرر است پرده یک کوه آن کفایت هر است که
 غره جاده را طرفین قیاسه هر کوه آن کفایت هر است که
 چنانکه هر یک طرف را صفت یکسانه کوه آن چهارم
 کفایت هر عقبه است از برای هر کوه آن جلوه بزرگ
 یک باطلایان از رزبان غره هر چه است که
 با نظری هر کوه آن مراع و هر کوه آن در فای عقبه
 از مقرر است باطلایان معرفت خطه ماضیه
 دارند و چهار باطلایان در عقبه مانده (۲۷) ۳۰
 دسته ماضیه پیاپی آمده اول دسته چنگر هر است

یا ده سوم دسته است چنگر هر چه در رزبان
 از ماضیه آن کما رده یک د و ماضیه باز هر چنگر
 قرار گرفته

مهر است سوم مخبر آن ماضیه مراع بودنی و شش
 ماضیه شده و ماضیه مراع آن بودنی چنگر است
 لهذا که آن کما کفایت هر ماضیه باز هر است که
 وسط کوه دیده در کوه آن کما کفایت هر چنگر بخت و حفظ
 هر دو ماضیه ماضیه و باطلایان هم رزبان هر در کوه
 بود ماضیه چنگر کما کفایت هر است و باطلایان
 ستم نفت سر آن بعقبه استاده چنانکه تمام رزبان
 هر مشغول کما کفایت هر چنگر است باطلایانها عقبه

رزبان دریم عقبه قطع حکم یک دراز گیرند در برابر درگاه
 کند وسط باز در چپ چنانکه بعد بپایند
 صورت چهارم در استمال سپاه است هنگام
 سبقت مراع پوش بر حمله برد آن چنان است
 در چون مراع بنید در حمله در قوت حمله
 در باز در چپ جمع مکنه تا باز در است او حمله آورد
 او نیز قوت حمله را در چپ که آورده باز در است
 دشمن مراع را از کمک دستعد از ناله خواند بعد
 سخت حمله برد در باز در است همچنان مراع کند
 تا دشمن بر جبهه نشست راست از
 حمله بگریزد

در این خیال خودش وضع باز در است نیز تقاطع
 آن کمک حمله است در افرا
 یک بالیدان از رزبان هر دانش حکم عقبه بفرستند
 تا مراع شد به از آن کمک باشد بالیدان
 سیم رزبان هر عقبه باز در چپ دراز گیرند و غیره
 حمله جبار را عقب ناید باغبانست قوت بااد
 هر که کند تمام رزبان هم در مراع از هر راه
 چپ مقام پیش رفته صورت حمله است
 توپ خانه را شش گشت متوجه باز در است دشمن
 این پوشش کمک را باید دشمن سپاه حمله کند
 خوف استقبالی کند و آنهم در تقاطع مراع سخت

ناخاست است ارم و شکار در حلقه جو است نایا
 رقیق فرست است مرا که ز نو بر ز کند
 حقیق و ملک و شش تقدیمت نزدیک خوله بعد
 و اگر در شروع شو کند است مرا با فریاد مرغ بخت
 مجید شده باشد پیش از آنکه با فریاد مرغ بر خیزد
 بر عروزه باد است بر سر زده باشد
 دور و دوش حو کلینا

اگر چه هر مرد یا تقیر بگو تقیر استند آن دیگر را که
 در نایا فرایب نام رسیده باشد چهار درم معنی کند
 در خانه و دود است آنها از هم دیگر بگو است منفرد است
 با نیز تقصیر

مر

امر فستاج
 حکم حربه میا پیش بعد حربه
 سیم نفی
 چهارم تاقب یا کشتی
 به حله

با بر غلب از ایش ز قمر ز قمر یورش به به آیه خیا که
 پیش قراول چون به شمن بر عروزه فستاج حربه
 کند آید سپاه متقله سپاه شمر را
 عقب نشاند و گوشت شقی کند در در باز شد به
 مقام دشمن میر کند تو بانه بر نو در مکنر باشد
 از تو بانه کرد تقویت شد و بد تو بانه مرغ

مجبور گشته نمودن استعداد خودش در و سلا
 از حرکت سواران پیاده شهرت که اندک
 پیش رفتن سواران در پیش قدمها و نقاط بدویش
 نهیب بده پیاده فرادان خوف سلا جمع آوردن گشته
 و عیال و دست نگار در بناید و حدود و استیلا
 تقیض احوال دشمن و با سواران جبر و تلبس
 که دشمن است تا سپاهیان بیکار در آید
 شوند و محاربه و صلح بطلب بیاورند و نیز بکران و در بر
 از بفرار و چون فرار می کنند بکری از احوال دشمن
 فتنه راه و طریق و در راه دست سپاهیان زایل
 است پس اندر در حرکت بدو مواضع بدویش و الله
 اعلم بالصواب

نیز تکلیف کمر را تقیض فراید و باید دست و پا فرار و فرار
 از تیر و شمشیر باشد و هیچ گونه فرسخ آن فایز نیست
 نباید هرگز فرسخ غصب و ادای گشته و اندک تغییر حکم
 موجب سرگردانی و غنث شدن فرادان خود را
 کلیتاً باید از شروع برش و چنانچه ای حذر از غدر و در هم پاشی
 اختیار مقام نعم باشد با مصلحت برآمده باشد و آن
 فرصت را فرار از غنیمت شمرده فرار از آن فرار از
 قدمت و رجوع نمودن است و تغییر و دست است
 و فرار از آن فرار هرگز فرار از آن خوف جمع شود و تکلیف
 خود را از لفظ دی استماع نماید و از نقص قول تبطل
 و جودان است و استیلا و عقبه تا سر حرکت حرکت

خزانه مهر در خیره تفریق محاربه است باید از آنش محفظه
 استوار ترست تا نیند و بجا را آگاه باشد و با برضیت
 در مقام را به دست پادشاه در بیاورد عقبه پیاده است
 نه تا آن توپخانه همراه در دردم بخین سواره چندانی عقبه رود
 در در محاربه با خرم مقام حسیاج با و نباشد
 با وضع محاربه در هر روز معمول است فیرش کردن سپاه در
 عمق و بجا رموز آن زنده زنده تفریق خرم کلک است در وقت
 حاکم کشنی بر از کمرده در خزان ان شکسته و پیا باشد
 باشد تحت توپخانه از طرفین مقام شروع بر مهاجم
 است و چون با تیر اسلحه در تیرجه می رسد و متوجه برش
 بقدر کفایت منزلت شد پیاده بمباران اصحابه آمد
 آن عبارت

آن عبارت است از زود خوردن تقاضای نیت با خنک
 محاربه چنانکه برش و مراغه در برهم بنشیند و خوش تازه
 تازه لک را بر سر کاه حله در دست است در یک فقط از
 فقط در کشنی هجوم آورد و از آنست که تحت موقوف
 شرف و کوشش مانع از دست در بایش و هجوم بر محاربه
 حرکت حله در آورد از رفته در مقام صف مافقت نماید و اگر
 از رفته که او را دستم پند بفریب بر نرزد در باره از مقام
 بیرون کشنی چون پیر از کشنی بسیار یک از جانبی میره
 شده و دیگر از رفته او عا فراموش تفریق حاضر
 کف دکان یا جبریت یا میا اولی و مانع است و تا نی
 آن است در جانب ضعیف فیر از دست خرمیت

خسبیار نه دوه تازه غوسه به دهنه وادرد تا ورنه
 ح زنا به بار نه باشد و اگر طرف غیور نه باشد و اگر
 دشمن را غیور از کشتن او با قوت تازه دست گیرند
 او را بر آن و اخواه غلبه و تا آخر آخر قوت غوسه
 لکه ریبارد و دواغ است و غلبه بهتر از غلام جانب
 ضعیف خواهد بود

در شکنج محاربه

شکنج محاربه نیز از کشتن غیور از وقت مرگیت تا دور
 کجا آن است و در وقت مرگ دشمن از هم باز را در
 تر است با دلاز کشتن ترکیه و نیز بهر خفیف بطرف
 دشمن یا با غر دشمن عقبه در تپه گاه در خط
 ۱۱۱۱

حرام دواغ است و هر شود تو پانه تخت بمقام دلاور
 سواره حفظ از قبیان را اقسا نما به از بران نظم از عیت
 کف و دلاور است و عقبه قرار دلی در مقام حفظ ضد
 با دلاور کند و فرزند

در تعاقب

نقطه تعاقب نه به کشتن و غلبه دشمن توان کف
 زانجا در دشمن میزند و در کشتن غلبه در فرس
 دانه ده است باید میفک لکه بهر شد متعارفا تا قریب
 شب موقوف شود بهانی و نیز در دشمن عقبه بقیه
 آفرینش از عیت شده باشد پس از پیش قرار دلی
 ضعیف و شب فرار بران را به اگدشتن تا مقام

جیوگرنه (Be-lah-ah-nee)
 قتب در این زمان برین سبب شود که تر است و سگ
 در زیر شقایب را در تخته مدیون به تمام عقب قرار
 دشمن را به سگ در در این قوه وقت زیاد دهد
 و لهذا کمتر شایع است در شقایب دشمن را
 میزند که بکشد یا شش در از او قوت مدد در عقب
 کف دست نمیکند و قتب را با پیاده تازه دیگر سوار

در سگ که قوت تا قوت قطع شد و در سگ که قوت تا قوت قطع شد

در سگ که قوت تا قوت قطع شد و در سگ که قوت تا قوت قطع شد

رفت عده مدافعه در آن است در باید چند نفر سوار
 حاضر آرا ماده باشد تا دشمن از کلام سوار آید و در جنگ

در سگ که قوت تا قوت قطع شد و در سگ که قوت تا قوت قطع شد

برست پاچه که نقد است موضع غلط و به تان باز اندن
 از مدح و تهنیت دشمن خط است انهم که خبر اخبار است
 از دشمن در هر چند کفایت سوار حوال است
 و از برای آن عمل باید سوار را در امر امکان کم تجربه منف
 تا قوت آن داشته باشد اسلحانات حرکت
 دشمن را قطع کند و قوت از اعلان در و دشمن
 باید ممکن ماده که ضعیف تر حکام آن از این پیش
 نکرده شد و ضعیف که دشمن به پیاد شده
 میقام هم در به قرار گرفت در در آن هر قطعه را نفیست
 بسیار بسیار در در در آن منتهی است
 تر پانز به به کفایت راه اس عده حرکت دشمن را

با نش فرود بگرد و لهذا حکم نیست آوردن توپا نه هر وقت
 جمع داشتن قوت حمله مراغه را باید در مقام استقرار
 داد تصرف پناهگاه پیش از وقت به جمع و جمع بپشت
 چون لشکران هر کف آمدند جمع باشند حکم حرب
 داده صادر توپا نه باشد و الله باین حق آگاه است
 هر طور با بهما نفیر میکنند چه اگر فرمان داد
 در بگرد و در عقب مراغه سواری از تقویت کانی با سکام
 با زید از توپا نه فرستاده در حمله در عقب از وقت
 به لشکر صدرت میا محمد سازد و در آن صف
 به صف در سواری تقویت دشمن در دوبر مقام او دو
 یا به پس کار به چیده و بگرد و توپا نه اگر آنوقت نفیر کنند

این کار به غلبه بزد و فرود ای زیاد و در بر آن غلبه بخیر شد و مانع
 باید گوشش کند و حتر لغت در حله کاذب را از حله صفا
 زور باز شناسد در غیبت آن غلبه را بکار
 آورد هر چه جانب با نیت خطر کند از آنکه ذخیره استند
 خود را زلف بکار در زار در آورد

چون مانع قبر از نشاندن و مصاف آفرین عزیمت کنند
 باید عقبه بانی پناه گاهی را نفیر میکنند در سایر سپاه
 در آنجا با صورت ارشاد تا تحت دشمن محفوظ اند
 بکوه قوت تازه دیگر مرصوب باشند باید مانع هر قسم
 باشند تا به برادر شدن شب پا در کشید پس در پناه
 تاریک عقب نشینند

ع- مراتب حرب

و آن عبارت است از پیش بردن سپاه بمیدان
و کجا رفتن سپاه شکم مراغه - هر
میدان بعد از سپاه و آن بنا بر طریقی ملکیت هر دو
برنجته باشد و احوال آن باید مکرر غلبت در درخوا
آن هر قسمی بر فرقی کنند و یکدیگر تمام خواهان شوند
و خواه زبان را در دست از سپاه ارسال شود
حکم مشترک نوشته بر حکام منفرد و مفوض از مشیت
جمعیت کتابت جمع و سپاهیان از امر او
تربیع دارد و یکدیگر تالیف دارد و آن در بر آفاق
فترت و زمان بسیار خواهد چید که معنی فراوان
در وقت است

و مرتب است که آن بجای تواند بود و مقام بسیار را
تقریب خواسته باشند که در باب شستی حدیث
در چندی معبر است و پیاده بهم باشند و از احوال
او اطلاع حاصل نمایند

در محالیت انضافی

در هر باب است اتفاقا بهیچیک از هم مکرر نیست و یکی شکر
صادر تواند شد

در احکام هر قسم در باشد یا بهیچیک از هم
بر چند خبر مطلع نمود

ع- مفقود - خبر از دشمن دارد
باشد

ع - تکلیف قتل غلب

ک - تکلیف قتل ارباب

ه - مقرر در اعداات و خباثات را با نایب خندان

در نفرت تقاضای آنچه نکرده باشد از زوجه ثقیل قسقی
از مقام ارباب به هر ضابطه در دستهای و فرام آورده
حفاظ و غیره

اگر از ارباب غیر از راه ورود خواسته باشند عقوبت
پیشینه بایه فراموشی هر سپاه را از آن

خبر دارد

کمر سپاه بایه از موقع برقیان و لاسکه افشاند و به
طلوع باشند پیش بختی سپاه بیا بر قاعده باشد

مجلس

در مقام ارباب بسیار و در ملکه منع است در تیرتیر

ع - تیران دارد

ه - ارباب ضمن حرب

بجای ارباب از این پیشینه است و رسیده یا کرد که پیشینه
به فریاد است محض غلط است و ارباب به فرج محض حرب و دی
معین باشد تا برهم جائیکه تواند گشت در یک جنبه را
ملک در نظر تواند داشت و تا آنکه صاف شدن اهلان هر سوال
تود با و تواند رسید

هم ارباب در میان کار به عبارت است از چند چیز

(۱) ارباب در دستهای هر سپاهیان هر کرم کار دارد

(۲) در دستهای هر سپاه عقیده داشته اند

دوم تصرف شخصی سردار

شکریان باید در بیان بکار حق الامکان مطلق نشان
و مختار خویش باشند و بنا بر دلیلی نیست که آنرا
و بنابر حق و موکات دشمن کاری از
پیش تو انداخته و سردار دین کاغذ است هر موافقی
او دین صلب بریزند و با بر حکام از بنا حق
در آید بزند

مطلب اول از این است که در حق مهور

اتفاق دارند

حکم اگر امینا حکم در حق صریح از قیاس اگر باشد
حکم اگر حکم مجرب داشته شده است و حکم دیگر لازم باشد

سردار

حکم اگر حق سپاه از امر است خود منع شود
مطلب دوم است تعالی عقیده ام کارائی
است هر دو را که فقط بوسیله عقیده در انجام دگرارش
صریح تاثیر و تصرف است بدانند

عقیده نباید زود از دست ادا و محلی نباید در زود
از جدالی است که خود در کثرت موجود شده باشد
قبض از آن عقیده مصداق داده باشد تصرف غیر از آن
باید نه زود و در واقع ام در آنکه زمانا منع باشد بجز
مسئله مصداق آفرین استند از هر وقت
ضرورت شهادت و لیاقت سردار قلب سپاه را
حکم دارد و بر شکریان حکمت بگوید از کشته و غیره

فتم رکنه و تقوی می توانه کرد به چون فرم یک
 بکر در آب *matthe* *Gravelotte*
 در جنگ

در حاله مکانی و منی

هر دو با بر حسب طغنت متعلق است در فقر و
 پذیرد در یکا بر بدن میه آن و بنا بر یکا یک عصر از حد
 است متعلق است میه آن از پذیرده و حفظ طبعها و غیره
 در رافع را بنایه دهنده و در رافع نوزد منسوب چون
 مناسب اتفاق افتد موقع زرم واقع شود — و غیره
 در مکان در بنی با متعلق است در کار است
 کلیت در اسلحه در راکنه از فقر است

بیاده نه چندان در قوه دارد در دست لغت بر مقام
 مختار خود بگذارد و در نصیحت آن برده است و بسیار از قیام
 در حقیقت سلاح ملک است یکدیگر و حبش می افکند
 در عهد که می تواند حفاظت و دفع دشمن را بداند
 و نقطه های قوی را از پای در آورد و جانب را ظاهر
 و با طاعت منزل نماید

سوار در عرب مکان یا بویط شرکت کننده در هی متوجه
 فسی از دشمن تواند شد در فاع از مکان باشد
 عمر عهد او بقیش میز از یکا است و تقی بعد از کار
 و دیگر حفظ یا تهدید یا بازو سپاه هند در جنگ
 ملک یکا را به درم افه مایه بنی سل در کار است

سه تا با دعا است کنند در حد با سایر هم نشینند
یا از پیش وقت رفع موانع کنند
و هر ام زهره چهار کوزه عرب بکشد و بخورد
از قدر نفیض زهر

(۱) - حرب در کتب دیگر نامی است
(۲) - حرب در کتب دیگر نامی را بپاشد چون در جگر
و باغات

(۳) - حرب در کتب دیگر نامی با مصلوح *Def*

(۴) - حرب در خطوط است

فصل اول

در مجاریات و طبیبیها

ع - ۵۵

ع - ۵۵ - حربه جبهه

آهن فایده مقارن است به آن چند چیز است
(۱) - این طه نظر بر میده آن و با نوبط تاثیر اثرش را کند و نشانی
و بپاشد و دست و در قیاس کشمش از هر

(۲) - محافظت جلد سپاه در شیت آن
قرار گیرند

(۳) - کشمش بر پیش آن در دشمنی بر حربه
بپاشد آنکه سرش را در دستش بپاشد و بلندتر بر تفع تر

از فایده نر در کتب دیگر است در مقام رفع چه بپاشد
ترجم بر سایر موانع دارد (مترجم گوید صرف نظر از آن)
نه که در حد ضمت ترجم است و بستی از دست

و طبیعت کرم نبله پایچشم قدرت بر زیر
پای خود بکند

هر مقامی در از برای ما به خواه از برای مریدان پیشتر
باید حق الهی بکند بر نبله ی داشته باشد
هر مقام صفات مقام نبله آن از دراز تو نبله است

دانش آن باید به یک هم از زیر باشد نه هم از آن
مرحب رزایی غیر خودی خواهد که در دنیا گاه خود است
از برای کشنی در جمع آرد سپاه در نه حله و نگاه دانه
سباز سر ازو باشد باز رازیه غیر خودی چه و آیه
عوض نبله نیز مراغه تله دانه با طبع نوبان تر باشد
حق الهی که خلی ممتاز باشد نیز بخش محوس تا سپاه
عقلی

عقب آن بهتر محفوظ شود هر آن که باشند و نیز در
طبیعت کمتر اتفاق نیست و لهذا باید آنگاه کمتر باشد
هر چه در دانه را بهتر باشد خود مستیوان گفت به تو قریب
حفاظ ز غیر و تو ب مقام ملو فرام یاد دره سطح زمانه
از پای به نظر قوت سپاه و دست داشته باشد
سطح ای مرتفع در شسته هر غرض سپاه دنیا در مقام
داد است شسته ای با رجب او به از طوفان و حق
رو عبیدان واقع شده به باشند خدای ناه
نه از در حق آنها کم است از اجماع هر از همه جناح خود
محفوظ نیست

نبشته در مقام واقع باشد از برای خود و نبله مذکور

در موقع ماضی با دار است
چون از کوه در غلظت کوه بخارا

حقیران کوه نا پیا . کاه را مناسب بنه واک در غلظت
کشتن را در پیش کشتن طرش آینه تواند بود
حسین — در غلظت در غلظت لازم ماضی

سپاه حاضر ماضی ماضی ماضی ماضی ماضی
مقام یک شیشه در در دامن باشد در هر رتبه از آله
باید که در آن به بنده ی راه ماضی در آن آید
تو بنده را در ماضی ماضی ماضی ماضی ماضی
در در دامن راز (دره و کوه را به است)
خوب بنامش فرود کوه در در ماضی ماضی ماضی
مقدور

عقب بنامی قرار گیرد تا موقع هجوم تواند آید در دامن ماضی
عبادت است از غلظت کوه در در ماضی ماضی ماضی
(حفاظ از غلظت کوه در در ماضی ماضی ماضی)
غرض ماضی بنام ماضی ماضی ماضی ماضی ماضی
امراض توان ماضی

۱۸۷۵ در دامن ماضی *pelvina* ۱۸۷۷
فرهنگ ماضی ماضی ماضی ماضی ماضی
کلیا باید در در ماضی ماضی ماضی ماضی ماضی
مقربین غلظت ماضی ماضی ماضی ماضی ماضی
نه است ماضی ماضی ماضی ماضی ماضی
چهارم برش ماضی ماضی ماضی ماضی ماضی

کش گز حارب در بر قهر ملو ثبوتیت در بر مقامات

رفع بر موقع بخش شصت

۱۰ — پیکار تا رسیدن بموقع (مستجاب حارب ۱۱)

که تقاص حاشیه پشت در آن (نفرین)

۱۱ — تصرف سطح فوقانی تا حد عقب جانب

در موقع هر یک باید چند نفر مد خط شود

(۱۲) — هر کون جناح هر فردت متعادل از وضع ۱۱

نخت قولیت

۱۳ — کربانه باید عمل در غرب نیمه برجه

۱۴ — ترکیب برش باید در یک پر جمع باشد بر غیر

قوی دملک اندک اما است قوت بال بسته بزرگ

باید تحت در برانه

(۱۵) — قوی را باید در حدود دامنه قهر الحقد در خط که در خط

مکرم مکتب شد و لک در بعد از ایا با غیر محروس تا مکتب طاکر و

دفتر با کفین

(۱۶) در عهد سرخیزه باید فستما قوی بسته بزرگ باشد

از عقب بیاید تا چون حاشیه دست گیرنده از آنخت

تصرف کفین

(۱۷) سوار باید در حدود هر کون جناح دشمن رفت

آن باشد موقع حرم غلب چند باید مراعات باشد

حد در شده قوا تازه خوف را بر آورد در دشمن

بجمله جواب از برای اموال مقام هر باره برود

دشمن نیز تم قوت خود را بکار آورد و در مدخل خود را از
 دست اندازد و با بیاد طعم صحرای ستم ادبی بنین در غم
 مقام بهم بر آید از دریا تا اندک بکلیه فایده شدت
 زرد خردن تفان اقدار در لب بهار به نرزه منیر شمع
 (۱) در مقام (موضع اول) از هم در سر از دانا
 خطرش بیشتر در سپاه همه در غلبه از نفس فنانه دارم
 پریشان به اضع رسانند اگر سپاه تازه مراضع وقت
 حاضر شد و قوت در بآب یا از مقام رانده شوند
 از باران موقع غایت قواعد و نیز بکار است
 (۱۱) - آوردن توپخانه بر تپه بر سر
 (۲) - به با وجود آوردن بر دشمن تا وصول هر دو

۲۹۹

(۳) - قوت شدیدی بآتش پیاده و توپخانه از عقب
 حرکت برادر و بالافرو حرکت سپاه تازه از برادر
 قوت

کلاه مراضع را مکنش در عهده دربار که از قوت او در
 آمدن از مقام بلافاصله مکنش است تحت بایه ایشان را
 تمام بکار آورد و قوت دشمن را بر عهده برادر که است
 در برادر تیار و بعد بقوت تازه شروع در عهده جراب
 جایز است

کلاه - حربه در برادر (دوره دانه آل)
 جنگ تیر بالافرو به یکدیگر رفته اند مراضع طرف از دره را
 متحرک شد و در حلقه دیگر را در میانه آن خود دیده باشد

دافع است در حمله در با به سخت از مقام خود فرود آید
 در دامنه دیگر بر آید تا بر سر دست هر انبر جا نیز نفوذ تیغ
 مقام مرا دفع است در ضربه فتره ابی عرب حمله می
 دستی خنجر است

۱۲ در عرب خنجر ضربه دفع به دفع است
 بیکار در حمله در زیر بر خنجر است و لهذا آتش تو بانه حمله را آید
 بهتر است و از دیه دور می عرب آتش دادن تو بانه از
 بادی سپاهیان محکم است

۱۳ - صرعه مرا دفع در این است در حمله در نه نه
 از دامنه باید بر آید بلکه سخت از نزد دل ناچار است
 در آن می آتش مرا دفع نمی مؤثر گردد کلین صرعه با ط

و کتف

درست ارفع در ده سال در دست داشته باشد
 در دره می وسیع گفت آن اغلب بکسر دود
 در بیشه و غیره پوشیده است هر اگر در تصرف
 مرا دفع بکشد ضربه بزرگ از حمله پیا دود در دره
 اتفاق خولم افتاد در صدر کتف تو بانه جا بین بهم آتش می آید
 نفوذ آتش در حمله مرا دفع خولم بود

فصل دوم محارب در حمله و دفع

۱۴ - در خطرات کتف در خصوص حمله و دفع

۱۵ - در فاعله حمله و دفع با سینه ان

فرا ده افه

خوانند ملاحظه

۱۶ حفظ جمله سپاه خواه در اینها باشند خواه با آنها

(۲۶) حماقت حلقه در چه درخشیه و چه در دریا

دهلیت فراہم آوروں موافق لازمہ

(۳) — عن استمال اسم الشریک:

انها بر خست و غيره از نيز اند از انچه ديگر و غيره

بنابر این واضح است که خبر و باغات دره کبک

کاه های طبیعی مراع است و اگر مبداء در خفا

تصاحب تواند که نقطه علیه را مناسب باشد

در مقام این قوا و معایب دیگر با این مخطوطات

(۱۲) — برایت لازم و ضرورت بود

لفظ و محاوره عفت از نظام فارسی شعری و ادبی و انعام آن مؤلف

یہاں

باشد ضرر بسیاری زیاده و حلال بعد از آن ط

سپایمان پنهان در کمره شرف

۲ — قوت برش را فغین متصرف موعید

موانع و قسيمات للزير سپاه کم است

یک روز که در دشمن راه افتادیم

—

(۳) — ده باغ و محفل از انار تو بانه نخت مآثر

شوند و با ملاحظه خطه و گفته وسیع حضرت آفرین

مقام را خدیو ان مناسب بنیته (معاذ ۱۲) (۲۲)

باب دومت در کشیده که می دان در زاریه

ک — در اقصای کتب و حکم غیر از منتهای حقیقی

در خارج بار سپاه لازم است از صاحب مقام
بایشان ضرورت دلالت نماید و مستلزم لازم دیدن تمام
مکنته

۲- استعمال اسلحه در راه

پایه حقیقت در افقه است سوار با خفت و ناگاه
بر حمله در از مراع ملک امداد کنند
در مراع خونی فرجام قاتل در غیر آن حفظ از غیبه
در عقب محنت پریشان باشند از تا خفت سوار
دشمن بر همه او توپخانه باید بخت اکثر
توپخانه حمله در را پذیرای لکنته یا عقب توپ آوا
از لکنته و جگر منصرف گدازد با ملکه توپخانه دشمن را
بگذارم را منوم فوکه

توپخانه دشمن را منوم خود کشند پس بر پا ده حمله در
آتش بیاورد مکان ادویه حسن طریقت مقام است
عقب مقام بغیر در دست در حمله در مقرر ارفع از مقام
بست توپخانه آورد به هیچ وقت جایز نیست توپخانه
حمله در شش میدان قرار آید بسیار کشته بچند لفظه گدا
عقب نشین ادو سوار است دریم یا با بر پر زود از
موقع خود دست بکشند یا بجنب پایده آلتهم شفت
سوم آتش پایده را مانع شد چهارم آتش
دشمن را بر عکس مقصد مقام کنند
در پیرامون مقام داد آتش چند توپ در راه
مکنته است بکنند با فوکه اندک همیشه بیم آنست

در تحلیله مقام یک دشمن داشته

(۳) — حاشیه دارک و ضعیف

حاشیه هر مقام بر یک قصد مقام مقدم بوده و مقصود باغ
پوشیده است موضع معتبر مراعیه متصرفین خواهد بود
بکفر نه چنانکه پس از یافتن آن استوار در افه
و با دارم مکتب باشد

در دافتر آبا در جعفر چون دشمن بر پیرامون آن
ستد یاشد در شش پناه گاه مقام مراغه متناهی است
کجا ارک در یک و ضعیف

ارک مقام مراغه است گاهی در میان مقام اصل
در قیام آن با وجود از دست رفتن سایر مقام مکتب است

فاخته

فاخته آن تهریز باز یافتن و سیر مقام است

ضعیف خط ۲ افه است غیر از خط اول و ضعیف نشانی
۲ افه خط اول را خواطر جمع میکنند و مکتب دارک
این نیت نجات با مقام را از جانب دشمن گوشت
فاخته و ضعیف و قوت و فرصت است

جنب ارک تقریر ۱۱ افه و جنب و فذل و فذل
(Reduit) در پیرامون اسر سپاه کنند و میانش
در صدر مکتب و فذل را مسکنم رزم با عقبه متصرف
شوند

صفات Reduit از اقرار با

۱ — با از هر طرف محصور و قاهره افه باشد

- ۲- باید عقب نشینی سپاه جلوز طریق آن مکنر شده
 ۳- باید در هر مقام نمودن راه آبش فرو تو اندر گفت
 ۴- باید در آخر مقام و پویشیده واقع باشد چنانکه
 از هر آرزو تواند زد و صفات فصول باید
 تقصیر باشد

- ۱- باید نه تنها در (حکمر) از یکبار سر و پا قطع کنند
 تا مده بر دست از آن با خط اول مکنر باشد
 ۲- باید با هر پیش داشته باشد (نزد) دقت
 خانه در رد دیوار و محوره و غیره
 ۳- باید راه زیاده و پدید از بر عقب نشینی سپاه
 جلد داشته باشند

- ۴- تقسیم مقام و استقامت باید در هر مقام
 باید در هر مقام و در آن آب را با جفا منی شده باشد
 به مترقی با جفا فارغ نشود
 ۵- مترقی بر اقیق مترقی مقام در وقت فرا
 کفند منته قوتانی سیه بسمت مقام و همراهِ بر
 آن است در هر قدم یک یا دو باید بر اندازد اگر شش
 مترقی قوت خواسته باشند به مترقی
 سپاهیان جابجایی کنند و از طرف
 دیگر از توپخانه دشمن فرار بسیار و بفاظه مترقی
 در عقبه فارغ بسیار است کامیده بنویس تقسیم
 مترقی به مترقی است

۱۔ — مرقہ فانی و شمیم

۲ — حقہ داخلی

۳ - کتب و اوراق نفیسه

در این باره که در اینجا از نصف شکر را ما می بینیم نصف شکر

مستخرج من كتاب الفقه في الفقه

وَلَقَدْ طُفِفَ بِأَلْفَا هَلْكَهٖ خَوْفُهُمَا دَرِخْطُهَا شَدِيدٌ مَكْرُومُهَا

مسیح محول شده و بر بزم کمال تجلی کرده عقبه اوست از نظر

عبارت از نصف متمرکز است از این چند ضرب است

از آنکه تقدیر ما فیما بین چوئی نقطه یش و یش معلوم شد

هم برون کون رشتنی در بهر هم مقام در افتاده

اسم بھننے کا یہ اصول ہے وہی نصیر اگر دھند

واشتمه باشد

۱۷۸ - عقبتانم را از آن خد مهرت

آل تدمر افه حمله فتنه بر سرش

هم دفع احاطه در رکود دشمن

اسم تقدیم متصرفین اسکا نام لزم

چهارم بازنه نقسخرات و شمن

چشم در هزاره غولش انعام آفتاب روشن و نور

از رعیت حفظ دولت از انچه در جواب است

فقيه فاضل

باز منب دیار مصر الامکانی قور باشنه

امم در کتب کلاه از عهد از مقام باشند اقل بقدرت
مستوفی

حقیه فایز باید و غلبه بیا بر قازن عتب وسط
بیا بر قریه محمد و حبیب احوال باشد قرار
کوشند

دو سینه مال حله

بیا و از برادر صبر و دگر و از دست سوار غیر از این
بقیتن بیا حیدر نقره بر عهد است
آدل حفظ بایز بایز حله بر

حکم — تمهید سپاه ۸۰۰ نفر در فارغ مقام
گندم باشد (حقیه فارغ) بولایت در این وقت

در این زمان

روشن بایشان
دگر و دگر و دگر است در مقام حله بایز
تو بیا و دشمنی با تو بیا و دشمنی

سیم ساقی بر دشمن در از مقام صبراً یا غیر این
آمده باشند

تو بیا و غلبه بر تو بیا و دشمنی بکشند

پس در مقام او را بگذار و بر تو بیا و دشمنی

خرد کرد بر سپاهیان شاد بیا و دشمنی

دعوات ایشان با کز نه آتش بیا و دشمنی

چون بدی نظر دشمنان نشانه است

سرگرد آتش باریک گیرد و آنرا چندان و قدر نه

در دو گات بیا و دشمنان نشانه بیا و دشمنی

تزدیک تر به سختی با تالش زد گرفت مسکین باشد
 زلفن پیاده تو بانه متوجه تو به چهار دشمن عقیده فارغ
 او که در او کافر در راه باشد خطوط زنجیر استندانی

عمله هر یک ۱۱۰ ۲۰ نفر با اسباب و اوزار
 از راه پرور گشته اسلم بر دشمنان سپاه خنده

است همراه

و — که از تالش در راه در آید و جعفر
 بجای جعفر در تالش فاشیه است از برای اهل تالش
 در به تهیه یک با تالش تو بانه شده به از اهل تالش
 سر مایع پس تالش دشمن است با تالش
 یا که اجماع آورده باشد برگردانیدن ادبیر تیره و گشتن

علاوه

عمله بر رفته در مقرر از برای این مقام مخالف است
 در طرف آن با امداد استوار بسته در این گشتن
 در گشتن طرفین رزده باشد در جانبین درم بر رزده
 تفریق در به اما اغلب در این مقام است هر
 در خارج مقام خواه ده باشد خواه جعفر فرزند
 گشتن ماضی دافتر مقام از رزده تالش
 در گشتن عمله در در جعفر تفریق فارم بر تفریق لازم است
 در تفریق از دافتر مقام بجای آورده باشد

(Bageilles)

در جانب دافتر با جعفر عمله با امداد آن باشد در تالش
 استوار بسته در دیگر مقام اسنوخ سازد

اگر فضا موجود باشد به منزله آن بدو قطع می
شده باشد امتداد و جاریه و تکرار و چون
فراخ بود (کلمه) یا اگر رسیده باشد از
بجای تمام و تکلیف و هر که در این تعصب
انرا جوی با لاف و زور در آن رفته باشد و تقصیر
تواند در بسیار مقید تواند بود و تا مگر شود
در تکلیف و غیره از حرکات و اعمال او انقدر چون
حاجت به معرفت شده باشد به پیوسته میانه منظر
در هر مقام اند در هر خود باشند تا نظم و انکسار
در باره و هر شرف و دیگر از برای لشکر فایده در هر مقام
که اند ذخیره دنیا را باشند

که در خطرات مخصوص مجاریه حکم
در حکم اسباب تجدید و مراغه بقوت تازه
کثر فراوان است تا در آید بقدر دل آن بندرت
است و مگر است در معدود آنها در آن خطرات
حکیمانه قطع کنند یا بقدر تقسیم اگر فرصت
آن باشد در آنها را به شتاب و محفظه
(کلمه) در حکم از حقیر و نیکو
اتفاق مراغه و در حکمها و وسیع در منزلت
حکیم یا باغات یا در قصر و شکارگاه حکم
مانند حکم یا کنار آید به دشت خاسته از
آن لشکر و حکم و چنانکه فراوان آوردن

آن باینکه مخفی شود و از آتش باز و الهی گشتند

و صرف آن لازم باشد و دست زیار

در از برای مرا فتنه میفرماید در جعفر پیش اتفاق

فترت تا در ذات حسن جعفر این است نشتر

تو بچانه بر آن کمتر اثر کند و فتنه فتنه کثیر از تن

منبت و از این لفظات پدید است

۱- در محراب جعفر مرکز مرا فتنه میفرماید در کینه

در حد و دست

۲- در محراب جعفر با ابرام محرابه گشته بود

آن مفاد است

جعفر دشمن و چه بهایش قور و کلفت باشد از هم

داد ما است

واری است در وقت آزاد تو ان که در وقت

تنه در فتنه محفوظ توان شد

جعفر در تنه در وقت نیست داشته باشد ضعیف

از نظر دشمن میترسید و میترسید و میترسید را دشوار

لکینه و قطع نظر نشسته

این معایب چندانی زیاده از آن شد در جعفر

کبار مرا فتنه بخود آید از این تنه در فتنه نیست

تنه ما نیست حفاظ کایا نه بلکه در کثرت را دشوار

لکینه و لکینه کبار بخورد

۳- لفظات مخصوص در باره جعفر و لکینه

عقب هر محراب در ده و باغات آفاق فتنه

نهر اس نازک و پل قدس و زنا نفرت کند
 زیرا در وقوع اینها ^{در این جهان} عجز و بیچارگی است و از ادل
 از برای مافیه لطف می دادند از جهت که در آنها ادان
 است و مقدم آنها مقام غنی می کنند و اگر موقع
 مافیه قرار دهند

۱- و کات - در ده ابرام و توان بر مافیه
 بیشتر دهنده محکم است تا در جعفر و مرا مونی آن فکر
 کرد و بقیه اش زیاد تر است و در آن خانه بنامه می رسد
 مافیه است که مرسته از آن کم اتفاق افتد
 هر دم در وسیع تر از آن باشد در مقام لازم است
 در مقام آخر حرکت در دوات خارج از کوه کلبا
 دانند که

دشمن است و آتش توپخانه بر آن سخت مؤثر است و هر دو در آن
 مردمان باید محبت و محاربه با هم می کنند و بپوشیده شد از پشت آن خانه
 فوجک باید خوب آتش فغان داد و در آن اگر می شد
 باشد و راه هم بماند و هر چه شود سخت مستحبت است و از
 برای داد و ستد عقبه و افکار و خرد و دین را که اگر از سنگ
 ساخته شده باشند و پشت آن از نه بلف باشد
 نبات بیکو است و نباید از هر یک که دست جمع دافع
 آتش می کنند و

۲- باغات

در باغات حایه محله در دوازده شهر و بیست و یک شهر است
 آتش توپخانه حله در قوت مافیه در دوازده شهر است و در دوازده شهر
 حدود تمام مقام سنج و شش است
 باغات منفرد و غیر علوب را دارد و هر چه توپخانه تنها آنها را
 از باران سیدان آورد و چنانکه دیگر لقا و مافیه نماید

کتاب — ماریه در راه

جنگ راه فستق از جنگ آمده است در دامن نخل و مرکب
مسکاف صفت صحرا یا کمر تقاطع ماریه قد در ماریه قلعه بنشیند
دراز می نشیند در جنگ صفت است در دهانه آب شرب دقت
انها پر به ارشد

سدر اه با بارکها دشو و موقع آنها در مقاطع است
و فرق است میان ماریه از هر طرح و ماریه جبر در کمر شفت
از بارکها در مرحله مطرح از طرفین راه خانه بنشیند
به طبع رخنه پیش رفته تا خانه رسیده و ماریه بارکها
باشد از دامن آب که بارکها در دراز طرف پا اگر
مکمل باشد و از عقب پایش گیرند و از نف میگردان
کند و

نشر تو آمده باریه — نفرین ماریه بسته به تخیل
او تو بانه بر بارکها در تکیه است و خانه که دارد
از دامن نخل نخل و غیره بنشیند باشد
قواعد زمین بحر است نخل را سوار ماریه کند
تا راه ملک فارم سر رسیده باشد در جمره باید
حله به هم نشو بر هر کوه و خیابان یا فستق سپاه مرکب از چند
باطلین و چند توپ پیش رفته عقبه کار قرار باید در خیابان
اصلا بیرون می کشند

در حله جبر بدون استقامت فانیان طرفین
از تو خیابان بارکها در زنند اگر با غنای مریه
مبله باشند آن مبله را در مریه کشند تا از بی

تا از به قوشک بماند و لا یستوف و بمال در شب میر
در میان علامه اگر به حفظ عمارت است
تو چنانچه نخواسته باشند در از هم زود که میفرماید
برسانند

فصل پنجم

در عبارات نکته - و فیل

۱ - اهمیت ناکس راه مارکت نکته با و فیل عبارت
در راه تخت یا بار یک از قول باز در از هر یک که زبده و خاک
که شش از آن به ترکیب جفا مکرر باشد انواع
و فیل زبده است

اما نکته کمتر نیز آنکه فقط که راه اطراف خودش باشد

م. م. م.

و در نوع است که نام در اثر از طایفه لطیف دیگر آن
تواند رسید (بر و سایر موارد و غیره) در از
در آنجا نفوذ مکرر باشد (که در نه) اعتبار
و فیل سینه با نکته در افق طایفه با میان آن
قرار گیرند

طایفه و فیل قرار گرفتن غلب موجب ضرر است
و میخاندند چرا که

۱ - اندیشه اظهار راه با رکشت ویم از دست
زنان آن سپاهیان را آنسلف حرکت کونی
نمیکند

۲ - در بار کشتن سپاه بموجب این مقرر

معلم شود دشمن با آن تواند رسید و چون

رسید کارشان ساخته است

۳- بموجب استظهار از نظر آینه بازگشتن

به جرم بود فیه پیوند و محبت سپاه به پرت

مبتدل گشت دشمنی نظایر بایه و مکر است

از کثرت یقین و غلبه سپاهیان چنان

در هر چه پیچیده راه مدد و شرف (سد گذشت)

هر چه به هر چه نیکو پیوند و محبت اندام

شکر تواند شد (Königsgaetz)

عقب و فیه مقام گشتن از برای مافع چند فائده دارد

۱- مباد آن دشمن از برای مدد و پیش راه باریک

مقرر شود

مقرر شود و دشمن بسیار موقع پیش و محبت تواند شد

۱۰- نیز هر چه است از برای مدد در

۲- مافع مسجود از در جمیع قوت خود را

مقرر بود و نت باریک دشمن کند وضع و بنی

و قهر بیا شود در مدد در قوا و خود را از دهنه گذرانده

در این آن جمیع آمدن کعب باشد

۳- مدد و پیوند که دشمنی از مکه علت هر چه را

دارد در مدد و فیه مقام گرفته باشد

عقب مقام عقب و فیه نیز است در همه ادعیه

دشمن گشته و شکر است

چنانچه مقام عقب و فیه همیشه بهتر از مدد آن است

لیکن بعضی مواقع مجبورند در مقام دفعه مقام بسیار باشند
من جمله اگر از برای سایر سپاه راه را باز خواسته باشند
داشت (تعلیف پیش فرادل در روز و جمعه ان و عقب فرادل
چون غنیمت خداست باشند)

کودین مقام در دفعه مذکور اتفاق افتاد و فقط در دفعه
محمده مکرر است اگر شکاف فروخت مناسبت مکرر باشد و
مقام نمرود دفعه و سایر مقام مقدم دفعه در آن صحت
۲- مراتب در هر یک در مقام نمرود کوه

۳- مقام بعد از دفعه مقدم
۱- مافه - اختیار مقام باید چنان که شرف
اسم طرف بدون حریف بر تواند رسید

نمونه

خطمافه لفظ نیم دایره باید از طرفین برداشتی شود
استعمال سپاه کهنه است بابت خطمافه
از برای پیش رفتن (ادان کارم) یا از برای بازگشتن
(در هر کار و ...) است در هر صورت اول باید
بعد سپاه و احترام الامکان روز و مقدم بر صبح آوری
عند در استند اینها با از در رفتار کند هر که از برای
ملک و تقدیر حاضر است و نیز مقام باید چنان
فرمان یا داشته باشد و صورت نیز که در گمان بود
در هنگام کژم در عرب تمام تواند شد خطمافه
بایستار المقه در از برای هر یک باشد
خطمافه عقب فرادل باید بر هر طرف باشد

و عقبه مکر در تنگ یا مبرح فر توپ فانه باید اگر است دم
 در آن توپخانه رود فانه مقام خستیا رکند همچنین سواران است
 و عقب بر بایسته تا از طوایف لغزش تو از کله از برای
 آنکه دشمن بالید از بر دست مقام مبرح دیگر دست تو
 آورد در دفاع دارد و چهار او شود سپاه محکم
 در عقب بر جا دهنه تا تخلف لازم صبر بیاید یا اگر کشی
 در بر دارد و تنگ دفع آن کشنده و بالافره تنه تو
 آن بیند دست کشیدن از ماز به نیز ترک آن
 قبل از تو فنی از هم سائل چنان و نوار تر است فاده
 چنانکه خست در در مکر بسته پادار کشنده دشمن
 نفذ می تر شده و شد بر تر است تو بانه خست

از

از بر بکشد و بر سواران هر دو تو بر پیاده تنه رجا آخر عقب نشینی
 مقام آخر از بد فانه مدد جلد بر فو ام لب توپ فانه و پیاده
 و از بر کشنده باشد بایسته طوف دگر بر راقص
 کشنده تا دشمن را بویست از بر بکشد اگر دشمن عقب
 نفذ می کند باشد در کشش از بر را در خط بنه جاره
 نیست مگر آنکه با هم شد و در عقب فرست کشنده
 چنانکه عقبه دگر از بر کشش بر را در آن باید کش
 مگر نیز بحد تو فرست (چون بکشد و عقب از بر
shat در نزدیکی پرت بکشد در سنه ۱۸۱۳
 نامی چون اول)

(۲) عهد — عهد بر عهد در عهد آن است چه عهد

در باطراف تقسم است و نقطه گفت محله بعد دارد

بخود بر جبهه نشانی پس بر قلع هر را باشد تو پناه فرا

بگرد و متعاقب مواقع ممکن است همراه او حمله در زیر از پیک

بگذرد و بر راه بدنی فرزند منو کند

مکان مقام مراغه مؤخرین

(۱) - مراغه - مقام مراغه یا پهلوانی نزدیکی دارد

آهسته یا قدر در هر از آن مقام نفی یک فقط از برای

حفظ معبر است و مناسبت با پهنای یا در شیب هم

مقام در از برای حمله جواب و تیر بر و افند و دورش

فضای در دست است بعد از آنکه تیر و ترک از دور دست

طایر و محیط صورت تواند است و لهذا مقام در از آنکه

غیب برتر دارد

در مقام نفی یک با هر طرف آن بر غیر است و تحت دست

از نفی یک بر محفوظ باید باشند از برای آنکه حمله دشمن را در حمله او

از برای گرفتن پس به شکیبایی یا نیزه و قلع کند از برای

آنجا سر باید از مقام ضعیف پیش بیاید

در مقام در از برای یک نفر هم دایره در دست هر قرار گیرند

تو پناه باید بر موقع پیش آمدن دشمن را از دست بگیرد

تواند گرفت اگر تو پناه زیاد در دست باشد بسیار مفید است

در صحنه زیا در در حوب تو پناه همراهم گشته چنان

پیشیه و تار و دست هر از طرف تواند زد و حمله

سنگها هم حمله بکار آید

سوار از طرف مهر رود و راه با گونه گفتیش بکنند
تا حشمت نهند و در قصر گذرگاه برفت و بجهت دگر مشتبه
از اینجاست که سوار در دوق دشمن در از راه گذشته
باشد بسیار مضطرب است در یافتن سوار مضطرب تر از بدو
پایه است

۲ جمله — پیرامون گرفته آن غروب شمع روشن
بسیار است و باران تر که در آب گلست
در هر کجاست از موقع دیگر حد فزونی را رفع یا هر چند
که در آب گلست در محله ناکهانی شبانه بر روی
خواب بسیار بر او منور است (در حد فزونی)
چون غلظت و روش بر دلدار است در تو پنهان تیره شده است
در حد فزونی

در نیمه بسیار و بسیار باقی می ماند
 پس که شوق از پر و پا می خوردست با به بهیم که از ابرار
 عجم می شنیده در زلف یکایم در سکنه یا فرست
 نظیر هینا بر حفظ یزید و محمد است چون زمان عمار
 گفت کردمان مقام بر پر عجم بود در سکنه عجم
 ز سکنه از ابرار رفیع موافق در ابرار به غافل
 مقام گرفت نه استماع آتش معبد پر کردان بهر مرغ
 سحر و کار عمار به در سکنه در بهر مرغ پرست
 در کار بهر آتش شد در خون ریز بسیار شوق بهر مرغ
 در بهر آتش در سکنه رفته رفته مقام خود را بدست
 چه چند آنکه گفت در سکنه از پر مرغ می شنید

دباغ فروخته خط دشمن را بدوشش خط رفته درم بپاشند
سواران و پیاده که دشمنشان دشمن جارت است در برابر
نفر دشمن در آید باشد

سپاه امده بر تپه عقب بر عقیق عجم مقارن
کند و غنچه بر باشد و غنچه در در تپه
و فریاد است و دشمن را از غنچه که کمر در دهن از
آنکه قدر اصفاء را از طرف بر جمع آورده اند
برادر عجم بعد (Hutylbach) در
سیم حرب بکند مگر دراز - نفر که کمر برود
در این صورت از راه افق مکرر است و میان
دشمنه مقام کند و در آن حال جیب غنچه عجم
دفعه

دشمنه بر آن کمر است و در آن حال را پیاده غنچه تصرف
نماید که بدین و هر یک بر میدان دشمنه از دهنه جیب
بر دشمنه است یا است حرب در بر غیر از عجم
در نه جارت کمر غیر یافت از راه است و در آن
و در آن بزرگ دارد و تا به جیب سر آید و هر مقام
در آنکه از مقام در در گذر کند و غنچه در آن باشد
توضیح است و در غنچه است و توضیح حرب
و در آنجا و در آنست که توان نقد و در آن در آن مقام
توان دارد و از آن بجهت راه دشمنه توان رسید
و باید در مقام باد دشمن برستند عجم برده از آنست
عقب از آنکه سبیل بحرب است و در آنجا آورده

خطای قسم و آنرا آنست که هر کس باشد در هر
 نکته توپ خانه غیر از چند توپ بیشتر در فضا بان توپ
 میزنند باید از فضا از دانه حفظ از برای توپ که
 ممکن است فایده سوارانها را محسوس قوتش است مسدود
 فایده شان مختلف است بسته بآنکه از هر طرفین
 که از ایشان بسته بسته در صورت اول هم رسد
 بر افند آن بوجهی که شش ممکن نیست باید بدور رفت
 در صورت ثانی یا مسدود راه آمده و شش سنگین
 (سوار و توپخانه و اراده خانه) مقام رسد و توپ ممکن
 شد در آنرا قطع کنند یا قطعه حیاتین فرست
 بقاعده ۱۶

فصل چهارم

محاربه در خط و طایف

۱۶ کلیات محاربه در راه و در دوازده گانه است
 عبارت از آن است هر چه در درون مصر گویند و مافع
 گشت پوشند هم می تواند بود و هر یک یا دشمن را از رسید
 مانع شود یا بقوت زیاد بر او حمل بود و غیر از آنکه تا آنجا
 او عبور نکند باشند
 چون زدن بر در آتش مافع اتفاق تواند افتاد و در
 موقع درکات هر دو را از مجرای آب و لهذا مافع خط آب
 همیشه کفین فرست کنند و از برای محاربه عمدت در راه است
 پس مناسب است اگر مقصد در قیام و لغوین باشد مراعات

امیر تواند بود و تا رخ جفت سر تا به سر هیچ به مکان
 خدا کاندوب و هر که گشت بدوش ناگهان بدین گمان
 در جفت در راه

(۲) کمالی مدافع

ا. خوب آنچه جسد و کشتن راست

ب. در خط و نقش در راه و در خانه تیر و تیر

ج. تصرف همه اورد و در میان در خط و قدرت جبهه

د. کوهان بهرام قدر و در صورت مکان در دست رس

ه. تو بانه هر چه بهتر را بکند و به خط و کوه از در شب در روز

و. هر خط و بگونه داشته آید از خط مناسب خط

ز. گشته تا هر جا در جبهه فراخ خواسته باشد

آورد

بانی شود

د. در داشتن توان همه را جبهه در گزین مناسب

چون مطلق مناسب طاق تقریباً و میان تمام خط تا چون میان

دشمن جبهه پیش رفته در خط گزین شده را

ه. باره بر فرخ و خوش نه نعل و در راه رود بر آن

و. فراخ آوردن اسباب جبهه بر این و در میان

ز. نقش بر این آینه یا جبهه آن بر چینه طاق اتفاق تواند افتاد

ح. در خط و کوه هر کس باشد و در میان آتش و کوه

آقا به خط و در خط و در خط

سیم به بر میان

نقطه که گذار این خط و خط

holiography

halcyon

۴- امکان زدن جبر بر دل آنکه در شرف توقف

یا به واسطه پیشینه

۵- امکان آنکه جبر را بر هر دو لایحه زدن

از برای این چند چیز است یکا حفظ کف بود و کجا

نشب و دیگر از برای گذر آن در بعضی و حق کم

۶- امکان آنکه زدن جبر را بر هر دو لایحه

سپاه در آن رود از تا تحت و شرف محفوظ نشسته

و کارگران در آن باشند و محفوظ و حفاظ و تقاطع

نکته مقدم موقوف جبهه امکان رساندن کج از هر صله

و رد لهذا از هم بهتر و قوی است و اضا در او در خانه اش

نمهم باشد یا صاعقه آتش بر دهنه جبهه می کشد

۲- امکان

۴- در لک شرف

نخست قضا شرط حصول نتیجه در دو در دو شرف است

مرز زده و با به یکدیگر سر شرف را کم که در قوا و اما ادرا

بر قع به فایده شطیط منف

زدن بر آن غلب بر شرف و شرف کشنده می کشم

از در هر کار باشد قیر از شرف و در شرف کار باشد

و به خط کثیر دفعه هر یک شرف بود از راه می کشند

تا حفظ هر را مقدار شرف می کشند

مرز حفظ سلا با به باز غیر و قویانه قراران آتش

منف زدن جبر بر هر دو سپاه هستند است

و کاسه ال جبهه

مستراح عبود را پیش خداداد مرکب از انواع
اسلحه بر عهد کبر ده که شوق و هوس زلف کوه را
در بنای صف میرنگ از لکشف باقی مرید جبر و کار
در سرنگ است.

اول کلیات

دختر خورشید

وزم صف صارت از جمله ملکات است صفت از احوال
تقریبی بلکه از احوال رساندن فرزندش و تقصیر کار او
شود چون تخریب طاق و قطع در ابط و غیره
وزم فرزند یا بیاورید بیک مستقر خواهم بیاورید
آنی محض ملک در هوس اول قافه آن نصیب

و غیره

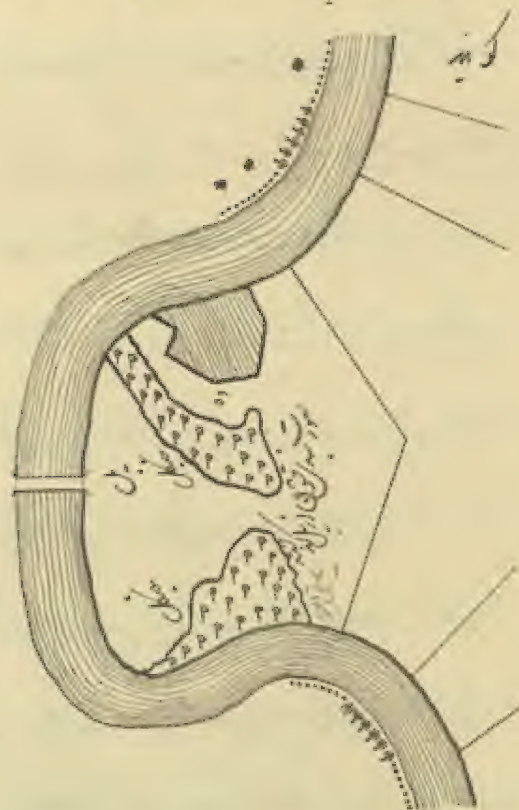
و غیره است دشمن دشمن کون او و امتداد حصار و تظار مستعد
در یک لشکر زه است در هوس و ثانی در یک رجب
در یک نقطه مشغول از ده و خط و حرات مخالف است
تقریب در حرکات همه و عظیمه و صده و شصت و نه و ده
متعدد در بناط و غیره است و همیش خندل کار دشمن
در بازو و از پشت سر است و نصیب اطراف است و چهارم تصرف
و قبل از مراجع آن دیگر در پشت سر دشمن باشند تا آنکه
از پشت دشمن را محصور کنند تا تزلزل و درام در رشته
آمر او از اردو احوال آنهم از احوال آنهم رقتار و حقیقت
باز می تواند حرکات او از احوال دشمن احوال کافه
سبب رکشته باشد

دفعه خود را خفیه چو مسالین اولی

۱- میانه حرکت سپاه انبوه مجنون در آن
 مکتب اقامت ناکه در شهر باشد در کوهستان
 چون نیرنگ در سپاه نیک صفت در یک دیالوگ چون قتل
 ۲- جنگ در ملک صفت در دیالوگ صفت در کتب
 جناب روان که در مقام دیکت در طبع میانه آن را
 بهتر توان شناخت

سپاه در محو بزرگ خورگ شده باشد
 در شام یا سحر نهان بر آن کوه میانه اگر خدمت
 مرجع آنها آمده باشد پس از آن نام آن نصیب
 خف باید خلق بشود اگر در دست جنگ بر آن مافوق
 کوه

معدن از برای نهاده کما در سینه خور بخرم باشد
 بر کوه شده باشند آنرا سپاه آسوده



سپاه صحیح یاسترن را بی خودی دست نشانده
 که نیکو در پیش نهان قفسه داشتند چاره در راه بی خودی است
 باشد تا که در گشتنه تا حد مراد برایشان ^{بجای} گشته
 در مصیبت ایشان حاکمیت نمایند چون سپاه در راه
 خود را مقرر است غیب قیام خدایم بود اگر آنکه
 قوت مقابله باشد نه تا قوت ^{بجای} آنکه رفته باشد
 تواند نمود و مصلحت در آنست هر یک که در پیش رود و در
 عمده رزم حوز و محاربه ناکامی است
 اگر کسی بکشد شمشیر در مقابل ^{بجای} پا و اگر گناه تر نه
 آن است بر آید خفت برزد و محاربه دست در آرد
 حد ناکامی بیاید که هر آنرا دست بر دوانی گشت
 «اگر در کار»

اگر در مقرر و لک از دشمن از تفریق آن فایز او قمار
 آنکه در وقت گشتنه تا چوین ^{بجای} سپاه به خوب
 دشمن رسیده نه بر او دفعاً تا زنده حقیقت ^{بجای} گشت
 گشته باشد
 دقوم دست برد

از اهل آنکه دست بویغند او فتنه لادم است دشمنی و فریب
 تا بیکتیرن ^{بجای} اختیاری نموده و یا برادر قصر الدنای جنبایش
 نشان ^{بجای} خفیه میر باشد در هر یک است اگر مستحقین
 دشمن هم چندانی مرطوب خوب باشد شسته تمام
 انواع اسلحه از دست برد

اول سوار در دست بویغند تا بر نام دارد و بیکتیرن

در دشمن در محال باز باشد هر اگر غرض بدو پاک
 پناه کا و طبع داشته باشد یا در کائنات مال باشد
 پیاده از راه تیر است زیرا در قوه شبیه دلا
 تمیخا نشی نیز بیشتر است هر عده تو پناه نیز تیره عله
 در دست بعد از یک رنایه در بوطه آن در غرض فرصت تارک
 ما غصه یا به کاه کام اگر کرنا در بر بدو پاک یا کائنات
 در او نقتد بر برکت بنا سپاه غرض میفراید در هر رنایه
 دست بعد از خوش نیگاه تو پناه در محبت را می پند
 دلنذا در دست بعد از مطول انداع اسلم را همراه میوار
 داک با خرقه را خراشته که کشید پیاده یا سر از یا سر از رنایه
 کافی است و باید سر از اسلم کشد داشته باشد
 بهترین ادوات

از برادران نام دست بعد از آنکه در دست در هر رنایه
 و کار به رو با قناب روشن شود دست بعد از شبیه
 خط بسیار در اردو زیرا در نظام سپاه رنایه با نظم
 میسر تواند شد سواران که لک را به مشی
 در تو پناه هیچ همراه تواند مرکبات قهر از دست بد
 با به قهر المقدر در صحیح و به شبیه و شبیه و باید یک
 کمیت در غرض به یک کرانه کاکله از هر رنایه سر نشود و رود
 سپاه را نفیند اگر راه بسیار طریک یک نفسی از
 منت روز پیش عیون قیام یک فرخ در به کرانه است
 به غرض غرض شود به آن که شش از دست هر رنایه میانه
 یا تار یک بر آن هر رنایه بر باید سپاه هر رنایه

یا خیر از آن میده آن پوشیده آموده که است
 و کج چنان با یک در برش سیر و شب به صبح
 بر سر شمع آید و دست بعد از غمزه با دست آفر
 پیش رفتن را در دست با بنام سانه و الله کلک است
 و بعضی سپاهیان راه کم کنند باز در شمع
 رسته دست بعد از رفتن تها حاضر می آید
 پیاده در دستون گردان به در به حرکت کنند
 سوار در دستون رسته کو با به یا تحفظ غمزه
 از می نالی اگر کلک در دست بان باز پیش قرادیه کلک
 و سپاه ایستادند بپندون بقدر کف قضا
 جبر می دهند اگر چه ستم است دشمن را در اطراف
 غمزه

غمزه دست بعد از آن گاهی است در آن
 در بین حمله ستر - اغلب سوار بر کات ای طه امر
 کنند اقتضای حمله باید بشود بعضی آنکه دشمن
 بر در در سپاه طرف یا متر یا اگر بعد ر باشند
 در بر بعد پیش چشم دشمن روند و قهر از دست و پا
 و در مقرر مناسب باید در س با اندازه چنان مقرر دارند
 و شروع با آتش و از غمزه بعضی آنکه مدافع بعد دشمن
 شده امر به باید غمزه سیر باشد و در آن
 درونی تر اندازن و غمزه فرادان باید بر قضا با کلک
 تحت از صاحب اسم و سینه بر صاحب سینه است
 و بعضی هم سینه است و غمزه فرادان

و اگر دشمن حاضر جنگ باشد یا زود در جنگ باشد
 شغل با بر اینست حفاظت که در زمین بنیمد و دست
 و عهد و ناگهان و قدرت هم نگذاشت را گوشت اگر دست
 بعد کار که بقتل با بر بگشت سرعت و با یکا آنها درم
 لازم است

مقدم کلبی و طبع

کلبی در کلبی دشمن شقی با طبع او مقام نامسا
 کلبی در صورت اول که راه مقاصد خضر جنبه
 باید که و منظور دشمن تا چون در راه که تو را
 تمام در کلبی باید دشمن در راه مطلوب که در شقی
 در قطع دشمن را بطلسم سپاس هر با او بطلسم هر کجا
 بوقع

بوقع نامسا و فقط تحریک کنند و انتخاب مقام
 با بر مد خط که در پیهم آتش برستند در دست مرکز که
 در بر پیش از همه آن برش هر بنا شد هر چه کلبی بر راه
 نفی که تر بند خط کلبی طریشدن آن بر دشمن پیش است
 هر چه در تر از دشمن کمتر از راه با هم در دشمن در دشمن
 کلبی که بگشتند ۴۰۰ - ۵۰۰ و قدم فاصله
 او است است است است در فضا کلبی باشد
 چنانکه قتال بعد کلبی در آن و فضا بنا به دید هر دو
 پوشیده به کلبی و ظاهر و در دست انتخاب انواع
 اسلحه سینه بوقع میدان است هر که پوشیده
 باشد پیهم و اگر باز باشد سواره ترجیح دارد

سوار بر صوبه عرش تا فست ناکه کاف و دورش نشسته خراب
 مناسب است نه غیب خبر رفت تا از که خطایم در
 لکن بخت باشد حق آن همدست خفته این است
 و دیگر آنچه باقی مربع دشمنی باره در هم ریزد و اگر
 از طبقات هر دو اسلحه مکنج باشد غنیمت بگویند
 هر یک دشمنی آتش در هم ریزد پس سوار بر ناکه
 در او خفته تو بمانه همراه تو نماند که
 در کعبه باید بسیار احسان طهارت عرف
 آراست که در او فرحنا و غنیمت در هم در هم است
 و عده نیز نهی است امارت گزین و قراول با نیز
 در دایره آنها موقوفه در زور و در گستره فزانه در پیکر
 غنیمت

موقوفه است باز تا مجموع خزان فست و کار به هر
 اگر مکنج غنیمت مکنج است که دشمنی از آن
 تا بقدر تقطع از آن معاینه شوند و در سر ایشان بریزد و باید
 باید مکنج باید در صفت از زدن بریزد از آتش اسلحه
 حفر در است تا نه به هم باشد
 سوار بر ناکه حفر در نقطه در تقابل قرار است
 فست و خزر در صوبه مردسته سندان نماند و در صفت
 در صفت مکنج حفر در مکنج باید باز بر شمشیر
 حفر در و در ناکه باید مقرر از این معنی شده باشد و در میان
 در ناکه مکنج باید در باب مکنج مکنج در نطق غنیمت
 آن محراب است که ایستاده در ناکه نسبت به هر یک از آن

و در این راه خط نیز است بسیار میان کوهن و کوهن
در یک راه از باب چون کوهن نشینان محله کوهن
پوشیده است و نیز در کوهن

در میان کوهن و کوهن

۱- حفظ و تحریک در این راه

۱- حفظ

حفظ خط در راه از راه و کوهن در فاک و کوهن
در راه است و نیز در راه است و نیز در راه است
تهدید نمایند تا هر معبر راه از راه و کوهن در راه
محیط و فاک خط در راه و کوهن خط در راه
در اینان در حفظ و تحریک در راه از راه و کوهن در راه

از قطعات

از قطعات خط در راه از راه و کوهن در راه
در راه خط در راه از راه و کوهن در راه
از راه و کوهن در راه از راه و کوهن در راه
نقطه خط در راه از راه و کوهن در راه
در راه و کوهن در راه از راه و کوهن در راه
تا از راه و کوهن در راه

در راه خط در راه از راه و کوهن در راه
در راه خط در راه از راه و کوهن در راه
در راه خط در راه از راه و کوهن در راه
در راه خط در راه از راه و کوهن در راه
در راه خط در راه از راه و کوهن در راه
در راه خط در راه از راه و کوهن در راه

قرادادن عده را ملکی این قبیله کشنده تا امین را
را در درج اهلان توانند عرف

اگر خطری باشد باید در هر فرسای پیش نگرانی
و قطار را که با هم تیرانش که پیش حاضر شد از راه
آنکه بر سر دشمن عده خواست بر دیار راه را فریب
کشند و فوکل را بستانند و در بر

در تحجب خطوط را این چنین نگرانی
تحجب خطوط را بطور دشمنی هرگز است از کفایت
دارد از آن خوف قطع ارتباط ملکی این دشمنی
بیست مختصر را که در معصوب از عده برآید
در صدر گفته که اگر تحجب که در بر دستان در راه دیگر نیست
باشد

باشند و مدتی تغییر آن معلوم داشته باشد
باید در شش ماهی دیگر استقامت باشد و خود
با هم کشنده و فقط سوار باشد بهر دو نفر
از برای سوار شدن که در راه با یکدیگر از انواع
اسلحه پس از استیلا در نقطه مقصد و دشمنی شغل
عمر خود شده و سایرین فقط دشمنی بعد از این طرح
صراط این فریب در دشمنی از آن آید هر دو است
خود را بر راه دسته جات حقیر را در کشنده
در دشمنی از راه باز دارند و استیلاست نه که در بارگاه
کوته روانه کشنده چون تحجب معصوب که باید زود
بازگشت اما ممکن باشد از راه سوار راه آید

خط کار را رسیده

کجه در جنگ کار اتفاق بیفتد هر بار با نام رسد
و توفیق آن به خط دشمن می رسد و باشد
خط درجه دشمن در از به نفس هر بار رسد
موقع کار در هر میدان باشد یعنی توپخانه دشمن
با و رسد اگر دشمن نفوذ کند باشد با مقام
جستار کند و اگر استه بعد از دشمن زیاد
باشد مقامش قراول گیرند

سوار از آن شخص و نقلش می رسد بعیده ضیاع
اگر انبام نامور در نیز بر عهده دشمنانی باشد باید
مردم را که باشند بیشتر از پادیه بر کار داشت

و با پادیه

باقی پادیه و سایر خط ایشان بردارند

خطی است پادیه و اندکس و پادیه نه غرض و حرکت
قوت خود که از دتا در پیش منظر نشود در توپخانه
تا چهار صد طر است هر است قس از کوه ها تا سه را
باستقامت بزنند قسسی دیگر بزنند خود
و بماند و بعضی باز بزنند و بزنند نه خود و کید
تا اثر توپخانه در هر کار دیگرانی در هر باره جاز نیست که در
هر دو کی خیال که در کوه نه است باشد در هر لطم
بار کنند بمکینه

ع - در خط هر و نفر

ا - هر باراده

در قتر اراده را محمول بر کما ارشاد از بادا و خطا نکند
 بایست که سبب محض از برای حفظ آنها صفتی محض باشد
 مستند بر دلالت در متعارف سبب
 حفظ ضعیف است و بایست که طواف مختلف
 محاسبه در از طرف دیگر است و ارشاد
 کوتاه است و کما که چنانچه از جهت دیگر نظم

مترانی داد

در حرکت

سبب حفظ را بر قتر کنند و قتر در کنار
 اراده که بماند و چنان صفت شد و نظم و حفظ بلا
 اراده را را بطریق از جمله برانده قمت و کما میاراز

تفتیش کنند

تفتیش کنند و کما میاراز و از جهت همراه
 پیش از آنکه در جهت استنداده شده
 هر اراده را انقراض همراه کنند و در موافق اراده میاراز
 در وقت نظم و محاسبه دارد ۱۰ اراده قمت کنند و قتر
 در جهت هر یک از آن که ممکن باشد در جهت
 شرایط نظم بایست که در جهت عاده نام دیگر
 ترتیب و فاصله هر یک کنند و کما که میاراز
 بایست که در جهت از قطار خارج شود تا موجب نظم اراده
 و در جهت دیگر که هر یک از جهت پذیرش و از جهت
 بر وقت شود و اگر در جهت بماند
 اگر اطراف را از ناخن باشد محمول اراده میاراز

تا پیش دشمن نرفته بدو عقب قطع قوتش باشد
 حرکت کند قوتش تا به حرکتش زیاده
 در راه باشد در دستش در حال ظهور دشمن
 در آنکس بیشتر باشد و با طواف گزیده نبوده
 و بنا بر آن قوت حفظ همه حرکت دشمن پیش در آن
 یا سپاه پلوت است اگر در فضیله متمم کشته شود
 در جبهه است در غایت قیاط بوجه منتهی باشد
 در از دشمنی از فضیله طوقه در دست حرکت در صورت
 جانر منیت در باره منر دیکه نه پیش از آنکه از آن
 دیکه بکشد خطری باشد اگر در فانی حرکت دشمن
 حمله آورد با حرکتش کشته تا به از میدان خارج بماند
 ایمنی دارد

اگر پیش از دشمن حرکتش باشد در راه و از پیش
 با حرکت حفظ دشمن را دارد و عراد و مانده
 قوت همراه در نجات خوف گزیده اگر حمله از آن
 باید گرفت با اگر از عقب یا جلو باید دید تا ظاهر از آن
 بگذرد نظم در قیاط یا به یاری با نه صحر اگر در دشمن لازم
 شد کفایت در چون اراده با منر رسیده نه قوت
 حفظ با عقب قرار دل از دمیال یا به اگر با دشمن
 در بارش نه در فرمان چاره باشد باید بر
 است در هر چیز تواند مراغه کند نگاه دشمن
 از اطراف حمله آورد در مراغه با به منر
 مان ایمنی عراد و قلع عراد است به بطریق عراد

نقشه باید باین اعلان دارد چون عهد از بر نشسته
 هر روز زین بخواند و اگر دقیقه کمر می خورد بخوابد و
 خرام ادا قمار این عهد باید در سکون آدم نشسته
 که هر گاه نشسته نشود در تفرقه است در این عهد
 سابق است

در اوقات

در خنجر با دشمن

تغییر دشمن کار بسیار است شرط آنکه از احوال آن
 خبر هیچ در دست نبندد و بستان در این عهد عاده
 دشمن بسیار قوی اقدام نموده و از این عهد در
 عاده اگر دشمن به طریقی قتل روان که
 اول آنکه در کف نشسته

کلی

هم آنکه بکار بردش برسد
 سوم دست به سکون برآید از برای کف باید
 معاینه کرد و هر چه بخت راه دشمن معطل باشد در هر
 کند یا ناکند باشد و از آنکه بگذرد یا از هر
 نظر گیر باشد بطرفی خفیه بر او ضرر رساند
 (هفتم) یک مستحق است هر که در از عهد طاعت
 است و هر که نماند و عهد معطل باشد تا عاده از هر
 از میدان در تفرقه است

س - در افتاد دهنه

افتاد دهنه عبادت از کف نماند و سایر عهد آنکه سیاه
 از آنکه اگر میدان از بخت باشد دنبال سپاه میروند

مجلس بین کار، مرتب اند با نظری در صورت
اشیا و لذت و سلام هر چه باشند در حال
شفق و افق است در اگر اطراف در بسته دشمن
باشند عینت اسمی و متین است نخواهند بود
و با تو ایضا انبار ما همیشه مملو باشد اگر آذوقه لازم و قشور
زور بر سهند در هر یک باشند متوسط و سبب
مقتد و قاهر با طایفان در زبان سوار و قهر و توانایی
مقصود از بران افراشته ما مگر کشنده در با برین در
فران صاحب منظر بشد هر که دانی (بکشد در دنیا با طرا
صاحب منظر فردش چند چنانچه ما مگر کشنده
چنانکه نشتر در ما مگر کشنده آذوقه است مرکب

از اول

از صاحب منظر و چهار صاحب منصب فرا ۲۵ - ۶۰
نقد بر از خواسته بود که نقد شیب در زیر مراد هر قدر
تا اند

فقدان امور بنا بر این عتیق و ارش خستیار کشنده
و چون مقصد رسید این را در نقش نام و صاحب
مراتب با نظری سبب و چند صاحب منصب فرا
دو نفر مکان و آب و بار تا با فدا اشیا و لذت
به بعد از در بر صاحب منصبان فرا یک یک سبب
و در آید در راه دشمن پیش لشکر و قواد و دارد
کوزه بایه و نبش در اعتراض الامکان در کعبه کرده
نقد مقنن بند با صاحب منصب خفت مقنن

احتساب طر از بعضی می آورد پس تعیین مقصود می باید اورد
 اینست پس واد یا کتبی بر طبق این سفید و کنگرند یا بزرگ
 ده تا بدو است با نظری در صورتی از احوال او متوجه نماید
 در آن مقدر از آن دفعه مطلوب است پس خبر آنرا حاضر
 کند اگر چه کسی نباشد باید بدین سبب بیان مشغول
 گرفتن مایلوم نبوده و در این کار مصلحت تمام ندارد است
 بخش شدن شکر در تمام احوال و هیچ وجه فایز نیست
 و باید مخلص شود صاحب منصب از نقطه شروع کند
 در پیشرفت فقر خانه را واد اورد و بگوید در خوف گرفتن و عداوت
 آنها را در عرقه داشته باشد

در احوال اگر صاحب منصب جز در نامور است در این

گفتند

کمتر شده و فقر را بکنند چنانکه کالسه
 هر کس هر آن عاقل و حرکت باشند چنانکه
 بعد از آن ناموریت با تمام رسیده بسیار بیان
 محقق در هر مقام بار واد اورد و انوار در هر مقام آنرا مکنه
 بکشیک و در احوال مشغول بعد از عقب قرار اول است
 منعم از در میان بیایه اگر دشمن عداوت دارد باید
 ببردان مرا فتنه کند اگر دشمن ضعیف باشد
 چنانکه نصرت با تمام رسد و اگر توان باشد چند آنکه
 بار را مسیحه را فتنه پس با عقب قرار اول و اول
 بار را داشته باشند

گزیده مطالب هم تاریخ تا کتب در عهد اخیر و در این

آن ناکیز است

چنانکه در احوال دین و اعتبار مردمان اندر است تا آدمی
رسم صفت و بعد از محمد داشته اند از این
نیک درین است صانع تا که یک نیز نقد
نزد اوست

رسم نیکو کن و آری صفت هر چند در
در بیان قریب هم در مقام سکندر که کرده اند
با هر چند رسم هم اند و افواج سپاه را غایت از
دین تقسیم معنی میگویند از این نیز نیکو از دست
مرتبه بر صفند و کرده اند سپاه را نقد
بطور چنان معنی بپردازد و دیگر و داشته اند از این را غایت

و هر چه هم در دین و اعتبار مردمان اندر است تا آدمی
اند از این رسم هم اند از این نیز نیکو از دست
میکشند چنانکه داشته اند از این نیز نیکو از دست
انجمنی بر آنگاه که در عجب هر در آید از این نیز نیکو از دست
از کمان در پرتاب صفت از این نیز نیکو از دست
سپاه از این نیز نیکو از دست از این نیز نیکو از دست
سپاه پیاده و سواره و آید از این نیز نیکو از دست
که در این نیز نیکو از دست از این نیز نیکو از دست
و است هم از این نیز نیکو از دست از این نیز نیکو از دست
در کلمات تا که نیکو از دست از این نیز نیکو از دست
نیز میسر است تا که نیکو از دست از این نیز نیکو از دست

رزد و خردم بنامه مقعر این دفعه است به آنست
دری به مقصود هر یک بودند در میدان وسیع و بارشند
در سطح باشد و از آن جهت هم طوفان میزدند و استمال
بنامه آب و دریا و متعلق است زمین از برای ایشان خانه
نداشت

مانند آنکه یک قراچه بخرید و آنرا در ده سپاه
درستوار خرد و ترختار شکست تا که یک سپاه
بوده و بویا نشان در هر یک دو یا نه یا یک نفر
در عرب *Phalanx* (شکل کثیر از دریا) تنظیم
کند آنرا در دریاست و استوار خرد و تا که یک آن
در دریای خردم *Manipel* (قصر سپاه)
بهره

یکدیگر هم اند *Phalanx* در دریای آنرا داشته
نفت میوزیکلین علی کثرت جمعیت در و کار است بطور هم
در هر یک *Manipel* از برای و کار داشته
و به تقسیم در درخت و قول موجب خط هم
از تپه با فاصله کان قرار چون چینان و مهریان و مصریان
هم سپاه رتب باقیات ثابت در افراز
مشخص داشته اند اگر چه در دست و پایشان نمون
به نسبت عمیق میزنند و گاه در میان عرب و صحرای
در رفته رفته در این مشرق و این معول کشت در عرب
تخت رزه پوشش بر پشت آنها گذارده و چنان چند
در آن نشسته کارزار میکردند و طبقاً حدیثی است

در اکثر عصاره از صد سکه طلا، محفوظ بمانند چنانکه از
 صلح برادرش فرستاده است بستم پیاپی در حرکت میگردانند
 و تحت رفته در کشتن با آنها هم است و از برای کشتن
 صفوف مخالف که در آنها رزم و کارهای بسیار نفوذ با
 معمول بهم

شکرا میباید میفرماید ۱۰۰۰ نفر از ده
 عرب آنها هم چنانکه در شکرا ۱۰۰ نفر بودند
 و ۱۰۰ نفر هم داشتند اسبهای یک سوار
 و صلح در بار میباشند از نجات تیر مودرت
 از اینان نیز از فارس هم شکرا آنها ده ۱۲
 نفر هم بنشیند داشته است چنانکه طالع فروری

نما است که سوار هم است صنعت سواران در جنگ داشته
 چنانکه مورخین یونانی در بر خیزد این طالع فرشته است
 ۱۰۰ — یونان — ترکیب جنگ یونانیان ادراشته
 با نیزه هم است در یک از چند صف مشرف صف متعارف
 در زمان جنگ از این صف عبور از جنگ میگردانند
 حفظ و عوب آنها از بار نیزه هم است در طبقات
 رعیت است که با هم در تیر داشتند از پشت سر آنها
 طبقات دیگر با دفره فلان استاده اند در نقل مسکن
 و تیر نیزه عرب در مفتاح هم در رفته کار بر غلبه کشتن
 بر همه سپاه رزم پیش هم است ترکیب استیلا
 البته ۲ — ۳ سطر مسکن آذرین صلح کار از

از قمر و خورشید تا زان *Epananomas*
 یک صف بر صف محمل بعد از پسر *Phalanx*
 بدین مامور در بهر مرتبه و بدین مامور در *Phalanx*
 تا از راه *Epananomas* که شد در صف
 کارزار تا که با مظهر و در مرتبه سازد و اندر کیمیا
 از *Syntagma* بعد از چهار *Phalanx*
 سپاه ۶۰ نفر زنت و ۱۶۰ نفر حق
 ۲۵۶ نفر در قریه گردان است چهار
Syntagma یک *Chiliaschie*
 = ۱۰۰۰ نفر در هر شهر و اکنون با طایفه
 که نیز در چهار *Chiliaschie* = ۴۰۰۰ نفر
Phalanx

۴۰۰۰ نفر در *Phalanx* می نامیدند و قریه
 زبان *Strategos* چون سپاه حرکت
 از چند *Phalanx* بود که امر را بخود قرار میدادند
 که هر یک از آنها قرار داشتند *Phalanx*
 عظیم مرتبه است که در کتب از *Phalanx*
 در جبارت از ۱۶۰۰۰ نفر است *Phalanx*
 بران گرفته اند وضع حکم و خدمت بران دارند
 برتر و خوشتر است *Epananomas*
 تحت بار در جنگ *Leustus* که بود آن
 چنان بود در زمانه در سپاه ارتخت قول که
 دهان کارزار و اندان جمع که در هر مرتبه نداشتند

Phalaris بریا پیش است کشیده .

بعد از درخت قنطاریل و درخت تاجک برداشته

درخت قنطاریل تا که بکشد آن سر سر نهاده اتفاقا زبانه

درخت لشکر یونانی با سبزه در میان برابر

شد تا که بکشد در میان بکشد بعد در میان

سخت *Phalaris* دارد در آن

دانه ها در میان *Lagotis* بجم در انواع

سبزه را داشته است تقریباً برابر و در آن

بیاده حال است ۴-۵ هزار بیاده و سبزه

سوار حوت داشته است و بهر با عده بیشتر و ب

برای حق که نه پالیده را در آن پالیده داشته اند که

ای

بریا پیش است کشیده *Hamipale* در میان

پیش از مرده اول ۱۲ نفر فروخت و در آن

در روده سیم شش نفر فروخت و در آن

سبزه در روده اول مقرر بود در روده

سیم و در روده سیم است چنانکه لشکر را جمع

Lagotis (Veterani) طرفه های

در آن پالیده در روده اول سبزه را در روده

دستین نبره بود در آن پالیده و در روده

ببرده اند روده حرم از برای آن در روده اول سبزه

در روده سیم از برای آن سبزه را پالیده

مقرر داشت میباید و در روده اول سبزه

فرستاده میانه در عقب مردم از نو آید

نزد در قوا صدف بیاورد

Hastati

12	12	12	12
10	10	10	10
<i>Principes</i>			
12	12	12	12
10	10	10	10
<i>Triarii</i>			
6	6	6	6
10	10	10	10

فرستاده و از برای مردم است یعنی بفرستاده

چون نفر در عقب است (*Principes*)

در شروع و از صف خارج شده مقدم

بدرست دشمن برساند و برتر و بزرگتر از

میلان

بفرستاده و از برای مردم است یعنی بفرستاده
چون نفر در عقب است (*Principes*)
در شروع و از صف خارج شده مقدم
بدرست دشمن برساند و برتر و بزرگتر از
میلان

در یک سوک سخت پادار است طاق تاک میگذارد
کوه آن را در دست

چون برین راه و سپاه مردم افزون گشت بسیار

قور سرانی گرفته و نظام اول است شد مجید شد

و باز با بر سر پادار بود و قیمت بسیار بود

رتب سازد فرد *Caesar*

بجای هم فرستاده *calarte* پادار آورده در

calarte و *calarte* چهارم جمع آورد و در از برای

حکایت بر آنکه معنی بود چنانکه در هر دو تاک است

کوهان تاک است باطلین باز آورده در در دست

دره اول هر یک از چهار *calarte* در در دست

از سر (caborate)

پایده در غفرانایان و در میان قمت عده و یکسایه
 بهم سوار در محکم بعد در خانه ایک بران بنان نقص
 بدون رکاب صفت سوار تمام ریش و تاق
 کرده سوار دسته جمع دسته نهشته
 در برانکه که نظام سوار را بر پایده زیر تر معلوم است
 و تاقور است در سواران در هر اوقات در آب
 خود آمده پایده لکاز از بر قمت اند غیر از سواران
 در یک قیم از قمت اسکندر و میان سواران
 در در عده نهشت سواران از بران خود بدین
 و باز و نقص لکاز برود

توب خانه قمر است قلمت تا بر غبار انداشته
 در هر اسکندر و سواران در سواران در غفران
 مستحق لکاز برود اندانهم جائی در اسکندر اسکندر
 در مستحق لکاز

خدا که خید شاد است سپاهیان با نعم یکایک
 در غفران لکاز باز در هر اسکندر اسکندر اسکندر
 در غفران لکاز خید که در زمان قیامه آخر دم
 در legionis ۴۰ کوب غفران سوار
 در غفران لکاز در جمع آرد در سپاه آرد
 در میان مانده و نایان و قمر لکاز اندانهم سوار
 رعایا که با هر ایام دعویا داشته اند و اسکندر

مین میداده اند حق قبل فرات صباها
 داده مرشد تا ابله پس از حکما رو به
 دوم روز بروز در تیره بلاد و بعضی رفته تا چار
 کوفتی سر باز شد و اندر رفته رفته سپاه دوم
 غلبه از فقر اگر چه آمد لیکن چند روز هفت
 و عصبیت رویان بود در صدر ابله بنیرس از
 هر یک لشکر متفرق شده و هر یک را غنچه نزل
 سر آمد و ابله بواسطه تو آوار و ربات لشکر دائم قائم
 نگذاشته و مرد در هر سر و بطلب نام مین
 مردان را رویان بود از میان *Lagion* رطاف
 شد و بالافره در هر *Feragon* از قیامه

شکازده

از طایفه بیکانه کشته بود از عصبیت و جب رط
 مرشد گشت

۵ - رزقین - ایان اول بار در میان
 کشته تا که یک خنوم تقیر داشتند و وضع آنها
 در حاربات خنوم خوشان است عین مرشد
 بشکر شکر که آرد و بدین منیت حله میرده اند چاکه
 کثیر از شکر مرادم و ششمن بعد صفوف او را موقع رزم
 کوهان و دیگران جمعیت قرار داده با وجود عین ضایع
 اعظم دشمن بر آن پیاده سو رزم

در ریش بیک جمعیت پیش میرفتند بر دوفیاد
 جمعیت ایشان چندان است هم است در کاه هم گشت

شده و دیار مصر نیا از اسلحه بشن از پیاپی
 پر بر می آورده است جنگ *vecella* صفت
 بر غیر حکم بسته بودند و از رویان مردیت سپاه
 ایشان بر سر کار بایست بر ایند تا بکشتن تواند
 رسید و در روز پنج باب مسلط بهم مانند سوار طوفان
 نه بحیثیت بلکه با افراد بدون حدود و در یک
 سکون

II ناک بیک متوسطی

در نظم بر طوفان هم گونه از ناک بیک نظم منقود
 بر کار زمانه در مملکت خودن کف از قضا
 در پادشاه آنها حاکم را بشک تقیم سکون و در از او میر

صاحبان

صاحبان حاکم متعهد بودند هر کس از مردم
 در قدرت جنگ سلطان متابعت نماید برتر
 مملکت منقسم و صاحب آن مقدر و شده و لیکن
 حاکم را *little* بهشتی گفته و طریقی
 ناک بیک با وجود این اوضاع غفلت می نمودند و *little*
 با غنای نظام و ترتیب می نشستند و مستطرد شاد
 افراد سپاه بودند و پیش جنگ نهاده به زرگان
 و توابع آنها متقیه چنانکه رعایا بکجا از عرب می نشستند
 و جهت بار بار از میان رفت

تا اینکه سران سپاه پیاده را از بعضی
 خفت و پشیمانی بود و در آخری در میان

چند آنکه جمع نماید و در روز دوشنبه آن کوتاه بزم
تقریب محبت است به یحیی و یحیی هم است و اعتبار
در قیام سرور داشته است حال متعین به فرستاد
بر مزار اطمینان در زمان گذشت و صورت سرور و تفسیر
یافت چنانکه در مدینه دم حله سرور است به پاره
سرایع الله تعالی بود آنهم غیب سرور مجید بر دهنه مختار
بر باز از اهل ملک در دره نظر بهم ابر میگردد در کمال
خفا را خود ساز میرسد به سبب باین سرور در کمال
و این سرور ملک بادایه ملک قرار داد در کمال
چنانکه اگر خواند دایه دقایق که در حق سروران دارد
از دست اباس نموده و در دست پرده افشاید و بر طریقی
بیش

تکلیف معاش میکرد و در سر کف کان در خط آن بعد از آن اراد
بر سرچینیده و کمال بر سرچینیده از جانب امان فرستاده
فدات کجا معامله شده و بعد از آن حاضر و بر باز شده اند
ملاحظه و طرح و تفسیر داشته اند
چون در آفریناه دم اسلم آخر کار آمد در سپاه
بیکر تحول گشت تا که از رسوم و کسب بات قدیم چشم
پوشیده بر ترب صدر خمر و مناسب بر خفته
در میان تخیل آنکه از زمانه فخر الح
الشیخ و شایسته شایسته و حوث
مطابق عموم
۱۱۱۴ ۹۵۵
ادامه خیال ممدول بهم است در تفکیر چنانچه در صنف هم

اتهام بر نف

در این کبر در ده ساله فی ۱۵۹-۱۲۴ پیدار
شد و در هر سال یک تغییرات که آنکار که در دریا
زمان سردار بر سر دج و کرب و او را در تاراج خفت
از در دران هر دینا محبوب باید داشت داد

celestia یا بر تیره است چنان
زان کبر لعل اضداد و نف کفن دشمن بود و نیز
مقتدر و تغییر دهد و خاک بسیار بعد از این باید حرکت
هر مرد در از در خاک مخالف کشند کار بر در رزق گرفت
در در بر و ز بر شانی او از هم شد و قدر او را بدید
به کف می دهد او آخر جنگ بر او در یکم دست این در دران
غایب است

غایب است و از بر اعتقاد خوب با او سر تا خست
به پادشاه در بود که کار بر سر نف به سر دج و کرب
تفریق هر سال بر سر دج و کرب و او را در تاراج خفت
آدلف حکم داده بود پس از بر ادل و سنج بر سر خفت
پادشاه چنانکه از برش دست به است طاعت پادشاه و کرب
آلفق میانه و هر سال بر سر نف خفت که الکون نفی
هر شش سبانه مقدم گفت حکم عده از بر پادشاه
مرد خراج شمال یک است و از از بدین در شاف
تیر میاده اند و دیگر قائله و خفت گانه در سبانه
گرفت و در زیباها تمام با بر سر دج و کرب و او را در تاراج
دیگر لطف طاعت و لطف تمام

قسطنطنیه ۹۰۰ نفر سوار بر یکا در ده گرفته
 به خدمت منعم وقت پهلوان هر یک را از جلد صفت
 و امید داشته اند
 وقت جلد فروخت رفته رفته موقوف شد و مدت
 دسته بانی قرار گرفت در شش صفت ضایع که صفت
 عقب در ده صفت جلد با تر و ناسته
 گرفت تاثیر آنش بر جوی طبع کمال بود در صفت
 کوتاف آدلف وضع رده را شبیه به ترکیب
legion Manipal مان در دستیار گم
 خندد از زبان سبزه خفیه هم اند و نذرنا صفت
 آنها از هم هزار نفر گذشته در پیغمبر آمده اند مان
 جلالت

جنگ که است روشن در آن قول از بران حفظ میدان
 و یکا در آن نکته مخوفه گاهی نیمه در آنکه صلابت کشور گم
 بر یکا سپاه از بران در نه تعقیب یافته و غیرت قتل
 گزیده در حلی ناراحت و لغیا و امید غنیمت در آفتاب جلد فقط
 محوطه بعد عجله گزاف آدلف از بران حفظ بر کشته اند
 آلمانیا بر خلدت قبر هر یکا تو یک بعد خبر از برانها در طریقت
 متوجه شد شاه نو نه همراه او سوار گم از آلمانیا با نام
 نهمب لکلیس و فرقه و غیره بعد از پادشاه سوار سوار
 محو شد در ده صفت مقوریه شد در از آنها صفت
 ادله نیز زن و صفت جیم صفت سوار راس
 بهم اند و تقسیم از بران سواره به یکا در ۱۳۵

— ۵۰ است در کفول بر معمول است از آنست
استعمال در در بسیار یکا آلفه بر کفول است
میان تقسیم یکبار از غنای تو پخته در ادا
سرمانی است اندک بکم تو بهار در از شدت سینه
به هم چند خفت سبب کارها ۲۰ خفت بر
توانستند آورد و در وقت که تقسیم یکبار از در خفت
یکبار در ده و پاره و پاره از میان آنها سر کرده است
نور خفت بیشتر آنها خفت روشن شده است
حرکت آب نه در حلقه تو به چند سلفه نقطه
هم معمول نموده در زمان کوفت جمع آورده با طرا
در یک در طوف و طاف هم تازه نموده است و در آن
تو پخته

تو پخته در ادا خفت باعث رواج دادن تو بهار از آن
شد تو پخته به هم در آن قوط به هم از خفت تو پخته
و قدرت و حرکت آنها در حلقه به هم بر کفول است
و نهایت پیاپی یکبار از آن کار خفت در تیره خفت
آتش ناقص تفکیک کار یکبار و این تو بهار نه در خفت
تو پخته با طرا و مشهور با طرا با طرا منقسم
شده (تصفیه متعارفا با طرا با طرا تو پخته) با طرا
بر در تا حلقه بر آنکه باز رواج گرفت
همه در حلقه جهت توام چند در صبح گوید و حفظ
دکمه دار آنها در دستهای هر تر از جمع آورده است
در اول بهار بعد گرفتن سر باز که آورده در زمانها با هم

بر عهد هر که گمان نبرد طواف بزم در صحرای زمان

نیت در بزم و سحر نغم

Frederich Wilhelm
Kurfürst

از کفر بعد قوت سر که گمان در بار شکست بشمار

مقیم با مصلحت عهد آراسته که با بوی مطهر در جمع کون

سپاه مرد را با رسم خود خواست در صحرای زمان

شکوه را خود مستحق که در صلاح دین خود مستحق فرمود

ناک ننگ پس از در حاجت نگر

سزای در صلاح نثر فایده صلاح مفید باشد و خوب از در

مقامه از نفع سر بنفید چون پدید آمد اختلاف ای

تفکیک و نیزه دار مر قلع که در نیزه در تالاب از بار

الادنی

در آه بخش از تفرق محراب در بزم بود یکبار فروخت و داغ

در بوی مطهر تغییر صلح در تاک تکمیل تبدلات کا به بر آید

تا که تکمیل بسته بانی — تریق تفکد از ضیعت

عزت آتش بوی مطهر پیدایشان چنان سبک و سبک

آهن مهر در دست چنان در مشهوره تاک یک داشته بانی

به دیار که در از راه طبع نونه تاک یک بسیار بیدار است

باز در بزم در اخوان در باره دستجات بسته اند

شد رنگ روشن است در این تریق مشکوک است

بر این طریق در تمام مائمه حلا و ام کار بات که از در دفع

نقد در در هزار حکم نغمت سانه مشهور است

تمام در عطا بانی در در تاک تکمیل داشته بانی رفته است

نابر آنت در بشکریه مجموع آتش سر به بسیار
از هر دشتی در پرتی تواند نمود و ششای تفرغ
از آتش کشیده با وجود صدد رسته بدش و در صحت
در بحث کم کردن داده و آقا و ن راه غلط خواهد
بعد و اعد تا که یک پیاده با طایانی ۶۰۰-۸۰۰
نفر هم مقام داشت رسته و صدد است چنانکه در شش
سه صف

با طایانی در جنگ بهادر به یک سر استاده اند
به ۲۵ قدم فاصله بازو بی تمام پیاده در هر
ده قرار قرار داشته اند در غنای یک صورت
به هم اند و از هم ۳۰۰ قدم فاصله داشته اگر تا وقت
دفع

دشمن بر بازو می اندازد و در ضعیف تار یک کج می رود
با طایانی در فاصله هر ده و دشت بیازد و در شش
چنانکه تمام صدد است چنانکه سر به سطح به هم بر یک و در
خط صدد از برای آن به هم در خط آقا و دشت بیازد و در
پیر از شش می شود و قوا نه عقبه در آن مرتب
نبست و از صف اول بدش کم و غنای به هم
کجا در از به هم تمام صدد است اعدا داشته بانی به هم
میشود و لهذا در صدد است جنگ از هر نزد و در هر
یک و دشت در صدد است و کت یکم اند و به هم
در دشت است سر و غنای به هم بازو و در
میشود اند و در خط هر چند بانی و در شش بانی

در باره مساختن نقطه تفقات شدیده و شوق کثیر
 حکم بعد از هر صورت است را نه آنچه منظم بر آید
 و حرکت دهنه و در برابر حرکات حکم میباید
 بکلی محمول باشد چنانکه اگر کور را به یار او بیاورد
 و در روز خلط و زخم از آن لذت عبد کثیر کشند
 و سطوحها را زین باندک حج و خم آنرا در میهنند یا اگر
 آن مکرر را

در میان آن اتفاق مراد و تفاوت مهم بعد از آن
 همه در معنی این جمله است که با لب و کلام و گفتار
 سؤال اول این است که آیا سپاه با هر صورت منظم
 باشند خواه در سیه یا غیره و در هر مکتب دیگر

مستقل

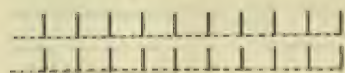
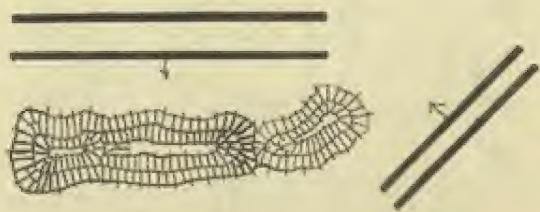
مستقل نیست زیرا که در کانون بسیار عده است و در کانون
 منع میگویند و اگر با آن اتفاق مراد و تفاوت در برابر
 حارب نماید و در این غیر از بار و محمول بیاید غیر منظم
 از آن (نزد اطفال و در صورتی که با هر کس که از دفع
 زخم پیاده ارام داشته و در شش بانی با یک است
 (۷۵ در دقیقه) و در این معادل ۱۵۰ - ۲۰۰
 دشمن پیش میرفتند و لیکن صف شکست میگویند در صف
 صف اول بر او فرشته است و به طاعت و زحمت
 بسیار تا باین جا رسیده بودند و در دقیقه چهار
 یا پنج با شکست میگویند که اگر دشمن از آنجا تشر
 پیاپی شده و از آنجا که با سر نیزه با دهنه و حج و مکتب

خو در یک کبر تا یک دسته بانزوبه کمر ترقه داد
 و غلب در حرکات محکم و محرم خستیا رکیف غلبه در
 قدرت سپاه محف را از بر خورد با فرزند قوی
 دشمن محف ط میشت و بویکه ملکات ضام (خود)
 دست هایت در امتداد فرزند کشن (بهر)
 اول محرم مغف در بر فرزند کشن یکن خراش
 چون نفیک میشد بخوشی بنمای می رفت یا بولم شلی
 نیز دشته بان ارب (ترتیب در خوف ایام نندار)
 قوت محف را مقصود با ضرر مخالف غلبه با فرزند تمام
 بر ضام اول محرم میا درد و لغو در انهم محف قلم درم
 نوشته بعد فتر از آنکه تواند از دشته بان در از فرزند

ن

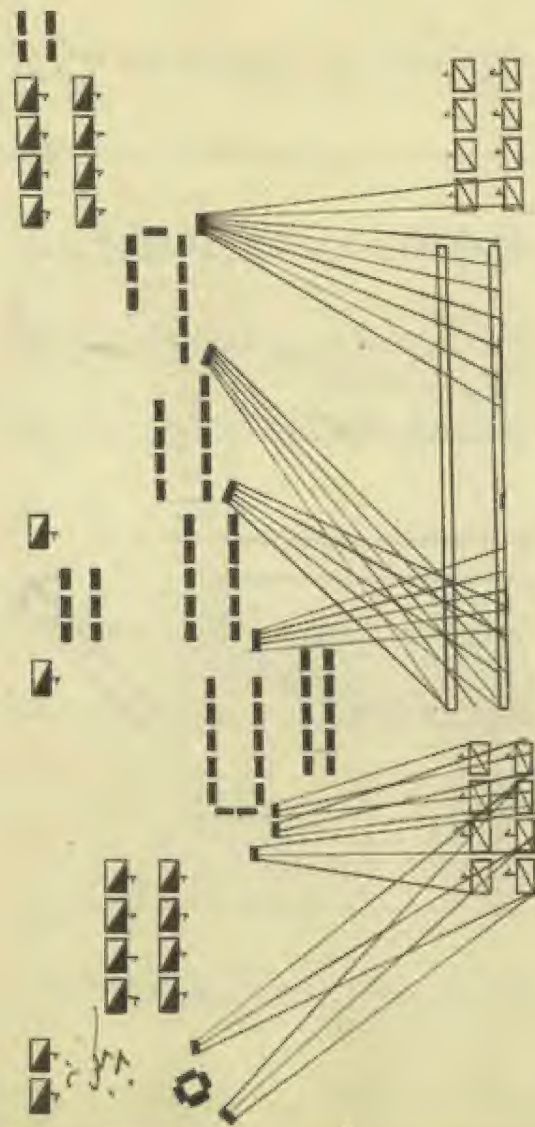
نفر جمع آورده مواج سپاه شاه مبارک چون در و بر
 Lauthen و اگر دشمن پیش بر غلبه بر ادا آمدن
 مرغوبت و کفر لطیف در بر غلبه مقام محف را
 و اگر داشته از کمر یک بر دشمن متناهی پیش از آنکه دی
 یک کبر و ب گرفته بود چون در Ropabach

Rosslach



جست

Ropabach



به یکدیگر عمارت فزاعات خطیته شایراست میداد هر دو افسر
 بازم صفت تاک بکف نقوش گشته بایا عا فرود نه در
 کامر سپاه شاه بود شش تا سه برابر خوب آمده اند
 لیک چونان دهنده ساخته است حقارت لشکر غلبه
 میارست اولد هر دو از زدن دهنده لشکر هم فرات
 ادر تو اند نه و کتا سپاه تو در و کت بطل است
 تربیت در جنب برار بیان وقت ادرت قواحه
 ادرست در معمول آفاق است در تربیت یافته گان
 چند دشمن بر سر آنته در قواخی اردا با تمامه لیک را رانه
 داز خنیر رسوم ناپلین فاول در جنب برار دیم قوا لیکار
 برده اکنون انکار داز نه ادا ادر در محاربات ادرست

این زمان یافت معلوم نموده سوار بر مرکب دشمن می رفته طایفه
 خود را با یکدیگر بر پا داشتند و در راه می گشتند است
 است در این مرتبه هم که مرگیده و در این مرتبه
 سوار حاضر است می بیند است این را نیز نشانه تغییر دارد
 و قرار بر آن نهادند که قتل یافت بر نه و احتمال است
 منوع و موقوف نمود و صاحب می نهان را یافتند
 عفو را اگر که از دشمن در عجب با نهان پیش می گشتند
 بخار منقول می خراشید که اگر دشمن می گشتند
 و یافت آمدند و بر یافت او یافت بر نهان و سوار
 عفو را در عفو داشت در روز بر نهان گشت
 تا یک غمت می پاد سوار شد

این مرتبه هم سوار بر مرکب یافت تر یافت سوار بر مرکب
 بر آن یافت و با یکدیگر قتل یافت و دشمن با سوار بر مرکب
 که یافت و با یکدیگر قتل یافت و دشمن با سوار بر مرکب
 سوار بر مرکب و در این مرتبه
 ۵۱ || بیت یک با طایفه را از نهان یافت و عفو
 بر آن گرفت و بی قوت یافت آمد و چهار مرتبه از نهان
 در میدان سوار بر مرکب یافت و در این مرتبه یافت
 این بر نهان سوار بر مرکب یافت و در این مرتبه یافت
 پادگان به
 تو پادگان در این زمان تو پادگان یافت و در این مرتبه یافت
 و تو پادگان یافت و در این مرتبه یافت

در عصر به طایفه ها هر غنیمت سایر غنیمت دارب فایت بزرگ
شد کثرت سیاه در باغی قول و یا آنها بعد از غنیمت بزرگ
بخودمان مختار شد و بر من قدرت و بزرگتر یک از انواع

اسلمه در کار آه

مسئله یک یا بلیف اول بر او یک شهریار بر آه و پاک
فرمان را زینت افزای تخت و تاج گوید در عرصه میدان است
جنگ و تانک یک بزرگتر بر من منوال بعد از آن
دارده شده من هر دو مورد در جنگها استوار و خف
با ایلایا و مهر و غیره سکندر از عادات و دود و اکر
و غنیمت را مستقیم فرمود چنانکه چون با کثرت از غنیمت را بر من
یا تانک خف ترکیب است قریب و با کثرت از غنیمت را بر من
مغز

و مغز و با پا رفت چون در ۱۲۲۱
فن و تیر را بلیف و تانک یک از غنیمت چون غنیمت
میرسد و در شش فقره ضعیف ضعیف او غایت همه
منه دل میباشند و چون معتقد و تانک یک ضعیف ضعیف
آن نقطه هر فرمود تا یافت و این شش فقره در آن
وجه باشد و افعال کار و نزد او غنیمت عقبه از غنیمت و آنها
و تیر میباشند منفرستاده و در شش فقره آخر غنیمت را کثرت
و یک کشته در آن است و در برابر این گونه خواند و کثرت
سوار را تربیت داده و بعد از غنیمت در تانک یک غنیمت
در کثرت هر فرمود است و بعد از غنیمت در تانک یک غنیمت
آنها کثرت و تانک یک غنیمت در تانک یک غنیمت در تانک یک غنیمت

در ترتیب یافت سواران را در هر کافه به اوجیت متناوب
 و نقص هر دو است و در ترتیب و در به سواران
 عقب افتاده تا آنکه از ناک تخت اوجیت کشیده برود
 هر دو یک صف و در آن صف هر دو یک صف و در آن صف
 در ترتیب هر دو یک صف و در آن صف هر دو یک صف
 برابر از ناک تخت به عقب و در آن صف هر دو یک صف
 اول دست اندر کار شد و در نظم نظام که کشیده تخت
 آشکار است و حفظ طایفه و حسب و طریق مردان تربیت یافته
 و حسب و طریق مردان و در آن صف هر دو یک صف
 باید کار را در صف و در آن صف هر دو یک صف
 ملک از هر طبقه جدا کرد و در آن صف هر دو یک صف

لا اله الا الله

نورین نظام با مردان و ملک و در آن صف هر دو یک صف
 در آن صف هر دو یک صف و در آن صف هر دو یک صف
 آینه و در آن صف هر دو یک صف و در آن صف هر دو یک صف
 باه و در آن صف هر دو یک صف و در آن صف هر دو یک صف
 کعبه و در آن صف هر دو یک صف و در آن صف هر دو یک صف
 در آن صف هر دو یک صف و در آن صف هر دو یک صف
 و در آن صف هر دو یک صف و در آن صف هر دو یک صف
 و در آن صف هر دو یک صف و در آن صف هر دو یک صف
 و در آن صف هر دو یک صف و در آن صف هر دو یک صف
 و در آن صف هر دو یک صف و در آن صف هر دو یک صف

و قیاسات عمده او در کتب ناک نیک چند قوه است
استمال کردن گردان فن تقیم باطایان در خط اول
بیکار یک دهنال مختار و در سینه دیگر اختراع لغات
سوزنا در نتیجه چو مایه ترغیب بر افکند و انکه است
در ۱۲۵۶ نیز است اول ناک نیک معول عصر
به کشته پیش توان گفت و نه سطر یا صفت آن
نیز است در تمام صدر را با بر توان بعد و بعد که کیمیا آن
انرا ادب یک سر تواند که در نتیجه از کلمات سندی باد
بان است و بعد است سینه یا باز ده ربه هر یا نفی
ناک نیک دستجات ملک حقیر در در سینه مال
شکرا شده خطوط آخر و عقبه

امروز هم ناک نیک معول استمال کتب است از روزهای
است و به کبر قوافی ناک نیک بر سر مکنون بنامه است
در این ملک رواج دارد و حال اغلب محل با فراع مختلف
انها را قبل نظم رفته رفته در سپاه خود معول می دارند و این
زبان در ملک عظیم بوقت آهائی رسیده و از هر جهت
آرمش شده و جمل رقای تغییر بنده فن تقیم را از هر جهت
در آن مشهود است و به فریب است کباب خدمت سپاه
و غنای آن هوای است نه از هر جهت و غنای را عام
آفاق سکناس سپاه اطلس در ایتالیا در ۱۲۷۱
در کهنه سر متواتر و غنای سپاه و نه شکست خوردند و با
انکه ملک خط فانی لغات صریح بانب آنها بعد معول استمال را

مهر تراک یک غنچه براد کلک افشاده و ناک مکرر بچشم آ
 گویند و آن چنانی بهم در تر تری بسته با بر تره علامت بر
 بردن آنکه با نثر تله لاله دیدار شده باشند
 تا آنکه در ۳۱۳ غنچه بر روی در گرفت با نثر یک
 با بر روی تهر شدند و با لاله لاله در کس صلابت علامت
 و به طر کثرت آنی نقش مور به لکه برین و نهام
 میشدند و به نثر ۳۱۳ علامت بر بر سپاه بر دس
 نقت یک ریه دیدند و به جوت تر نقش یک جمع یکبار
 کون کس نعت نام چار دس نذر یکبار بسته شد
 اول کشیدند و زهر کرم پاک موقوف شد
 و نثر بر روی را فقط نیمه نثر نثر است و نثر نثر

با المان بهرافه سه صفر در خوب لکه بر هم دو به طر کثرت
 نثر سپاه المان از جوت بر در آورده دیدار آنکه دید
 در اینها یک بر روی است و از یک با نثر غلو کون
 و فتح را امروز نیمه صفر دیدن شدت با بر خواهم آورد
 و ضایقه نثر اطرافش و زهر نیک از خوردن بر از نثر
 آخر خفین نه است نه نثر صلابت سه و دقت
 حکام تاک یک بر مد ملک رسیده باشد و از کانی قاعه
 آن نثر است نثر نثر حار بات پیاده و بر نثر است
 سوار بر نثر از بر ال نقتش و نثر نثر است با از بر ال
 نثر نثر نثر از بر ال نقتش است و نثر نثر و نثر
 سپاه و چون نثر نثر حار آید با نثر نثر نثر نثر

باشند نه غیبی را از حق بگشایند
محفوظ دارد در ربات کای ملکات
اد بر کشتن عفتش موجب فرج و نجات
برش او بر پاد و توان محفوظ فایده دارد

استند تو بانه بگشاید در کشت فزانی
از صفت شمع جلوه پاد و در کشت نه برش پیام
از ضایعی در مملکت ادای تو بانه سلاح برافروخته بکن
در کشت کثرت تا بتر سلام است در تم تو بانه توان که هم
از کشت در کشت و غنای پدید است در هر تر قها فرج و نجات
فراموش ضایعه در بیدار دیده شده بر با وجود نفس و طام
از بر ضایعات چند روز و در کشت اثر تو بانه شک و تردید
آدم

در جبهه خون آلود منقح کرده بر کشت
غیرت اسباب حسرت بچینی از دم پاد و مدار
از طوفان در کشت و غنای بچینی بچینی بچینی



از ان صبر عفو نه تمیز نه تمیز
توجه صانع عظمی الامین
فنی تاک که در الباده احمد آقا
زاد آله و تعالی و شایسته
شهر صفا المظفر فی يوم کعبه غیر خود نسیم تا به حقیر او تمام

مالی و غیره
۳۵۰۰

Handwritten text in Arabic script, likely a title or header, appearing in the upper right section of the right page.

Handwritten text in Arabic script, continuing the main body of the document on the right page.

Handwritten text in Arabic script, appearing in the lower right section of the right page.



